

# مهدویت و فلسفه تاریخ



بسم الله الرحمن الرحیم

# مهدویت و فلسفهٔ تاریخ

نویسنده:

فرامرز سهرابی مشتقین

ناشر چاپی:

آینده روشن

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# مهدویت و فلسفهٔ تاریخ

## مشخصات کتاب

سرشناسه : سهرابی مشتقین، فرامرز، ۱۳۳۹ -

عنوان و نام پدیدآور : مهدویت و فلسفه تاریخ/ فرامرز سهرابی مشتقین.

مشخصات نشر : قم: مؤسسه آینده روشن، پژوهشکده مهدویت، ۱۳۸۹

مشخصات ظاهری : ۲۷۱ص.

شابک : ۳-۱۳-۵۰۷۳-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : مهدویت

موضوع : تاریخ -- جنبه های مذهبی

موضوع : تاریخ -- فلسفه

رده بندی کنگره : ۱۳۸۹ ۹م ۸۷۴ س/ BP۲۲۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۸۹۷۰۰

ص: ۱

## اشاره

مهدویت و فلسفهٔ تاریخ

فرامرز سهرابی مشتقین

ص: ۳

مهدویت و فلسفه تاریخ

نویسنده:فرامرز سهرابی

ناشر:مؤسسه آینده روشن

طرح جلد:رسول محمدی

صفحه آرا:علی قنبری

چاپ:چاپ خانه بزرگ قرآن کریم، اسوه

نوبت چاپ:اول، ۱۳۸۹

شمارگان:۲۰۰۰ جلد

بها:۳۸۰۰۰ ریال

شابک:۳ – ۱۳ – ۵۰۷۳ – ۶۰۰ – ۹۷۸

مرکز پخش:قم، خیابان صفاییه، کوچه ۲۳، پلاک ۵، مؤسسه آینده روشن

تلفن:۷۸۴۰۹۰۲

با همکاری سازمان اوقاف و امور خیریه

ص: ۴

تقد یم به بقیّه ا للّه ا لا عظم حجّه بن ا لحسن ا لعسکر ی عجل الله تعالی فرجه الشریف

## فهرست

## پیش گفتار

کتاب حاضر با موضوع «فلسفهٔ تاریخ و مهدویت» درصدد بررسی و تبیین آموزه های وحیانی دین دربارهٔ فلسفهٔ تاریخ است که نماد و محور کانونی این آموزه ها را می توان گفتمان مهدویت نامید. به عبارت دیگر، این کتاب به دنبال پاسخ به این پرسش است که فلسفهٔ تاریخ را با توجّه به آموزهٔ مهدویت چگونه می توان تبیین کرد. در راستای پاسخ به این سؤال سعی کرده ایم، مهدویت را براساس نظام فلسفهٔ تاریخی اسلامی مورد بازخوانی قرار داده و با تأکید بر لزوم ملاحظهٔ غایت در تحلیل تاریخ و ترسیم دو ارادهٔ رحمانی و شیطانی در تدبیر تاریخ، تفسیری نظام مند از حرکت تاریخی بشر ارائه دهیم.

بازترسیم صحنهٔ تاریخ با توجّه به چالش مداوم بین دو عبودیّت الهی و شیطانی از دست آوردها و نوآوری های این کتاب محسوب می شود و در همین راستا انتظار به عنوان جریان پیوستهٔ تاریخ مطرح شده و با بیان شواهد کافی از آیات و روایات در ارتباط با

پیوند مهدویت و فلسفهٔ تاریخ، چشم انداز روشنی از پایان تاریخ ارائه گشته و مهندسی بلوغ اجتماعی بشر برای رسیدن به این چشم انداز امری ضروری دانسته شده است. شاخصه های بلوغ اجتماعی بشر که شامل سه کلیدواژهٔ اصلی رغبت اجتماعی، شکایت اجتماعی و استعانت اجتماعی است ونیز تشکیل امّت چشم اندازنگر، برنامه محور و تلاش گر، از مهم ترین بخش های کتاب است که امیدواریم خوانندگان کتاب توجّه ویژه ای به این مباحث مبذول دارند. برشمردن شگردهای شیطان در تدبیر تاریخ عصر غیبت با چهار عنوان فترت، حیرت، فتنه و یأس و بیان لزوم مقابلهٔ عالمان دین با جبههٔ شیطانی با روش های چهارگانهٔ دعوت، دلالت، دفاع و انقاذ از دست آوردهای دیگر کتاب است که توجّه اندیشه وران وصاحب نظران را می طلبد.

از همهٔ خوانندگان عزیز و اندیشه وران فرهیختهٔ حوزه ودانشگاه تقاضامندیم با مطالعهٔ این اثر و انعکاس نظرات ارزش مند خویش به مؤلّف، آن را مفیدتر وپربارتر سازند.

فرامرز سهرابی سوم مهرماه۱۳۸۸ شهر مقدّس قم

ص: ۱۰

## بخش اول: کلیات

### اشاره

ص: ۱۱

## فصل اول: تقسیم ها و تعریف های فلسفهٔ تاریخ

اندیشه وران حوزهٔ تاریخ در تبیین ساحت های گوناگون آن نظرات متفاوتی ابراز کرده اند که در یک تقسیم بندی کلی می توان این نظریات را در دو حوزهٔ نظریات متفکران مسلمان و غربی تقسیم کرد. ما به منظور عدم اطاله از بین اندیشه وران این دو حوزه، به نظریات برخی از افراد مطرح در هر حوزه اشاره کرده و در پایان نظر مختار را در باب محل نزاع بیان خواهیم کرد.

الف) تقسیم بندی تاریخ از دیدگاه شهید مطهری(۱)

شهید مطهری ساحت های گوناگون تاریخی را این گونه تقسیم و تعریف می کند:

۱. تاریخ نقلی؛ تعریف و ویژگی ها

تاریخ نقلی، علم به وقایع و حوادث و اوضاع و احوال انسان ها در گذشته است؛ در مقابل اوضاع و احوالی که در زمان حال وجود دارد.



---

۱- جامعه و تاریخ، ص ۷۰-۷۷.

تاریخ نقلی، اولاً جزئی است، یعنی علم به سلسله امور شخصی و فردی است، نه علم به کلیات و یک سلسله قواعد، ضوابط و روابط؛ دوم آن که علمی نقلی است، نه عقلی؛ سوم آن که علم به بودن هاست، نه علم به شدن ها؛ چهارم آن که به گذشته تعلق دارد، نه به زمان حاضر.

۲. تاریخ علمی؛ تعریف و ویژگی ها

تاریخ علمی، علم به قواعد و سنن حاکم بر زندگی های گذشته است که از مطالعه، بررسی و تحلیل حوادث و وقایع گذشته به دست می آید.

تاریخ علمی مانند تاریخ نقلی به گذشته تعلق دارد، نه به حال و علم به بودن هاست، نه علم به شدن ها. با وجود این، برخلاف تاریخ نقلی، کلی و عقلی است، نه جزئی و نقلیِ محض.

۳. فلسفهٔ تاریخ؛ تعریف و ویژگی ها

فلسفهٔ تاریخ، علم به تحولات و تطورات جامعه ها از مرحله ای به مرحلهٔ دیگر و شناخت قوانین حاکم بر آن تطورات و تحولات است.

فلسفهٔ تاریخ مانند تاریخ علمی، کلی و عقلی است، نه جزئی و نقلی. با وجود این برخلاف تاریخ علمی، به «شدنِ» جامعه ها و نه به «بودن» آنها می پردازد و نیز برخلاف تاریخ علمی، مقوّم تاریخی بودن فلسفهٔ تاریخ، تعلّق آن به زمان گذشته نیست، بلکه به جریانی می پردازد که از گذشته آغاز شده و ادامه دارد و تا آینده کشیده می شود. زمان «ظرف» این گونه مسائل نیست، بلکه بُعدی از ابعاد آنهاست.

ب) تقسیم بندی تاریخ از دیدگاه شیلینگ

شیلینگ معتقد است که تاریخ را از سه دیدگاه می توان مطالعه و بررسی کرد: دیدگاه منطبق با واقع، دیدگاه منطبق با ایده و تلفیقی از این دو دیدگاه.

دیدگاه اول به واقعیت های عینی و دیدگاه دوم به فاعل شناخت، سوژه و ذهن توجه دارد و دیدگاه برتر، از وحدت و ترکیب این دو دیدگاه شکل می گیرد. پس دیدگاه رئال یا واقع، حوادث و وقایع را متعلق اعیان می داند و دیدگاه ایده آل بر فاعل شناخت و بر ارزیابی «سوبژکتیو» و ذهنی حوادث نظر دارد، اما هنگامی که تاریخ نگاری به کمال می رسد، این دو دیدگاه با هم به کار گرفته می شوند. شلینگ تلفیق این دو را «هنر تاریخ» می داند.(۱)

ج) تقسیم بندی تاریخ از دیدگاه هگل

هگل در تاریخ نویسی سه شیوه را باز می شناسد:(۲)

۱. تاریخ دست اول: هگل مقصود خود را از تاریخ دست اول با نام بردن از چند تن، یعنی هرودت و توسیدید و دیگران روشن می کند. اینان تاریخ نویسانی هستند که کار ها و روی داد ها و اوضاعی را توصیف کرده اند که خود، آنها را دیده و آزموده و در آنها و روح آنها شریک بوده اند و دربارهٔ این کار ها و روی داد ها گزارش نوشته اند و بدین گونه روی دادی بیرونی و دنیوی را به حوزه تصور معنوی گذار داده اند و آن چه را وجود صرف بوده است، به صورت امری معنوی و تصوریِ ساخته قوای آشکار و پنهان ذهن درآورده اند.

۲. تاریخ اندیشیده: هگل دومین شیوهٔ تاریخ نویسی را تاریخ اندیشیده می نامد؛ تاریخی که نویسنده اش از واقعیتی که در آن زیست می کند، برتر می رود و نه چیز موجود و حاضر در این یا آن زمان، بلکه آن چه را در روح، موجود و حاضر است، وصف می کند. بدین جهت، موضوع آن، گذشته به نحو کامل است. این



---

۱- جامعه و تاریخ، ص ۷۰-۷۷.

۲- عقل در تاریخ، ص۲۳-۲۴.

شیوه انواع گوناگونی دارد که هگل چهار نوع آن، یعنی تاریخ کلی، تاریخ علمی، تاریخ انتقادی و تاریخ ویژه را نام می برد و توضیح می دهد.

۳. تاریخ فلسفی: تاریخ فلسفی جهان با تاریخ نویسی اندیشیده، پیوند مستقیم دارد؛ زیرا مانند آن دیدگاهش عمومی است، ولی چنان نیست که بر جنبه ای خاص از زندگی قومی تکیه کند و از جنبه های دیگر غافل بماند. دیدگاه عمومی تاریخ فلسفی جهان، نه به نحوی انتزاعی، بلکه به طور مشخص و انضمامی، عمومی است و به طور مطلق حاضر می نماید؛ زیرا همان روح است که تا ابد نزد خود حاضر می ماند و گذشته برایش وجود ندارد و یا به سخن دیگر، مثال است؛ مثالی هم چون «مرکور» که رهبر جان ها و رهبر راستین مردمان و جهان است. روح با خواست معقول و ضروری خود، روی داد های تاریخ جهان را رهبری می کند. شناخت روح در مقام رهبری آن، مقصود ماست.

پس از بیان نظریّات سه فرد شاخص فوق از دو حوزهٔ فکری متفاوت اینک به منظور روشن تر شدن زوایای بحث دیدگاه های برخی از متفکران تاریخی را در باب ساحت های گوناگون تاریخی مرور می کنیم و سپس به تحلیل و بررسی این تقسیم ها و تعریف ها و بیان نظریه مختار خواهیم پرداخت.

نمونه هایی از دیدگاه های مورخان اروپا دربارهٔ تاریخ تحلیلی

دیدگاه توین بی

توین بی می گوید:

من به تاریخ عینی معتقد نیستم. بنابراین، در جلد دهم مطالعهٔ تاریخ، قصدم این بود که محیط و پیش داوری هایم و روشم را و خلاصه هرچه را در چنته

داشتم و در نوشتن مطالعه ای در تاریخ به کار برده ام، رو کنم. اغلب وقتی آثار مورخانی مثل توکیدیدس را می خوانم، از این که مدرکی دربارهٔ زندگی و آموزش آنان در دستم نیست، تأسف می خورم. چنین مدرکی یقیناً می توانست آثارشان را برایم روشن تر کند.(۱)

پیترگایل دربارهٔ توین بی می گوید:

متهمش کردم به این که فقط چیز هایی را که با نظریاتش جور درمی آید، از دیگِ جوش واقعیات بیرون می آورد، جواب داد: «هر مورخی از پشت عینک نظریه به واقعیات نگاه می کند و اگر منکر این قضیه بشود، باید بفهمد که از طرز کار ذهن خویش بی خبر است.»(۲)

دیدگاه پیترگایل

گایل در کتابش به نام ناپلئون، له و علیه من می گوید:

حرف من این است که تاریخ مجادله ای بی پایان است و ممکن است دربارهٔ واقعیت های ساده، مانند این که جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ میلادی شروع شد، به توافق برسیم، ولی این گونه واقعیت ها تنها بخش کوچکی از تاریخند؛ بقیه از داوری دربارهٔ روی داد ها و موقعیت ها و شخصیت ها تشکیل می شود و راجع به این چیز ها تا روز قیامت می شود مناقشه کرد. در کتاب ناپلئون، له و علیه من هر بحثی را که در طول ۱۵۰ سال دربارهٔ ناپلئون شده بود، بررسی کردم و به این نتیجه رسیدم که در هر نسل، آن چه مورخان راجع به او نظر داده اند، اعم از موافق یا مخالف، تابع اوضاع سیاسی زمان خودشان بوده است.

ص: ۱۷

---

۱- فیلسوفان و مورخان، ص ۱۵۱-۱۵۹.

۲- فیلسوفان و مورخان، ص ۱۵۱-۱۵۹.

هم چنین در این کتاب می نویسد:

هرکس انتظار همان گونه نتایج قطعی را در تاریخ داشته باشد که احتمالاً در رشته های دیگر به دست می آید، به عقیده من، ماهیت تاریخ را درست نفهمیده است... . مهم تر ین فایدهٔ روش علمی، احراز امور واقع است. در بسیاری از چیز ها ممکن است با استفاده از روش علمی به توافق برسیم، ولی همین که پای تحلیل و تعبیر و ارزیابی به میان بیاید، گرچه قدر و قیمت روش ویژهٔ مورخ هم چنان به جای خود باقی است، دیگر عامل شخصی نظرگاهی را که شرایط عصر مورخ و تصورات قبلی او موجب آن بوده است، نمی توان کنار گذاشت... . ممکن است حقیقت نزد خداوند یکی بیشتر نباشد، اما نزد آدمیان شکل های بسیار پیدا می کند.

از این رو، تحلیل عقاید متعارض دربارهٔ فلان پدیدهٔ تاریخیِ واحد را نباید صرفاً وقت گذرانی و تفنّن دانست و به این نتیجه نومیدکننده رسید که تحقیق در تاریخ شایان اعتماد نیست. حتی تحقیق در برداشت های متعارض نیز ممکن است ثمربخش باشد. حقیقت این است که تاریخ مجادله ای بی پایان است. (ود مهتا می گوید: «وقتی این متن را برای گایل خواندم، گفت: آخر اگر چیزی به اسم تاریخ عینی وجود داشت که مردم مدت ها قبل نظر قطعی دربارهٔ ناپلئون پیدا کرده بودند.»)(۱)

دیدگاه والش

والش هم که به دخالت عنصر ذهنی در تفکر تاریخی معتقد است، در این باره تعدد شرح و توصیف های متفاوتی دربارهٔ یک



---

۱- فیلسوفان و مورخان، ص۱۶۲.

موضوع واحد را از چیزهایی می داند که برای بینندهٔ بیگانه با تاریخ بسیار چشم گیر می نماید. وی معتقد است که نه تنها هر نسل باید تاریخ نوشته های پیشینیان را بازنویسی کند، بلکه در هر زمان و مکانِ معین، متون متفاوت و ظاهراً متناقضی دربارهٔ سلسله واحد از روی داد ها در دست رس است که بنابر ادعای هر کدام از این متون، اگر نمی توان همه حقایق را ارائه کرد، دست کم آن چه را اکنون می توان یافت، عرضه می گردد. هر مورخی تعبیر ها و تفسیر های تاریخ نویسی دیگر را با تندی و عصبانیت تکذیب می کند و معلوم نیست که چگونه می توان بین آنها سازش برقرار کرد؛ زیرا بحث و جدل تنها جنبهٔ فنی ندارد، بلکه در واقع از تصورات و اندیشه هایی برمی آید که از پیش در فکر نویسنده ها جای گرفته و اتفاقاً این نوع اندیشه های قبلی هم به طور قطع پذیرفته همگان نیست.

از آن چه گفته شد، چنین برمی آید که در تفکر تاریخی، عنصرِ ذهنیِ متفاوت با آن چه در تفکر علمی یافت می شود، وجود دارد. پس تاریخ اساساً و به گونه ای موذیانه، مطلبی ذهنی است.

دیدگاه ای. اچ. کار

ای. اچ. کار می گوید:

به عقیدهٔ من، مطالعهٔ هیچ دوره ای در نفس خودش و مجزا از وقایع قبل و بعد آن امکان پذیر نیست. تاریخ یک جریان است و شما نمی توانید فقط یک تکه از آن را بگیرید و جداگانه مطالعه کنید. مطابق نظریهٔ من، هیچ واقعیتی در گذشته جز آن چه ذهن آدمی از آن برداشت کند، نیست و برداشت هر ذهن بستگی دارد به محل و موقعیت آن ذهن در کل جریان.(۱)



---

۱- فیلسوفان و مورخان، ص ۱۹۰.

ای. اچ. کار، جریان تاریخ را به صف رژه روندگان تشبیه می کند و مورخ را به یکی از همین افراد که در صف رژه قرار دارند و می نویسد: «مورخ جزئی از تاریخ است و زاویه دید او از گذشته، منوط به نقطه ای است که در صف رژه اشغال کرده است.»(۱)

سپس برای نمونه و به منظور تبیین تأثیر جامعه در ذهن مورخ و تأثیر ذهنیت مورخ در تاریخ نگاری او آثار پنج تن از مورخان (ممزن، گروت، نامیر، مینکه و باترفیلد) را بررسی می کند و می نویسد:

غرض من صرفاً این است که نشان دهم تا چه اندازه نوشتهٔ مورخ آینهٔ اجتماعی است که در آن به سر می برد. تنها حوادث، پیوسته در تغییر و حرکت نیستند، خود مورخ نیز دست خوش تغییر و تحول است. هنگامی که کتاب تاریخی را به دست می گیرید، کافی نیست که روی جلد به نام نویسنده نظر افکنید، بلکه باید به تاریخ انتشار یا نگارش آن هم دقت کنید. گاه تاریخ نشر گویاتر از نام نویسنده است و اگر این گفته صحیح باشد که در یک رود دوبار نمی توان قدم نهاد، شاید به همین اندازه و به همان دلیل درست باشد که دو کتاب کاملاً مشابه نمی تواند توسط مورخ واحدی نوشته شود.(۲)

دیدگاه استنفورد

استنفورد مانند دیگران عقیده دارد که هر تاریخی لزوماً تاریخ تحلیلی است و مثالی ذکر می کند که در آن تفاوت تاریخ نقلی و تاریخ تحلیلی آشکار می گردد. وی دربارهٔ عکاسی و نقاشی می نویسد:



---

۱- تاریخ چیست؟، ص۵۴.

۲- تاریخ چیست؟، ص۵۳ -۶۴.

مثلاً نقاشی و عکس برداری را در نظر بگیریم. به نظر می رسد که تصویر یا منظره، نشان دهنده یا نمایندهٔ همان چیزی است که در برابر دیدگان نقاش قرار دارد. با وجود این، تقریباً غیرممکن است که نقاش هنگام کشیدن تصویر، معنایی به آن نبخشد. معمولاً قصد و نیتی در این کار وجود دارد و صرفاً ترسیم آیینه وار بی طرفانه و عینی موضوع، مورد نظر نقاش نیست. یک دوربین تا جایی که یک دستگاه مکانیکی است، قصد و نیتی ندارد و هر آن چه را در برابر لنز قرار داشته باشد، بی طرفانه ثبت می کند، ولی نوعی هنر عکس برداری هم وجود دارد که نه در دوربین، بلکه در دستان عکاس نهفته است، چنان که همه ما می توانیم تشخیص دهیم، همین عکاس است که به عکس معنا می دهد. او هر اندازه در این معنابخشی موفق باشد، عکاس بهتری تلقی خواهد شد.(۱)

اگر در این تمثیل، عکس برداری را تاریخ نقلی و نقاشی را تاریخ تحلیلی بگیریم، نکات جالبی روشن خواهد شد: یکی این که عامل ذهن در هر دو نوع تاریخ نویسی دخالت دارد، اما در تاریخ نقلی برای انتخاب موضوع دخالت می کند و در تاریخ تحلیلی برای بیان معنا؛ دوم این که در تاریخ نقلی اگر مورخ از تعصبات گوناگون عاری گردد، برای ثبت حوادث می تواند مانند دوربین عکاسی نقش عامل بی طرفی را ایفا کند، اما هرگز از نقاش چنین انتظاری نمی توان داشت؛ سوم این که، در عکس برداری، عکاس به ذهنیت خاصی نیاز ندارد تا اثر او از اتقان و صحت بیشتری برخوردار گردد، اما در نقاشی، نقاش باید صاحب مکتب



---

۱- درآمدی بر فلسفه تاریخ، ص۳۵۹.

هنريِ خاصی باشد و یا مکتبی هنری را خلق کند، تا اثر او در نقاشی جاودانه شود.

دیدگاه اسوالد اشپینگلر(۱)

از منظر اشپینگلر تاریخ هم چون موجود زنده ای است که می تواند قرائت ها و تفسیر های ادواری داشته باشد و هر دوره حدود هزار سال طول می کشد؛ هر دوره ای با مرگ حتمی خویش از بین می رود و دورهٔ بعدی جانشین آن می شود. اشپینگلر هر دورهٔ تاریخی را به دو مرحلهٔ «فرهنگ» و «تمدن» تقسیم می کند.

اشپینگلر اعتقاد دارد که تمدن های بشری همانند موجودات زنده زایش، بالش و مرگ دارند. در فلسفهٔ او واژه های «فرهنگ» و «تمدن» اهمیت خاصی دارند. او براساس نظریهٔ ادواری خود بین این دو مفهوم تفاوت دقیقی قائل شده و معانی جدیدی برای آنها

ص: ۲۲

---

۱- اسوالد اشپنگلر (O. Spengler) از فلاسفه بزرگ آلمانی به سال ۱۸۸۰ در شهر بلاکنبرگ آلمان تولد یافت. تحصیلات خویش را در رشته های ریاضیات فلسفه و تاریخ در اساس و ساختمان تمدن مشرق زمین پرداخت و شاه کار تاریخی و فلسفی خود را به نام انحطاط غرب، در سال ۱۹۱۸ به جهان عرضه داشت. اشپنگلر بیشتر دوران زندگی خود را در گوشه آرامی در شهر مونیخ به سر آورد و نتیجه بررسی ها و مطالعات و اندیشه های خویش را در قالب کتاب های ارزند ه ای به چاپ رسانید و سرانجام در ۵۶ سالگی به سال ۱۹۳۶ جهان را بدرود گفت. اشپنگلر اثر بزرگ و برجسته خود را در زمینه فلسفه تاریخ نگاشته و در آن با بررسی های تاریخی و اجتماعی می کوشد تمدن های جهان را از ابتدای پیدایش تا قرن معاصر تجزیه و تحلیل نماید. او می کوشد مسیر مشخص تمام فرهنگ ها را روشن سازد و از روی آن تحول های فرهنگ ها و تمدن های کنونی را پیش بینی نماید. سال های تصمیم، یکی دیگر از آثار باارزش این فیلسوف است.

ارائـه داده است. از نظر وی، فرهنـگ مرحله زایش تمـدن و مقـدم بر آن است و تمـدن، مرحلـۀ مرگ فرهنـگ و مـؤخر بر آن است. تمدن مصنوعی تر ین حالت ها و مرحله هایی است که انسان رشدیافته می تواند به آن برسد. تمدن، خاتمۀ و مرگ بعد از زنـدگی و جمود بعـد از انعطـاف و گسترش است. اشپینگلر براساس همین بینش آینـده بشـر را پیش بینی می کنـد و تمـدن معاصـر غرب را در سراشـیبی انحطاط و مرگ می بیند و اعتقاد دارد که به جای آن تمدن جدیدی از آسـیا جانشین می گردد. به عقیـدۀ اشپینگلر، فرهنگ ها چون گل می روینـد و می بالند، اما هدف متعالی و مشخصـی ندارند. تاریخ جهان، تصویری از تکوین پایان ناپذیر ساختاری این فرهنگ هاست.

تحلیل دیدگاه های مطرح و بیان نظر مختار دربارۀ تعریف فلسفۀ تاریخ

مراد ما در پژوهش حاضـر همان گونه که خواهد آمد فلسـفۀ جوهری یا نظری تاریخ است که نگاه به پدیده ها و وقایع گذشته دارد و درصدد کشف قوانین حاکم بر آنهاست و این علم با فلسـفۀ علم تاریخ یا فلسـفۀ انتقادی تاریخ تفاوت دارد. زیرا فلسـفۀ انتقادی تاریخ در چند دهۀ اخیر و پس از پایان جنگ جهانی دوم در اروپا به وجود آمده است.

اکنون با افزودن این نوع تاریخ و تفکیک و تجمیع اقسام پیشین، به چهار نوع دانش تاریخ دست می یابیم که به بررسی هریک از این اقسام خواهیم پرداخت:

الف) تاریخ نقلی: تاریخ نقلی استاد مطهری، تاریخ منطبق با دیدگاه واقع شلینگ و تاریخ دست اول هگل، هر سه نام یک نوع دانش تاریخ به شمار می روند که اصطلاح «تاریخ نقلی» در جامعۀ ما برای آن آشناتر و رایج تر است.

ب) تاریخ تحلیلی: تاریخ اندیشیدهٔ هگل و تاریخ مبتنی بر ذهن شیلینگ، در آثار مورخان یا فیلسوفان علم تاریخ با عنوان «تاریخ تحلیلی»، بحث و بررسی شده است. گسترده تر ین نوع تاریخ نویسی مورخان اروپا، از زمان ولتر به بعد تاریخ نویسی تحلیلی بوده و تمام مورخان و فیلسوفان علم تاریخ در قرن بیستم، تاریخ نویسی را ویژهٔ نوع تاریخ تحلیلی می دانند. بیشترین کتاب ها و مقالات دربارهٔ «فلسفهٔ نقادی تاریخ» نیز به نقد و بررسی و تفسیر انواع دانش تاریخ در نوع تاریخ تحلیلی پرداخته اند و هم اکنون نیز دربارهٔ آن، کتاب و مقاله می نویسند. با این حال، این نوع دانش تاریخی در ایران ناشناخته مانده و حتی مرحوم شهید مطهری آن را در مجموعهٔ اقسام دانش تاریخ نگنجانیده است. هگل در تقسیماتش در ذیل تاریخ اندیشیده، فقط چهار نوع از انواع تاریخ تحلیلی را بیان کرده، در حالی که انواع تاریخ تحلیلی بسیار بیش از این است.

تاریخ تحلیلی، نوعی از دانش تاریخ به شمار می رود که به عقیدهٔ مورخان و فیلسوفانِ علم تاریخ، عامل «ذهن» نقش اصلی را در آن ایفا می نماید.

منظور از عامل ذهن، وجود اعتقادات پیشین، فرهنگ خاص اقتباس شده از جامعه، معرفت های پیشینی، نظریه های تاریخی، فلسفه های هستی شناسانه یا فلسفه های انسان شناسانه، اعتقادات مذهبی یا ملّی و هر عامل فکری و ذهنی دیگری است که مورخ هنگام تاریخ نویسی و تاریخ نگاری با مجموعه ای از این قبیل اندوخته ها دست به کار شده است. البته به نظر فیلسوفان علم تاریخ، مورخان از این قبیل افکار و عقاید و اندوخته های فکری و فرهنگی آگاه باشند یا نباشند، عامل ذهن در مراحل مختلف تاریخ نویسی آنان، اعم از توجه به تاریخ و حوادث تاریخیِ خاص، اهمیت دادن به حوادث، گزینش حوادث و حتی گزینش

اسناد و مدارک تاریخی و هم چنین تدوین و تألیف اثر تاریخی آنها، دخالت دارد.

ج) فلسفهٔ علم تاریخ یا فلسفهٔ انتقادی تاریخ: فلسفهٔ علم تاریخ بررسی عقلانی علم تاریخ و تاریخ نگاری است که از بُعد فلسفی و منطقی و معرفت شناسانه به بررسی، توصیف، توجیه و تبیین آن می پردازد. این شاخه از فلسفهٔ تاریخ درصدد درک توانایی یا ناتوانی علم تاریخ در بُعد روش شناسی، موضوع و علمیّت علم تاریخ، ارتباط علم تاریخ با سایر علوم، آزمون پذیری گزاره های تاریخی و غایت شناسی علم تاریخ است. به دیگر سخن هدف آن شناخت علم تاریخ است.

د) فلسفهٔ نظری یا جوهری تاریخ: فلسفهٔ نظری یا جوهری تاریخ پژوهشی فلسفی در باب پدیده ها و وقایع گذشته است و به عبارت دیگر فلسفهٔ تاریخ، تاریخ ناظر به عالم و وقایع تاریخی است و درصدد است روند کلّی و سیر تاریخ را تحت ضابطه و قانون درآورد.

در پایان این بخش و با توجه به مجموع مباحث فوق می توان نظر مختار در باب ساحت تاریخی مورد بحث در کتاب را این گونه بیان کرد:

فلسفهٔ تاریخ، علم به تحولات و تطورات جامعه ها از مرحله ای به مرحلهٔ دیگر و شناخت قوانین حاکم بر آن تطورات و تحولات است.

## فصل دوم: مفهوم مهدویت

مهـدویت مصدر صـناعی از کلمهٔ مهدی - یکی از القاب امام دوازدهم شـیعیان - و در لغت به معنای مهدی بودن است. اما در اصـطلاح رایج کنونی مفهومی فراتر از معنای لغوی پیدا کرده است. در یک نگاه کلی می توان مفهوم اصـطلاحی مهدویت را به نوعی نگاه فرامادی به آینـدهٔ بشـر و تاریـخ او و تفسـیر کرد. پیامبران الهی و ادیانی که ایشان آورده اند پیش تازان طرح چنین اندیشه ای در تاریخ بشـر بوده اند و به ناچار برای شفاف تر شدن چیستی این اندیشه باید به سراغ متون دینی و به ویژه اسلامی رفت.

مفهوم کلی مهدویت یا مهدویت نوعی

ادیان به خصوص دین اسـلام به آینده بشـر توجه ویژ ه ای دارند و افقی روشن و امیدوارانه فراروی انسان می گشایند و آیند ه ای توأم با عدالت، امنیت، معنویت و پیش رفت برای جهان پیش بینی می کنند.

ص: ۲۷

از دیـدگاه دین حق - که براسـاس پیش فرض، منطبق بر اسـلام بـا نگـاه شـیعی است - و بنـابر آیـات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السـلام حرکت تاریـخ معنـا و مفهومی روشن و چهـارچوب و رونـدی مشـخص دارد. این حرکت، قانون منـد و براساس سنـت هـای الهی و اراده بشری در جریـان اسـت. مسیر و مکـانیسم این حرکت، روشن و هـدف و مقصـدش معین می نمایـد. سرمنزل و مقصود تاریخ، در این دیدگاه کمال و تعالی زندگی بشـری است. در واقع، فلسفهٔ تاریخ، همان فلسفهٔ زندگی بشری و غـایت منـدی آن، همـان غـایت خلقت انسـان عبـادت، عبودیت و تقرب به خـداست. این فرجام شناسـی روشن بر پیش بینی وحیـانی قرآن و اخبـار معصومـان علیهم السـلام از غیب، مبتنی است و در ضـمن بـا نظام منـدی و سازواری جهان هستی تطابق دارد؛ زیرا هیچ بیهودگی و بی سامانی در آن وجود ندارد و بی حساب و کتاب نیست.

قرآن کریم، پندار وجود اراد ه ای گزاف را که بی قاعده و بی حساب، سرنوشت های تاریخی را دگرگون می سازد، به شدت نفی می کند و تصریح می نماید که قواعدی بر سرنوشت های اقوام حاکم است:

((فَهَلْ ینظُرُونَ إِلاَّ سُنَّتَ الأَوَّلِینَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِیلاً وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِیلاً))؛(۱)

آیا این مردم جز سنت و روشی که بر اقوام پیشین جاری شده است، انتظاری دارند؟ هرگز در سنت خدا تبدیل یا تغییر نخواهی یافت.

بر این اساس، قرآن تصریح می کند:



---

۱- سوره فاطر، آیه۴۳.

((وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاء وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ))؛(۱)

ما زمین و آسمان و آن چه را در آنهاست، باطل نیافریدیم. این گمان کسانی است که کافرند. پس وای بر کافران از آتش!

از بُعد دیگر، سرنوشت باوری از دیدگاه دین، باور به حاکمیت فضایل و نیکی ها و زدودن رذایل و زشتی های اخلاقی و مشتمل بر انگاره های ذیل است:

۱. خوش بینی به آینده بشر؛

۲. پیروزی نهایی صلاح و تقوا و صلح و عدالت و آزادی و صداقت بر زور و استکبار و استعباد و ظلم و اختناق و دجال گری؛

۳. حکومت جهانی واحد؛

۴. عمران تمام زمین چنان که نقطهٔ خراب و آبادناشده باقی نماند؛

۵. بلوغ بشر به خردمندی کامل و پیروی از فکر و ایدئولوژی و آزادی از اسارت شرایط طبیعی و اجتماعی و غرایز حیوانی؛

۶. حداکثر بهره گیری از مواهب زمین؛

۷. برقراری مساوات کامل میان انسان ها در امر ثروت؛

۸. منتفی شدن کامل مفاسد اخلاقی از قبیل زنا، ربا، شرب خمر، خیانت، دزدی، آدم کشی و خالی شدن روان ها از عقده ها و کینه ها؛

۹. منتفی شدن جنگ و برقراری صلح و صفا و محبت و تعاون؛

۱۰. سازگاری انسان و طبیعت و... .(۲)



---

۱- سوره ص، آیه۲۷.

۲- نک: منتخب الاثر، ص۱۲۶ - ۱۳۵.

ترسیم این جامعه آرمانی، به روشنی و با قطعیت صورت می گیرد و حتمی و قطعی بودن آن انکارشدنی نیست. در این زمینه، توجه به چند انگارهٔ مهم بایسته و پرفایده است:

۱. این شکل سرنوشت باوری و فرجام گویی، بر پیش بینی علمی و فلسفی مبتنی نیست، بلکه بر وحی و غیبی پایه دارد که علم آن نزد خدا و افراد برگزیده او و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام است. این پیش بینی حتمی و قطعی، از آینده ای روشن و فضیلت گون خبر می دهد و بر جبری بودن حرکت تاریخ دلالت ندارد. تنها وعده و بشارت حتمی الهی، بر حاکمیت صالحان و حکومت عدل و نابودی باطل است.

۲. پیش بینی های علمی، همواره به کمک قانون های کلی منطقی صورت می گیرد و به شکل قضایایی شرطی بیان می شود و پیش بینی علمی غیرمشروط وجود ندارد. وقتی می گوییم: «اگر کسی سیانور بخورد، می میرد.»، پیش بینی علمی کرد ه ایم. این پیش بینی وقتی وقوع خواهد یافت که شرط مذکور تحقق یابد. وعده دادن و از آینده حتمی خبر دادن و پیش گویی پیامبرانه و غیرمشروط کردن، کار علم نیست، بلکه یا کار کذابان تاریخ و یا کار پیامبران صادق است که در هر صورت، از قلمرو علم بیرون است. وعده های تاریخی به پیروزی این گروه یا آن طبقه و از جبر نامشروط و اجتناب ناپذیر تاریخ سخن گفتن، گرچه قدرت تبلیغاتی سخن را بالاتر می برد، ارزش علمی آن را می کاهد.

۳. مشکل نظریات موجود در فلسفهٔ تاریخ، جبری بودن و ادعای علمی بودن بسیاری از آنهاست، در حالی که در اندیشهٔ قرآن حرکت تاریخ جبری نیست و ارادهٔ انسان ها تأثیر بسزایی در

پویش گردنه های تاریخ و رسیدن به قله های پیش رفت و تعالی دارد؛ هرچند این سیر از مشیت و قدرت الهی خارج نیست و براساس قضا و قدر صورت می گیرد. هدف خلقت و خواست خداوند نیز رسیدن انسان به بالاترین حدّ کمال و تعالی است، اما این خواست الهی، بر گذر انسان ها از این راه با اختیار و آزادی تعلق می گیرد.

۴. اگر آدمی مختار و آزاد نباشد، چگونه می توان او را امر یا نهی، ستایش یا نکوهش، انذار یا تبشیر، تحذیر یا ترغیب کرد و پاداش و کیفر داد؟ اگر این گونه امور در کار نباشد، چگونه دین یا نظامی اخلاقی یا حقوقی استقرار خواهد یافت؟ بنابر تصریح یا اشارهٔ اکثر آیات قرآنی، قوانین اجتماعی یا تاریخی، به هیچ روی اختیار را از انسان سلب نمی کنند. این گونه آیات قرآن، به وضوح گویای این مطلب هستند که علل به وجود آورنده پدیده های اجتماعی و حوادث تاریخی، یک سره مستقل و بریده از اراده های افراد نیستند، بلکه مشتمل بر آنهایند. بنابر این، شایسته است که با توجه به تجربه گذشتگان، افعال اختیاری خود را چنان سامان دهیم که عواقب نامطلوب در پی نداشته باشند.(۱)

۵. اراده و نقش انسان ها در حرکت تاریخ و پویش گردنه های مختلف آن، مانع تحقق بشارت و وعده حتمی الهی – نه پیش بینی احتمالی – بر استخلاف صالحان در زمین و آکنده شدن آن از عدل و داد نمی تواند گردد. تأثیر اراده بشر در کمّ و کیف پدیده های اجتماعی و تاریخی، پیش بینی قطعی آینده، جامعه و تاریخ را از طریق غیروحیانی غیرممکن می سازد. روشن است که آیندهٔ موجودات مختار و از جمله بشر، به سبب همین ارادهٔ آزادی که دارند، پیش بینی ناپذیر است.



---

۱- جامعه و تاریخ در قرآن، ص ۱۶۰.

هر گاه سخن از ارادهٔ آزاد انسان و تصرف اختیاری وی در خودش یا در پدید ه ای دیگر در میان بیاید، پیش بینی قطعی میسّر نخواهد شد، مگر این که کسی به طریقی هم چون علم غیب، از مبادی ارادهٔ او آگاه باشد و بداند که برای او در فلان مکان و فلان زمان، چه مبادی نفسانی ای تحقق خواهد یافت و از نفسش ارادهٔ چه کاری صادر خواهد شد.

چنین کسی نیز در واقع غیب گویی می کند، نه پیش بینی. البته کسانی که به تعلیم خدای متعال، آیندهٔ جامعه و تاریخ را از غیب می گویند، با کسانی که به استناد قوانین اجتماعی و تاریخی، آینده را پیش بینی می کنند، تفاوت بسیاری دارند.(۱)

مهدویت شخصی و اندیشهٔ ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

پس از مباحث کلی در باب مهدویت برای جزئی تر و روشن تر شدن این فصل از کتاب باید گفت:

اندیشهٔ ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، و این که وی از سلالهٔ پاک خاندان نبوت، و از دودمان مقام شامخ ولایت (پسر عمّ، جانشین، و وارث علوم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب علیه السلام)، و از ذریهٔ طیبهٔ دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، بزرگ بانوی بانوان عالم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، و از نسل سرور آزادگان جهان حضرت حسین بن علی علیهما السلام است، یکی از مسائل بسیار مهم دینی و مشهور اسلامی است.

علاوه بر آیات متعددی از قرآن کریم که پیشوایان معصوم علیهم السلام، آنها را به وجود مقدس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تفسیر و تأویل کرده اند، روایات فراوانی از طریق اهل سنت نیز از پیامبر گرامی



---

۱- جامعه و تاریخ در قرآن، ص ۱۶۰-۱۶۱.

اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و تابعین و ائمّه معصومین علیهم السلام دربارهٔ ظهور مبارک آن یکتابازمانده حجج الهی وارد شده است، در این روایات، ویژگی های شخصی و اوصاف و جزئیات زندگی آن یگانه مظهر قدرت خداوندی بیان گردیده، و هم اکنون بیش از شش هزار حدیث از منابع و مدارک معتبر شیعه و سنّی دربارهٔ آن وجود مقدس در دست رس ما قرار دارد.(۱)

از مجموع منابع معتبر حدیثی و تاریخی شیعه و سنی استفاده می شود که مسئلهٔ مهدویت و عقیده به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یکی از ضروریات دین مقدس اسلام است و منکر آن از آیین اسلام بیرون است. از این رو، کلیه مسلمانان از شیعه و سنی - و به طور کلی عموم امت اسلامی - عقیده دارند که براساس روایات وارده، باید در آخرالزمان (و تاریک تر ین دوران تاریخ بشر) مردی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کرده، بر همه کشور ها مسلط شود، و دین را تأیید بخشد، و سراسر روی زمین را پر از عدل و داد کند، و او از دودمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و از نسل حضرت فاطمه علیها السلام است.(۲)

آن چه در مقام معرفی مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، در منابع معتبر شیعه و سنی آمده، بدین قرار است:

«او، حجّت خدا، خاتم اوصیا، ر هایی بخش امت، مهدی، منتظر، قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، صاحب الأمر، صاحب الزمان، عدالت گستر، بقیه الله، صاحب شمشیر، ظاهر کننده دین، خلف صالح، باعث،



---

۱- متن ۶۰۰۰ حدیثی که یادآور شده ایم، در کتاب نفیس منتخب الاثر، نوشته دانشمند گران قدر، آیه الله لطف الله صافی گلپایگانی، جمع آوری شده است. در این کتاب جمعاً ۶۲۰۷ حدیث با ذکر مأخذ از ۱۵۴ کتاب معتبر شیعه و سنّی نقل شده است.

۲- نک: همان.

وارث، صاحب، خالص، صاحب الدار (صاحب خانه)، مأمول، مؤمَّل (امید آینده)، نایب، بر هان، باسط (گسترنده)، ثائر (انقلابی)، منتقم، سیّد، جابر (ترمیم کننده دین)، خازن (خزینه دار علوم الهی)، امیر امیران، قاتل تبه کاران، آقای دو جهان، و امام منتظر برای تأسیس حکومت عدل الهی است.»(۱)

پدرش امام حسن عسکری علیه السلام، و مادر بزرگوارش نرجس خاتون بانوی کنیزان جهان از بیتی رفیع و خاندانی جلیل است که از امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی جز آن آخرین حجت خدا از این بانوی بزرگوار نمانده است.(۲)

در سال ۲۵۵ هجری قمری، در سپیده دم پانزدهم ماه شعبان در شهر «سامرا» پایتخت عبّاسیان چشم به جهان گشود نامش، نام پیامبر - محمد صلی الله علیه و آله و سلم - و کنیه اش کنیهٔ پیامبر - ابوالقاسم - است.

ولادت باسعادتش از دشمنان پنهان ماند و نام و نشانش از بدخوا هان در نهان؛ زیرا حکومت خون آشام وقت و دستگاه ستم گر خلافت، سخت در پی او و مشتاق یافتن و نابود ساختنش بود و تمام نیروی خود را در اطراف خانهٔ امام حسن عسکری علیه السلام متمرکز کرده و ده ها جاسوس به کار گرفته بود. بر هر جاسوسی، جاسوسی دیگر گمارده بود تا از ولادت ولیّ خدا حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف آگاه شده، نور خدا را خاموش کند، ولی مشیت خداوند بر آن تعلق گرفته بود که حجت خود را از گزند دشمنان حفظ کند.



---

۱- دلائل الامامه، ص۵۰۲؛ منتخب الأثر، ص۲۵۶، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۴۶ و۴۶۷؛ فرائد السمطین، ج۲، ص۳۳۷؛ بشاره الاسلام، ص۴۹ و۶۶؛ نور الابصار، ص۳۴۲؛ ینابیع الموده، ج۳، ص۱۰۹ و بسیاری از کتاب های روایی دیگر.
۲- بحار الأنوار، ج۵۱، ص۱۳؛ ینابیع الموده، ج۳، باب ۷۹، ص۳۰۲؛ مشارق الانوار، ص۱۰۱؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج۱، باب ۲۷، ص۳۰۷، روایت اول.

با شـهادت پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام در شب هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری قمری، بار دشوار و توان فرسای امامت بر دوش او نهاده شد و به فرمان حکمت آمیز پروردگار، از مردم «غیبت» اختیار فرمود.(۱)



---

۱- فصول المهمّه، ص۲۹۲؛ ینابیع الموده، ج۳، ص۱۳۸؛ الاتحاف بحبّ الاشراف، ص۱۷۹؛ الیواقیت و الجواهر، ج۲، ص۱۴۳؛ وفیات الاعیان، ج۴، ص۱۷۶؛ شـیخ طوسی، الغیبه، ص۱۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۰، ص۳۳۴ و ج۵۱، ص۱۳، ۲۵، ۳۰ و۳۲؛ اصول کافی، ج۱، ص۵۰۵؛ منتخب الاثر، ص۲۸۶ و ۲۸۸؛ فصول المهمّه، ص ۲۹۰؛ الاتحاف بحبّ الاشراف، ص۱۷۹.

## بخش دوم: تبیین فلسفهٔ تار یخ اسلامی

### اشاره

ص: ۳۷

## فصل اول: مبانی فلسفۀ تاریخ اسلامی

فلسفۀ تاریخ از نگاه دین بر مبانی ویژه ای استوار است که به کلی آن را از نگاه فلسفی غیردینی به تاریخ متمایز می سازد. در شروع تبیین فلسفۀ تاریخ اسلامی برخی از مبانی آن را مرور می کنیم:

بینش انسانی یا فطری(۱)

بینش انسانی تاریخ، در برابر بینش ابزاری است. این بینش به انسان و ارزش های انسانی، چه در فرد و چه در جامعه اصالت می دهد. بینش ابزاری، انسان را در آغاز پیدایش، مادۀ خامی می داند که کار و ابزار کار شکل متناسبی با توجه به نوع کار و شکل ابزار تولید به آن می دهد. انسان، ظرف خالی محضی است که از بیرون و تحت تأثیر عوامل اجتماعی پر می شود. به عبارت دیگر، انسان طبق این نظریه در آغاز پیدایش فاقد شخصیت است؛



---

۱- قیام و انقلاب مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص۳۴-۳۵.

نه شخصیت بالفعل دارد و نه شخصیت بالقوه. با وجود این، هرچند انسان در آغاز پیدایش، شخصیت انسانی بالفعلی از نظر بینش انسانی و فطری نیافته، بذر سلسله بینش ها و سلسله گرایش هایی را در نهاد نهفته دارد.

انسان نه مانند مادهٔ خام و یا ظرف و نواری خالی است که تنها خاصیتش پذیرندگی است، بلکه به نهالی می نماید که استعداد ویژه ای برای برگ و بار در او نهفته است. نیاز انسان به عوامل بیرون، نظیر نیاز مادهٔ خام به عامل شکل دهنده نیست، بلکه نظیر نیاز نهال به خاک، آب، نور و حرارت است که به کمک آنها مقصد و راه و ثمر ه ای که بالقوه در او نهفته است، به فعلیت برساند. حرکت انسان به سوی کمالات انسانی اش از نوع حرکت دینامیکی است، نه از نوع حرکات مکانیکی. از این رو، که انسان باید «پرورش» داده شود، نه این که مانند یک مادهٔ صنعتی «ساخته» گردد.

تنها با نگاه به این بینش، «خود» در انسان و خودیابی و از آن سوی، «مسخ» و «از خودبیگانگی» مفهوم و معنا می یابد.

بنابر این بینش، افراد انسان از نظر روان شناسی ترکیبی از سلسله غرایز حیوانی و سلسله غرایز عالی هم چون غریزهٔ دینی، اخلاقی، حقیقت جویی و زیبایی هستند. این غرایز عالی، ارکان اولیهٔ شخصیت انسانی و مابه الامتیاز انسان از دیگر حیوانات به شمار می روند؛ از نظر فلسفی نیز جامعه از جنبهٔ رابطه اش با اجزاء و افراد، مرکب واقعی است و از لحاظ خصلت ها، ترکیبی از مجموع خصلت های عالی و دانی افراد به علاوهٔ یک سلسله خصلت های دیگر است که در وجود باقی و مستمر جامعه (انسان الکل) استمرار دارد.

رگ رگ است این آب شیرین و آب شور

در خلایق می رود تا نفخ صور(۱)

در برخی از رگ های پیکر اجتماع، آب شیرین و در برخی دیگر، آب شور در جهیدن است و تا نفخ صور یعنی تا انسان بر روی زمین هست، این جریان ادامه دارد و فنای افراد تأثیری در آن نمی بخشد.

بنابر این دید، انسان جزء نیست؛ کلیتی است که تاریخ و جامعه و وراثت و تربیت و جغرافیا، جزئی از او هستند؛ تولید با وجود این بینش، تولید زیربنا و اصل حاکم نخواهد بود؛ رشتهٔ مؤثر است، نه حاکم قاطع. انسان در این کلیت و در این ترکیب آزاد می شود و با وجود این آزادی، در برابر حرکت نکردنش مسئول است.(۲)

اما بنابر تلقی فطری، انسان موجودی دارای سرشت الهی است که فطرتی حق جو و حق طلب دارد و بر خویشتن، از جبر طبیعت، و محیط و سرشت و سرنوشت آزاد است. بنابر این تلقی از انسان، ارزش های انسانی در انسان اصالت دارد، یعنی بالقوه به صورت سلسله تقاضا هایی در سرشت او نهاده شده است. انسان به موجب سرشت انسانی خود ارزش های متعالی انسانی را خوا هان است. به تعبیر دیگر، حق و حقیقت و عدالت و حکومت های اخلاقی را می جوید. او به موجب نیروی عقل خود طراح جامعه خود می تواند باشد و تسلیم سیر کورکورانه محیط نگردد. انسان با اراده و نیروی انتخاب گری خود، طرح های فکری اش را اجرا می کند. وحی، هادی و پشتیبان ارزش های انسانی، او را یاری می دهد و راه نمایی می نماید.(۳)

ص: ۴۱

---

۱- طرائف الحکمه یا اندرزهای ممتاز، ترجمه ج۱، ص۲۰۳.

۲- بررسی، ص۷۱.

۳- قیام و انقلاب مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص۵۲ -۵۳.

بر همین اساس، ما عامل اصلی حرکت تاریخ را همانند تفکر ابزاری و ماتریالیسم تاریخی تحلیل نمی کنیم. «عامل اصلی حرکت تاریخ، فطرت تکامل جو و قناعت ناپذیر انسان است که به هر مرحله ای برسد، مرحله بالاتر را آرزو و جست وجو می کند. تضاد ها (آن هم نه به صورت دیالکتیکی) آهنگ حرکت را تندتر و سریع تر می کند.»(۱)

ضرورت ملاحظهٔ غایت در تحلیل تاریخ

بنابر دیدگاه برگزیده، تاریخ مانند همهٔ پدیده ها و موجودات، مخلوق خالقیت و ربوبیت خداوند هستی است. از این رو، تمامی اوصاف مخلوقات، تاریخ را نیز فرا می گیرد. تاریخ به معنای وحدتی ترکیبی، در فرآیند شکل گیری همهٔ پدیده ها از ابتدا تا انتهای هستی و با توجه به غایت هستی است.

در چنین صورتی محوریت خالقیت و ربوبیت الهی نه تنها بر تک تک اجزاء و عناصر شکل دهنده تاریخ نافذ است، بلکه کیفیت هم آهنگی و جهت گیری این اجزاء متناسب با غایت هستی را نیز دربر می گیرد. بنابر این، نخستین گام برای فهم تاریخ، توجه به غایت هستی است؛ غایتی که تناسب با اسماء الهی و هم آهنگی با مشیت تامهٔ ربوبی دارد، انتهای همهٔ پدیده ها را ترسیم می نماید، تکاملی بودن آن امری مسلم و متقن است و هیچ گونه تناقض، تعارض و تضادی نشانه بر عدم کمال غایت، در آن ملاحظه نمی شود. اساساً هرگونه تحلیلی دربارهٔ هر پدیده یا موضوعی، باید متناسب با غایت تعریف گردد و نقش غایت در تحلیل نقش، محوری و اساسی است. بیشتر انحراف های تحلیلی در فرآیند



---

۱- قیام و انقلاب مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص۴۶.

تاریخ، از انحراف در تحلیل غایت تاریخ برآمده اند. اگر غایت تاریخ را در مادیت منحصر بدانیم، تحلیل از برآیند تاریخ به طور قطع، مادی و در روابط صرفِ مادیت منحصر است. از سویی، اگر غایت تاریخ را الهی و تکاملی فرض کنیم، صبغهٔ تکامل در همهٔ پدیده ها متناسب با منزلت زمانی و مکانی آنها جریان می یابد.

پیوند و تقوم خالقیت و ربوبیت

تقوم و پیوند خالقیت و ربوبیت هست که هستی شبی و مخلوق را به آینده اش مرتبط می سازد. در دیدگاه ما این دو بحث از هم جدایی نمی پذیرند؛ این گونه نیست که نخست خالقیتی باشد و سپس ربوبیتی، بلکه همواره ایجاد و سرپرستی، پیوسته با هم و متناسب با غایت شکل می گیرند. خالق، رب و مدبر نیز هست؛ چراکه خلقت امری پیوسته و دایم است و چنان نیست که خداوند موجودات را بیافریند و کنار بنشیند، بلکه خداوند هستی را به طور دایم فیض می بخشد و هر موجودی لحظه به لحظه از ذات پاک او هستی می گیرد. بنابر این، برنامهٔ آفرینش و تدبیر عالم هستی، از جمله جریان تاریخ و هدایت آن به سمت کمال، هم چون آغاز خلقت، به دست خداست.

محوریت خالقیت و ربوبیت خداوند در تحلیل تاریخ

در نگاهی کلان می توان نگره های فلسفهٔ تاریخی را به دو گروه کلی تقسیم نمود:

۱. نگره هایی که جریان حرکت تاریخ را بدون لحاظ حاکمیت اراده و مشیت خدای متعال تحلیل می کنند؛

۲. نگره هایی که جریان حرکت تاریخ را براساس حاکمیت اراده و مشیت خداوند متعال تحلیل و تفسیر می نمایند.

ص: ۴۳

اندیشه های دینی، عالم را براساس و محور حاکمیت خداوند بر تمامی هستی، تفسیر می کنند و جهان آفرینش را ناشی از اراده و مشیت الهی می دانند و بر این باورند که آغاز و فرجام هستی و تاریخ، مسیر جریان تحقق ارادهٔ الهی است. از این رو، در نگاه دینی به ویژه تفکر اسلامی و شیعی، حرکت تاریخ براساس خالقیت و ربوبیت خداوند متعال تفسیر و تحلیل می شود. فلسفهٔ تاریخ اسلامی نیز براساس اعتقاد به حاکمیت اراده و مشیت حق بر کل تاریخ بنا شده است. از منظر اسلامی، خداوند متعال هم خالق کل هستی از جمله انسان ها و روند تکامل تاریخی آنهاست و هم براساس ربوبیت خود، هستی و تکامل تاریخ بشری را سرپرستی و عهده داری می کند. چنان که قرآن می فرماید:

((رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی))؛(۱)

پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده، سپس آن را هدایت فرموده است.

این آیه به خوبی به خالقیت و ربوبیت خداوند اشاره دارد؛ خداوندی که خالق و هادی هر موجودی است. پروردگار ما همان کسی است که لازمهٔ آفرینش هر موجود را عنایت فرموده و سپس او را در تمامی مراحل هستی هدایت و رهبری کرده است.

بنابر این، خلقت عالم و تاریخ، از خالقیت حضرت حق و تکامل آن، از ربوبیت الهی سرچشمه می گیرد.

شهید مطهری با اشاره به پندار غربیان از نظام هستی می گوید:

این هدف داری را [به یک شکل غلط بیان می کنند]، همین طور که در طبیعت نیز اغلب این فرنگی ها وقتی که می خواهند مسئله دلیل نظم را ذکر بکنند، در همین



---

۱- سوره طه، آیه ۵۰.

شکل غلط ذکر می کنند. دلیل نظم را به گونه ای بیان می کنند که گویی خدا مثل یک صانع بشری است که دستی از بیرون می آید این ماده ها را پس و پیش می کند، مثل یک کوزه گر یا خیاط، در صورتی که معنایش این نیست؛ معنایش این است که در نظام عالم، در خود طبیعت، توجه به هدف و توجه به نظام هست که آن هم خودش یک حسابی دارد؛ چون به اصطلاح مسخر است، طبیعت «به خود واگذاشته» نیست، طبیعت «تسخیر شده» است و طبیعت تسخیر شده یعنی طبیعتی که دارد کار می کند، ولی تحت تسخیر یک نیروی دیگر دارد کار می کند، مثل آن جا که یک فردی با اراده خودش دارد کار می کند، ولی این فرد آن چنان مجذوب یک فرد دیگر هست که همیشه توجهش به اوست و براساس آن چه که او را مدل قرار داده کارش را انتخاب می کند.

توجیه تاریخ براساس دین، معنایش نفی قانون علت و معلول نیست. این نظریه، قانون علت و معلول یعنی اصل علت فاعلی را پذیرفته است. توجیه تاریخ بر اصل دین، یعنی علاوه بر علت فاعلی، علت غایی را هم پذیرفتن.

پس این که اگر ما تاریخ را براساس دین توجیه کنیم، پس تاریخ دیگر علم نیست؛ چون رابطهٔ علت و معلول به هم می خورد، [درست نیست.] اینها [فرنگی ها] چیز دیگری پیش خودشان فکر کرد ه اند. نه، ما باید بگوییم گذشته از حوادثی که از پشت سر، تاریخ را می رانند (یعنی گذشته ها، اینهایی که جلوتر واقع شده که بعد از آن را به وجود آورده) یک هدف و غایتی هم از پیش رو تاریخ را به سوی خود می کشد.(۱)



---

۱- فلسفه تاریخ، ج ۱، ص ۲۱-۲۲.

## تفسیر الهی تاریخ

تفسیر الهی تاریخ، نظریه ای علمی و بسیار دقیق است. علوم هرچه پیش رفته اند، تأیید کرده اند که انسان و جامعه در ارتباط با کـل جهـان، حـالتی مجزا و منفرد ندارنـد. انسـان و جـامعه چه در جهت تکامل توأم با امور انسانی و معنوی که قرآن از آن به «صـلاح و تقوا» ((وَلَوْ أَنَّ أَهْـلَ الْقُرَی آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَـا عَلَیْهِمْ بَرَکَـاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ))(۱) یـاد می کنـد، و چه در جهت خلاف آن، بی ارتباط با کل جهان نیست.

اگر بشر در جهت کمال و صلاح و تقوای خود و به تعبیر دیگر، در راه رضای حق و در راه قرب به حق گام بردارد، روشی هم آهنـگ بـا جهان گزیـده و اگر در جهت مخالف حرکت کنـد، مثل عضوی ناهم آهنگ در بـدن خواهـد شـد که طبیعت کلی بدن، آن عضو را به ناچار حذف خواهد کرد و از بین خواهد برد.(۲)

## حرکت جوهری

صدرالـدین شـیرازی در مبحث حرکت جوهری به آیـات قرآنی و از جمله به ((کُـلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ))(۳) اشـاره کرده و آن را برای تأیید مقصود به کار گرفته است.(۴)

کوتاه آن که بنابر باور قـدمای فلاسـفه، حرکت تنها در مقوله های چهارگانه عرضـیه امکان پـذیر می نمود؛ مقوله های «أین»، «کم»، «کیف» و «وضع».



---

۱- سوره اعراف، آیه۹۶.

۲- نک: فلسفه تاریخ، ج ۱، ص۲۳۶-۲۳۷.

۳- سوره رحمن، آیه ۲۹.

۴- اسفار اربعه، سفر سوم، موقف دهم، فصل اول، ص۵۸.

مثلاً ممکن است یک جسم از حیث مکانی تغییر جا و محل بیابد و یا بر کمیتش افزوده شود و رشد و نمو یابد، یا از نظر طعم و بو و رنگ، همانند میوهٔ درختان تغییر و تحول پیدا کند و یا در محل و جای خود به دور خود همانند حرکت وضعی زمین بچرخد.

براساس اعتقاد قدما در هر حرکتی باید ذات متحرک ثابت باشد و عوارض آن دگرگون شود و در غیر این صورت، حرکت معنا و مفهومی نخواهد داشت. آنان معتقد بودند که هرگز در جوهر و ذات جسم، حرکت امکان پذیر نخواهد بود.

فلاسفهٔ متأخر نظریهٔ قدما را نپذیرفتند و به حرکت جوهری معتقد شدند. آنان گفتند که اساس حرکت در ذات و جوهر است و آثار آن در عوارض ظاهر می شود.

صدرای شیرازی، نخستین کسی بود که این عقیده را به گونه ای مستدل مطرح کرد. به عقیدهٔ وی، جهان ماده و تمامی ذرات هستی یک پارچه حرکت است. به عبارت دیگر، مادهٔ اجسام، وجودی سیال است که ذاتش پیوسته در حال دگرگونی است و هر لحظه وجود تاز ه ای دارد که با قبلی فرق می کند، اما از آن جا که این دگرگونی ها با هم اتصال دارند، یک شیء به حساب می آیند. بر این اساس، ما هر لحظه وجود تاز ه ای هستیم، اما این وجود ها همه متصل و مستمر بوده و صورت واحد و یک سانی دارند.

براساس حرکت جوهری، آفرینش تنها در آغاز دنیا نبوده، بلکه هر ساعت و هر لحظه آغازی است و پیوسته و دائماً آفریدگار هستی از نو می آفریند و تمامی پدیده ها پیوسته وابسته به او و مستفیض از ذات او هستند. «کلّ یوم هو فی شأن» را نیز به این معنا تفسیر کرد ه اند.

البته بعضی نیز در شأن نزولی آیه معتقدند که این آیه در برابر گفتار یهود نازل شد که معتقد بودند خداوند در روز «شنبه» همهٔ کار ها را تعطیل می کند و هیچ حکم و فرمانی نمی دهد.(۱) آن گاه قرآن در جواب آنان می گوید برنامهٔ آفرینش و تدبیر الهی، لحظه ای تعطیل بردار نیست.

در زمینهٔ تفسیر و تبیین تاریخ، سه نظریه وجود دارد که به بررسی و بیان کوتاهی دربارهٔ هریک می پردازیم:

۱. به رغم درستی قانون علیت، هرگونه تفسیر و فهم بر مبنای قانون علیت نادرست است؛ زیرا هیچ گونه ضرورت و علیتی در تاریخ وجود ندارد. اراده و اختیار انسان جایی برای علیت و ضرورت در عرصهٔ تاریخ نمی گذارد و تاریخ را رقم می زند و به پیش می برد.

۲. همه چیز معلول و تحت سیطرهٔ قانون علیت است؛ مسائل تاریخ نیز مانند مسائل فیزیکی و مکانیکی، تابع و معلول قانون علیت هستند.

۳. تاریخ شالود ه ای از اختیار انسان و قانون علیت است و فهم مسائل تاریخ از دریچهٔ این دو قانون با هم امکان می پذیرد.(۲)

البته بنابر گرایش سوم، باز هم جای مشیت خداوندی خالی است؛ زیرا مشیت خداوند را در شکل گیری تاریخ بی تأثیر می پندارند و خداوند را فقط آفرینندهٔ این جهان و قواعد و قوانین موجود در آن می خوانند، مانند یهودیان که معتقد بودند:

((وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ ))؛(۳)

ص: ۴۸

---

۱- مجمع البیان، ج۹، ص۲۰۲.
۲- فلسفه تاریخ، ج۱، ص۱۶.
۳- سوره مائده، آیه۶۴.

و جهودان گفتند: دست خدا بسته است.

گفتنی است، این سه نظریه و گرایش مکتب های مادی، گذشته از اعتقاد آنان به خدا مطرح شد.(۱)

قرآن کریم جریان تاریخ را براساس سه رکن ممکن می داند: قانون علیت، ارادهٔ انسان و مشیت خداوند.(۲)

قرآن کریم، نخستین کتابی است که این گونه به تفسیر و تعریف تاریخ، جامعه و تمدن می پردازد.

شاید بتوان گفت که در میان علمای اسلامی نیز عبدالرحمان بن خلدون، مورخ و متفکر معروف تونسی، نخستین کسی است که قوانین و سنت های حاکم بر جامعه را به صورتی دقیق و علمی توانسته بیان کند.(۳)



---

۱- فلسفه تاریخ، ج ۱، ص۲۳.

۲- فلسفه تاریخ، ج ۱، ص۲۳-۲۴.

۳- فلسفه تاریخ، ج ۱، ص۲۴.

## فصل دوم: عوامل حرکت تاریخ در بینش اسلامی

از دیـدگاه اسـلام، خـالق باتـدبیر هستی جهـان را براسـاس سـنن و قوانین حکیمانه ای تـدبیر می کنـد که همین عوامل حرکت تـاریخی بشـر را در پی دارنـد. بنـابراین دین نه جهـان را سامـانی خودتـدبیر می دانـد و نه آن را خـالی از هرگونه تـدبیری می انگارد. هم چنین دین بشـر را ناتوان تر از تـدبیر خودبنیاد بشـری می داند. بلکه هرگونه حرکت بشـری را در جریان تدبیر الهی تفسیر و تحلیل می کند. در این قسمت از کتاب به بررسی عوامل حرکت تاریخ از دیدگاه دین خواهیم پرداخت:

قانون علیت در تاریخ؛ سنتی الهی

قـانون علیت در جهـان هستی تخلف ناپـذیر است و بنابر آن، به وجود آمـدن نتیجه در هنگام وجود شـرایط، حتمی و ضـروری است. با تکرار شرایط، نتیجه نیز باید بدون هیچ تغییری تکرار شود؛ به طور طبیعی، قانون علیت با سه رکن ضرورت، عمومیت

و همانندی، در زمینهٔ تاریخ نیز باید جریان داشته باشد و نقض و یا رد نپذیرد.

پس همهٔ وقایع اجتماعی و تاریخی، در ضمن نظارت دقیق این قانون جریان دارند و به وقوع می پیوندند. این قانون، پوچ بودن تصور بعضی از گرایش های تاریخی دربارهٔ به وقوع پیوستن خودبه خودی و بدون دلیل وقایع اجتماعی را روشن می نماید. بنابر این، هیچ گاه زمان حال را جدای از زمان گذشته نمی توان تصور کرد؛ هر جزئی از تاریخ در امتداد زمان، با جزء پیشین خود ارتباطی قوی و دقیق دارد، یعنی معلول جزء پیشین و علت جزء آتی است. البته هر مقطع زمانی تأثیرات ویژه ای در تمدن دارد؛ مانند حلقه های زنجیر که به هم متصلند و سازنده مسیر زنجیرند، شرایط و تأثیرات نیز می توانند جهت ادامهٔ زنجیر را مشخص نمایند، نه آنها را از هم جدا کنند.

برای بررسی بیشتر این تأثیرات، یک مقطع زمانی فرض می کنیم که دو نوع تأثیر می تواند داشته باشد:

۱. تأثیرات سطحی بین اجزای همین تمدن در یک مقطع زمانی، مثل تأثیر مدرسه در خانواده و فرد در جامعه که این تأثیرات در سازندگی و شکل دهی همین تمدن و فرهنگ نقش دارد.

۲. تأثیرات عمقی که در حقیقت، معلول و نتیجهٔ سلسله عوامل و تأثیرات افقی هستند. این دسته از تأثیرات در طول تاریخ شکل می پذیرند و تا مدت ها بر مقطع های درونی این تمدن، تأثیر می گذارند. آن چه در این بین شکل می پذیرد، همان تاریخ است. پس هیچ بازهٔ زمانی و یا مقطع تمدنی، بدون توجه به تأثیرات مؤثر در آن تصور نمی شود. به طور خلاصه، قرآن

کریم، تمدن را تابع سلسله قوانین و قواعد می داند که آن را سنت های خداوندی می نامد و می فرماید که سنت های خداوندی تغییرناپذیرند.(۱)

آزادی ارادهٔ انسان

تاریخ از قانون علیت تخلف نمی کند، اما انسان با اختیار و اراد ه اش سیر تاریخ را بدون نقض قانون علیت می تواند تغیير دهد. برای نمونه، حرکت هواپیما در آسمان و کشتی در دریا، به دلیل سلسله قوانین مکانیکی، فیزیکی و علیتی است. از سویی دیگر، مسیر حرکت هواپیما و کشتی به دست خلبان و ناخداست. آیا این معنای قانون علیت را نقض می کند؟ خیر! بلکه انسان با در دست گرفتن هواپیما یا کشتی، مسیر آن را مشخص و آن را هدایت می کند. از این رو، انسان با در دست داشتن سررشته های تاریخ، بدون مخالفت با قانون علیت، سیر تاریخ را می تواند تغییر دهد.(۲)

انسان با اختیار و ارادهٔ خویش می تواند تاریخ را رقم بزند و مسیر آن را به دل خواه عوض کند، ولی تنها در محدودهٔ قانون علیت. برای مثال، انسان کاملاً آزاد است که از سم استفاده کند، اما نتیجهٔ هر انتخاب را نمی تواند تغییر دهد. به عبارت دیگر، ابتدای هر امری به دست انسان و با اختیار اوست، ولی طبق قانون علیت با خوردن سم می میرد و اگر نخورد، سالم می ماند.

در روایتی آمده است که روزی حضرت علی علیه السلام در کنار دیواری کج نشسته بود و ناگهان از آن جا برخاست و جایی دیگر



---

۱- فلسفه تاریخ، ج ۱، ص۲۴-۲۵.

۲- فلسفه تاریخ، ج ۱، ص۳۶-۳۷.

نشست. شخصی پرسید: «آیا از قضای خداوند فرار می کنید؟» حضرت جواب دادند: «از قضای خداوند به قدر او فرار می کنم.»(۱)

منظور حضرت این است که از قضایی به قضای دیگر فرار می کند. نتیجهٔ هر دو حتمی است، ولی انسان در انتخاب هرکدام آزادی دارد. او کنار هر دیوار که خواست می تواند بنشیند، اما نتیجهٔ حتمی و تغییرناپذیر آن، پیش آمدی ناگوار و خطرناک است. این بیان با اختیار انسان مخالف نیست و قانون علیت را نقض نمی کند. در قرآن کریم آیات بسیاری در بیان این موضوع آمده که می توان آنها را به دو گروه تقسیم کرد:(۲)

الف) آیات بیان کننده آزادی ارادهٔ انسان

((إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا))؛(۳)

ما راه را به او بنمودیم، یا سپاس گزار باشد و یا ناسپاس.

((بِئْسَمَا اشْتَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ))؛(۴)

خود را به چیزی پست فروختند.

((إِنَّ اللّهَ لاَ يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ))؛(۵)

خدا به مردم هیچ ستم نکند، بلکه مردم بر خود ستم می کنند.

((قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءكُمُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَاْ عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ))؛(۶)



---

۱- «فقال أفرّ من قضاء الله إلى قدر الله.» (بحار الانوار، ج۵، ص۹۷ و ۱۱۴)

۲- فلسفه تاریخ، ج۱، ص۳۷ - ۳۸.

۳- سوره انسان، آیه۳.

۴- سوره بقره، آیه ۹۰.

۵- سوره یونس، آیه۴۴.

۶- سوره یونس، آیه۱۰۸.

بگو ای مردم اینک شما را حق از سوی پروردگارتان آمد، پس هرکه راه یابد، جز این نیست که به سود خویشتن راه می یابد و هرکه گم راه شود، همانا به زیان خویش گم راه می شود.

ب) آیات توضیح دهنده نتایج حتمی اختیار انسان

این آیات بیان می دارند که اساس و ریشهٔ تاریخ به دست انسان است. او هر راهی را که بخواهد، می تواند انتخاب کند، اما نتایج آن پس از انتخاب طبق قانون علیت، حتمی است و چار ه ای از آنها نیست:

((كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ))؛(۱)

و هرکس در گرو کاری است که کرده. [هر فردی در گرو اعمالش است و او را از عواقب آن خلاصی نیست.]

((وَتِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا))؛(۲)

و مردم آن آبادی ها و شهر ها را چون ستم کردند، هلاک کردیم و برای هلاکتشان وعده گاهی نهادیم.

((تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلاَ تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوْا يَعْمَلُونَ))؛(۳)

آنها گروهی بودند که درگذشتند، ایشان راست آن چه کردند و شما راست آن چه کرده باشید و شما را از آن چه می کردند نپرسند.(۴)



---

۱- سوره مدثر، آیه۳۸.

۲- سوره کهف، آیه۵۹.

۳- سوره بقره، آیه۱۳۴.

۴- فلسفه تاریخ، ص۴۲.

بنابر دو دسته آیات گذشته، امر بین الامرین یا همان نظریه معروف اهل بیت علیهم السلام در بیان اراده و اختیار انسان به دست می آید، شاید بتوان گفت که دو آیه ذیل نیز به همین موضوع اشاره دارند:

((ذَلِکَ بِأَنَّ اللّهَ لَمْ یَکُ مُغَیرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَی قَوْمٍ حَتَّی یغَیِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمْ وَأَنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ))؛(۱)

این [کفر] از آن اوست که خدا هرگز بر آن نبوده است که نعمتی را که بر مردم ارزانی داشته دگرگون کند، تا آن که آنها آن چه را در خودشان است دگرگون سازند.

((إِنَّ اللّهَ لاَ یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ))؛(۲)

همانا خداوند آن چه را گروهی دارند، دگرگون نکند تا آن گاه که آن چه را در خودشان است دگرگون کنند.

این آیات به دو تغییر اشارت دارند: تغییراتی که انسان برای خودش ایجاد می کند و تغییراتی که خداوند برای انسان ایجاد می کند. نوع دوم تغییرات، طبق سنت ها و قوانین حتمی الهی جریان پیدا می کند و قرآن کریم با بیان توحیدی خویش آن را به خداوند متعال نسبت می دهد. البته تغییرات نوع دوم، تابع تغییرات دسته اول است، یعنی بنابر قوانین و سنت های الهی خداوند به نسبت هرگونه تغییری که انسان در زندگی خویش ایجاد کند، تغییراتی در زندگی وی ایجاد خواهد کرد. انسان در انتخاب راه خویش کاملاً آزاد است، ولی پی آمد های آن در اختیار وی نیست.(۳)



---

۱- سوره انفال، آیه۵۳.

۲- سوره رعد، آیه۱۱.

۳- فلسفه تاریخ، ص۴۳-۴۴.

مشیت خداوند

لطف و نظر خداوند متعال، سومین عامل حرکت گردونهٔ تاریخ است. اگر حرکت تاریخ تنها بر دو محور یاد شده استوار بود، تاریخ و جهان باید تاکنون بار ها محو و نابود می شد.

پشتیبانی خداوند فراتر از سنت های الهی است که بحث از آنها گذشت. اگر با دیدهٔ دقت به ماورای تاریخ و تمدن بشر بنگریم، بدون شک درمی یابیم که به راستی، این دو نمی توانند فقط بر دو پایهٔ ارادهٔ انسان و سنت های الهی استوار مانده باشند، بلکه مطمئناً در این میان دستی نیز از ورای پرده در کار بوده و بار ها آنها را از خطر حتمی نجات داده است؛ خطر هایی مثل جنگ ها و شورش های افرادی چون چنگیزخان، هلاکوخان و هیتلر که هریک به تنهایی می توانست تا سرحد فروپاشی تمدن ها به پیش برود و یا صد ها مثال دیگر که برای اثبات وجود این عامل کافی و قابل استناد است.

گفتنی است که این عامل پرارزش، کمتر در مطالعات و بحث های تاریخی مطرح شده و همواره از دید متفکران و علمای این رشته به دور مانده است.

حق و باطل در قلمرو جامعه و تاریخ

در قلمرو جامعه و تاریخ پرسش از چگونگی خلقت بشر است. آیا بشر حق جو، عدالت خواه و ارزش خواه است یا شریر، مفسد، خون ریز و ظالم؟ آیا انسان ها که برخی شان پیرو حق و برخی شان پیرو باطلند، با هم در ستیزند؟

در این جا چند نظریه وجود دارد:

الف) انسان به حسب جنس، موجودی شریر، بدخواه و ظالم است که جز قتل، غارت، دزدی، حیله و دروغ از او سر نمی زند؛

طبیعت او شرارت، فساد، استثمار و ظلم است. خیر و ارزش های انسانی در تاریخ بشر نیز اموری جبری برآمده از طبیعت به شمار می روند. دولت های ضعیف با دولت های قوی، پیمان صلح و دوستی می بندند تا از شرّ آنان در امان بمانند و اگر روزی دشمن مشترک از بین رفت بین خودشان جنگ در می گیرد.

بسیاری از فیلسوفان ماتریالیست دنیای قدیم و شمار کمتری از ماتریالیست های دنیای جدید چنین نظریه ای دارند و با بدبینی کامل به طبیعت بشر می نگرند. اینان بشر را اصلاح شدنی نمی دانند و به تز اصلاحی معتقد نیستند و ارائهٔ تز اصلاحی از نظر آنان معنا ندارد و مثل این است که کسی برای عقرب قانون وضع کند تا خوب شود و کسی را نگزد، حال آن که:

نیش عقرب نه از راه کین است

اقتضای طبیعتش این است

ب) نظریهٔ دیگر بر عکس نظریهٔ قبل است. بنابر این نظریه، طبیعت و سرشت بشر بر خیر و حق است و به درستی و راستی می گراید. انحراف بشر علت خارجی دارد، از بیرون به بشر تحمیل می شود و جامعه انسان را فاسد می کند. ژان ژاک روسو چنین عقیده ای دارد. امیل در کتاب معروف روسو، می خواهد نشان دهد که انسانِ طبیعی و خارج از جامعه، موجودی سالم، درست و پاک است و همهٔ نادرستی ها، فساد ها و ناپاکی ها از جامعه به او تحمیل می شود. لذا روسو به اجتماع و زندگی اجتماعی بدبین است و تز اصلاحی او این است که بشر باید تا حد ممکن به طبیعت برگردد. روسو به تمدن جدید خوش بین نیست؛ چون معتقد است که تمدن جدید انسان را از طبیعت دور می کند.

ص: ۵۸

ج) برخی از انسان ها در صحنهٔ جامعه، پیرو حق و عده ای به دنبال باطل هستند. فرشته، بر خیر الهام و شیطان به شر وسوسه می کند.

پس انسان ها دو گونه می شوند: عده ای که به راه حق و خیر و راه ایمان و انبیا می روند و بعضی دیگر که راه شیطان را می پیمایند و به دعوت انبیا کفر و نفاق می ورزند. در نتیجه، جامعه آمیزه ای از خیر و شر و حق و باطل است؛ چون انسان از خیر و شر برآمده است. این درگیری و نزاع حق و باطل، همیشه در صحنهٔ وجود فرد و در صحنهٔ اجتماع حکم فرماست.(۱)

د) نظریهٔ دیگر، ماتریالیسم تاریخی است. مارکسیسم مکتبی مادی در قرن نوزدهم با ادعای خوش بینی به تاریخ آینده و جامعه به شمار می رود.

هگل منطق و فلسفه ای بنیاد نهاد که اساس آن، اعتقاد به تکامل و رشد و توسعه بود. هگل مادی نبود، اما مارکس با استفاده از منطق دیالکتیک او بینش مادی خود ماتریالیسم دیالکتیک را بنا نهاد. او هویت تاریخ را هم مادی (ماتریالیسم تاریخی) معرفی کرد. فلسفهٔ تاریخ مارکس بر چند اصل مبتنی است:

۱. نفی فطرت و غریزه: انسان در ذات خود خوب و بد نیست. مارکسیسم در انسان شناسی اش فطرت و غریزه برای انسان نمی شناسد و هرگونه ذات و سرشت درونی را نفی می کند؛ چون قبلاً در جامعه شناسی قرن نوزدهم مطرح شده بود که جامعه شناسی بر روان شناسی انسان تقدم دارد؛ چیز هایی که می پنداریم برای انسان غریزی و فطری است، در واقع جامعه به او عطا کرده و اصولاً هرچه انسان دارد جامعه به او داده است. انسان



---

۱- فلسفه تاریخ، ص۱۹.

مثل ماده خامی است که تحویل کارخانه می دهند و خودش هیچ اقتضایی ندارد. آن گاه کارخانه آن را به هر شکلی در می آورد و یا آن که مثل نوار خالی ضبط صوتی است که هرچه بگویند همان را تحویل می دهد.(۱)

۲. اصالت اقتصاد: از نظر جامعه شناسی مارکسیسم، سازمان ها و بنیاد های جامعه همه در یک سطح نیستند؛ جامعه مانند ساختمانی است که یک پایه و زیربنا دارد و دیگر قسمت های آن، بر آن پایه بنا می شوند و تابع آن هستند.

پایه و زیربنای جامعه، اقتصاد است و تغییر اوضاع و احوال اقتصادی باعث تغییر نهاد های اجتماعی می شود و تغییر عوامل اجتماعی باعث تغییر رفتار انسان ها می گردد.

پس انسان از جامعه شکل می گیرد و جامعه از اقتصاد. اقتصاد نیز ساخته روابط تولید و در نهایت تولید است. برای شناخت انسان ها در طول تاریخ، باید وضع اقتصادی و ابزار تولید اجتماعی آنان را شناخت. خوبی و بدی انسان تابع وضع خاص ابزار تولید است.(۲)

بر این اساس، مارکسیسم برای تاریخ جوامع سیر واحدی را بیان می کند که همهٔ جوامع باید آنها را طی کنند: اشتراک اولیه، برده داری، فئودالیسم یا ارباب رعیتی، بورژوازی و سرمایه داری و سوسیالیسم و کمونیسم.(۳)

بنابر این، با رشد ابزار تولید، مالکیت خصوصی به وجود می آید و با خصوصی شدن مالکیت، استثمار و ظلم پدیدار



---

۱- فلسفه تاریخ، ص ۲۰-۲۱.
۲- فلسفه تاریخ، ص ۲۱.
۳- فلسفه تاریخ، ص ۲۲.

می گردد. زیربنای اقتصادی خراب، بشر را یا استثمارگر و یا استثمار شده می کند. به تعبیر مارکس، این هر دو به نحوی از خود بیگانه می شوند و از انسانی خود خارج می گردند؛ چون اساس انسانیت «ما» و مالکیت عمومی و اشتراکی بوده، با آمدن مالکیت خصوصی، «ما» به «من»ها تبدیل می شود که در مقابل یک دیگر قرار می گیرند و به فساد و شرارت و ظلم و تباهی می پردازند.(۱)

همه چیز در دورهٔ اشتراکی خیر، صلاح، برادری و عدالت است؛ چون ثروتی وجود ندارد. با پیدایی مالکیت، همه چیز ظلم، فساد و نابرابری گردید.(۲)

شر، فساد و باطل از ابزار تولید است و به گونه جبری پدید می آیند و آن گاه که دوباره ابزار تولید رشد کند و مالکیت خصوصی از میان برود و مالکیت، اشتراکی و عمومی گردد، انسان ها به گونهٔ جبری خوب می شوند، این بینش، انسان را محکوم به جبر تاریخ می داند و ابزار را بر انسان پیش می انگارد.(۳)

اسلام و قرآن برخلاف مارکسیسم، جریان هستی را براساس حق بیان می کند و حق را اصیل معرفی می نماید و در مقابل، هرچند باطل را نفی نمی کند، آن را اصیل نمی داند. از این رو، قرآن به تاریخ خوش بین است و به انسان اصالت می دهد. قرآن انسان را فقط یک ابزار نمی داند و او را در مسیر جبری کور نمی انگارد؛ چون ایمان را دارای اصالت می داند. اسلام، انسان را دارای گرایش ذاتی به صداقت، امانت و عدالت یاد می کند. به تعبیر قرآن، انسان حنیف و حق گراست، یعنی میل به کمال، خیر و حق

ص: ۶۱

---

۱- فلسفه تاریخ، ص۲۲.

۲- فلسفه تاریخ، ص۲۴.

۳- فلسفه تاریخ، ص۲۴.

بـالفطره در او وجود دارد و با وجود این، از آزادی و اختیار برخوردار است و لـذا امکان دارد که از مسـیر خود منحرف شود و حق کشی کند، ظلم نماید و دروغ بگوید. قرآن این واقعیات را به صورت جریان هایی موقت می پذیرد.(۱)

پس باطـل در این بینش، امری نسبی و تبعی و به منزلـهٔ نمود و امری طفیلی مطرح می شود. ظلم از کجـا پیـدا می شود؟ انسـان حسّ ملکوتی و خدایی خود را به جای آن که در مسیر خدایی به کار برد، در مسیر غیرخدایی و شیطانی به کار می بندد.(۲)

بطلان و شر از گونه ای تغییر مسیر پیدا می شود که لازمهٔ مرتبهٔ وجودی انسان یعنی مختار و آزاد بودن انسان است. حق اصیل، و باطـل غیراصـیل است و همیشه بین امر اصـیل و غیراصـیل اختلاـف و جنگ وجود دارد، ولی این طور نیست که حق همیشـه مغلوب و باطل همیشه غالب باشـد. آن چیز که اسـتمرار دارد و زندگی و تمدن را ادامه می دهد حق است و باطل نمایشـی می نماید که جرقه ای می زند و بعد خاموش می شود و از بین می رود.(۳)

بین جامعهٔ بیمار و جامعه ای که شـر در آن غالب شده، فرق است. جامعه مثل یک فرد است. حکیمان حالتی را که حیات بدن در آن برقرار می مانـد، بین دو حـد و به تعبیری مزاج نوسان می داننـد. برای نمونه، فشار خون انسان بین دو حد باید باشد و از یک حد کمتر و از یک حد بیشتر می میرد و باید حدّ تعادل باشد.

جـامعه نیز چنین است. اگر حق و حقیقت در جـامعه از یـک حـد کمتر باشـد، آن جامعه می میرد و اگر جامعه ای باقی باشـد، معلوم



---

۱- فلسفه تاریخ، ص۳۵.
۲- فلسفه تاریخ، ص۳۵.
۳- فلسفه تاریخ، ص۳۵.

می شود که در میان دو حدّ باطل افراط و تفریط نوسان دارد. حالا اگر در آن حدّ معتدل باشد، جامعه ای مترقی است و در مقابل، امکان دارد که در مرز ازهم گسیختگی باشد. از آن سو، جامعه هایی که قرآن آنها را هلاک شده می خواند، جامعه هایی هستند که باطل بر آنها غلبه کرده است.(۱)

پس مریض بودن جامعه غیر از غلبه داشتن باطل بر جامعه است. جنگ میان حق و باطل همیشه وجود دارد. انسان می بیند باطل به طور موقت می آید و روی حق را می پوشاند، ولی نیرو ندارد که همیشه باقی بماند و عاقبت کنار می رود.

باطل وجود تبعی، طفیلی و موقت دارد؛ آن چه استمرار دارد، حق است. هر وقت جامعه ای در مجموع به باطل گراید، محکوم به فنا شده است. باطل، مردنی و محکوم به مرگ است و از درون خود می میرد.

((أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رَابِياً وَمِمّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ))؛(۲)

خداوند از آسمان آبی نازل کرد و از هر دره و رودخانه به اندازهٔ هریک سیلابی جریان یافت و سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد. بعضی چیز ها که برای ساختن زیور یا ابزار در آتش می گدازند نیز کفی مانند آن دارد. خدا حق و باطل را چنین مَثَل می زند، و اما کف به کنار افتاده نابود می شود، ولی چیزی که به مردم



---

۱- فلسفه تاریخ، ص۳۶-۳۷.

۲- سوره رعد، آیه۱۷.

سود می دهد، در زمین می ماند. خدا مَثَل ها را چنین می زند.

غلبهٔ ظاهری باطل و پیروزی نهایی حق

باطل از دید سطحی و حسی نه دید تحلیلی و تعقلی، حرکت و جولان دارد. قرآن می گوید گسترهٔ دیدتان را بگسترانید و در شناخت جامعه به ظاهر حکم نکنید. برای بررسی تاریخ صد سال پیش، نباید به سراغ ناصرالدین شاه و عشق بازی ها و عیاشی ها و ظلم های او رفت. شناخت وی سمبل شناخت همهٔ مردم نخواهد بود. ناصرالدین شاه آینهٔ تمام نمای مردم آن زمان نیست، بلکه مردم با حرکت روحانیان و فتوای میرزای شیرازی، نهضت تنباکو را به راه انداختند.

قرآن می فرماید که اگر همهٔ مردم شریر، فاسد، ظالم و دروغ گو بودند، جامعه شان را هلاک می کردیم. چنین جامعه ای محال است وجود داشته باشد؛ اصلاً دوام پذیر نیست و فوری هلاک می شود. چرا قرآن هلاک اقوام گذشته را به یاد می آورد و می فرماید قبل از شما اقوامی بودند که وقتی اکثر مردمانشان بد شدند، ریشه شان را کندیم؟ پس اگر جامعه دوام دارد، بدان دلیل است که اکثر مردم فاسد نیستند، بلکه اقلیتی فاسدند که آنها نیز کف های روی آبند.

باطل، موقتی، جولانی و نمودی است و زود از بین می رود. احادیثی که حکم ضرب المثل را پیدا کرده اند، می گویند:

للحقّ دولةٌ و للباطل جولةٌ؛(۱)

حق دولتی باقی دارد، اما باطل جولانی بیش نخواهد داشت.



---

۱- تحریر المواعظ العددیه، ص۱۰۶.

للباطِل جوله ثمّ یضمحلّ؛(۱)

باطل را جولانی است و آن گاه مضمحل و نابود می شود.

ولی حق جریان و ادامه دارد.(۲)

((وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاء وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ))؛(۳)

آسمان ها و زمین و هرچه را میان آن دو است، به بازی نیافرید ه ایم.

((لَوْ أَرَدْنَا أَن نَّتَّخِذَ لَهْوًا لَّاتَّخَذْنَاهُ مِن لَّدُنَّا إِن كُنَّا فَاعِلِينَ))؛(۴)

اگر بازی گر بودیم و می خواستیم بازیچه ای بگیریم، آن را نزد خویش می گرفتیم.

((بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ))؛(۵)

بلکه حق را به روی باطل می کوبیم تا درهمش بشکند و یک باره نابود شود. وای بر شما از این وصف که می کنید!

وقتی خلقت عالم به منظور لعب نبود، قهراً هدف و غایتی دارد؛ همان معاد که مستلزم نبوت است و لوازم آن، تعذیب بعضی از ظالمان یاغی و اسراف گر به شمار می رود، هم چنان که تعذیب ظالمان، مستلزم احیای حق است که جمله ((بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ)) بدان اشاره می کند.(۶)



---

۱- شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج۵، ص۲۵.

۲- حق و باطل، ص۴۹-۶۳، با اقتباس و تلخیص.

۳- سوره انبیاء، آیه۱۶.

۴- سوره انبیاء، آیه۱۷.

۵- سوره انبیاء، آیه۱۸.

۶- المیزان، ج۱۴، ص۳۶۸.

کلمهٔ «قذف» به معنای دور انداختن است و کلمهٔ «دمغ»، چنان که در مجمع البیان آمده، به معنای شکافتن فرق سر تا مغز سر است. وقتی گفته می شود: «فلان دمغه فیدمغه»، معنایش این است که فلانی فرق فلان شخص را آن چنان شکافت که مغزش هویدا گشت.(۱)

اگر کلمهٔ «زهوق» در نفس به کار رود و گفته شود: «زهوق النفس»، به معنای هلاک شدن است. برای نمونه، گفته می شود: «زهقَ الشیء»، یعنی فلان چیز هلاک شد. کلمهٔ «حق» در مقابل باطل است و این دو مفهوم متقابلند و حق به معنای ثابت العین است. اما باطل یعنی چیزی که عین ثابتی ندارد، ولی خود را به شکل حق جلوه می دهد تا مردم آن را حق بپندارند. با وجود این، وقتی باطل در برابر حق قرار بگیرد، مردم باطل بودنش را می فهمند و از بین می رود، مانند آبی که خود یکی از حقایق است و سرابی که آب نیست خود را آب می نماید و بیننده آن را آب می پندارد، ولی وقتی تشنه نزدیکش می شود، آبی نمی بیند.

خدای سبحان در کلام خود مثال های بسیاری برای حق و باطل زده است؛ اعتقادات برابر با واقع را حق و خلاف آن را باطل، زندگی آخرت را حق و زندگی پرزرق وبرق دنیا را که انسان ها به طلب آن می دوند، باطل دانسته و هم چنین ذات متعالی خود را حق و سایر اسباب فریب دهنده انسان ها را باطل خوانده است. آن چه خداوند از میان این دو، بدان استناد می کند و به آن اصالت می دهد، حق است، نه باطل، هم چنان که فرمود:

«الْحَقُّ مِن رَبِّکَ»(۲)



---

۱- المیزان، ج۷، ص ۴۱.

۲- «حق از ناحیه پروردگارت است.» (سوره آل عمران، آیه ۶۰)

و نیز فرمود:

«وَمَا خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا».(۱) و(۲)

خداونـد هرگز باطل را از آن جهت که باطل است، به خود نسـبت نمی دهـد، بلکه آن را لازمهٔ نقص بعضـی از موجودات، در قیاس با موجودی کامل تر معرفی می کنـد. برای نمونه، عقایـد باطل از لوازم نقص ادراک هسـتند، و هر امر باطلی از لوازم آن ادراک نـاقص در قیـاس با ادراک کامل تر از آن است. خداونـد هرجا باطل را به خود نسـبت داده، آن را به اذن خود منسوب کرده است. برای نمـونه، اگر خداونـد زمینی را شـوره زار و شـفاف خلق کرده تـا بیننـده آن را از دور آب پنـدارد، همین خلق کردن اذن او به بیننده است تا با دیدن آن به خیال آب افتد. این گونه سراب، تحققی خیالی و باطل می یابد.

بنابر این، همواره شائبه ای از بطلان همه چیز در عالم وجود را فرا می گیرد، مگر وجود خدای سـبحان را که حق محض اسـت و به هیچ بطلانی آمیخته نیست؛ بطلان در خداوند راه ندارد، چنان که فرمود: «أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ».(۳)

عالم خلقت به رغم نظم موجود، آمیخته ای از حق و باطل است، چنان که خدای تعالی امر خلقت را چنین مثل زده:

((أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رَابِياً وَمِمّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ



---

۱- «ما آسمان و زمین و آن چه بین آن دو است را باطل نیافریدیم.» (سوره ص، آیه۲۷)

۲- المیزان، ج۱۴، ص۳۶۸.

۳- «به درستی که خدا همان حق است.» (سوره نور، آیه۲۵)

زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكَثُ فِي الْأَرْضِ)).(۱) و(۲)

سنت خدای تعالی بر مهلت دادن به باطل است تا آن که روزی با حق رودررو گردد و با آن درافتد تا به خیال خود، آن را از میان بردارد و جای آن را بگیرد، ولی خدا به دست حق خود، آن را نابود می کند.

پس هیچ وقت اعتقاد به حق در زمین ریشه کن نمی شود، هرچند حاملان آن در بعض ادوار در اقلیت قرار گیرند و یا ضعیف شوند. هم چنین کمال حق هرگز از اصل نابود نمی شود، هرچند گاهی اضداد آن زیاد گردند. نصرت الهی نیز هرگز از رسولان خدا جدا نمی شود، هرچند گاهی به اصطلاح، کارد به استخوانشان رسد، آن چنان که مأیوس شوند و خیال کنند که تکذیب شده اند.

همین معنا از آیه ((بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ)) برمی آید؛ چون این جمله از جملهٔ قبلی اعراض و اضراب دارد که می فرماید: «خداوند عالم را به لعب نیافریده» و یا از جملهٔ: «لَو اَرَدنَا اَن نَتَّخذَ لَهواً» که می فهماند خلقت عالم از اتخاذ لهو ناشی نیست. فرمود: «نقذف»؛ زیرا استمرار را می رساند و به سنت جاری و همیشگی خدا بر افتادن حق به چنگ باطل دلالت دارد. فرموده «نقذفُ ... فَیدمغه» بر غلبهٔ همیشگی حق دلالت دارد. فرموده: «فإذا هو زاهق» نیز بر این معنا دلالت دارد که درگیری حق با باطل ناگهانی صورت می گیرد و وقتی که دیگر کسی به غلبه حق امید نمی برد، باطل فرار می کند. چون آیهٔ شریف مطلق است، حق و باطل در عقاید یا در سیره و سنت و یا در خلقت را



---

۱- سوره رعد، آیه۱۷.

۲- المیزان، ج۱۴، ص۳۶۹.

نمی توان مقصود دانست، بلکه همه را شامل می شود، یعنی ما عالم را برای بازی خلق نکردیم و نخواستیم سرگرمی برای خود تهیه کنیم، بلکه سنت همیشگی ما این بوده که باطل را با حق چنان بزنیم که هلاک گردد و ناگهان مردم ببینند که دارد از بین می رود؛ چه آن باطل، حجتی یا عقید ه ای باشد که حجت و عقیدهٔ حق آنها را نابود می کند، چه عمل و سنتی باشد که عمل و سنت حق آنها را از بین می برد - بر قُرای ظالم گذشته نیز چنین گذشت و عذاب استیصال، آن اعمال و سنت ها را از بین برد - و چه باطل چیز دیگری باشد.(۱)

این آیه قدرت حق و ناچیزی و ناتوانی باطل را بیان می کند. باطل ممکن است غلبه ظاهری و موقت داشته باشد، اما حق یک باره از کمین بیرون می آید و آن را نابود می کند. با نگاه به آن که «قذف» یعنی پرتاب کردن و «دماغ» یعنی جای گاه مغز، می توان مثالی چنین زد که گلوله ای از حق می سازیم و آن را به شدت به باطل پرتاب می کنیم تا مغزش را به اصطلاح خرد کند. از این رو، باطل را چیزی ازبین رفتنی و زاهق خواهد یافت.

باطل، مدتی حق را می پوشاند، اما سپس با باطل کوبنده و بنیان کن خواهد جنگید. خداوند چنین مهمی را به وسیلهٔ خود بشر انجام می دهد. ناگهان حق هم چون طوفانی، باطل را خرد و خمیر می کند و به دور می افکند.

قرآن در جنگ حق و باطل بسیار خوش بینانه می فرماید این نمود باطل و فراگیری باطل آنها را مأیوس نکند؛ زیرا سرانجام حق پیروز است و حق همیشه پیروز بوده است.



---

۱- المیزان، ج۱۴، ص۳۶۹-۳۷۰.

((وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکَمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُم فِی الأرْضِ))؛(۱)

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد.

حق و باطل در طول تاریخ همواره با یک دیگر جنگیده اند، ولی قرآن وعدهٔ پیروزی حق را بر باطل آن چنان بیان می کند که هیچ نشانه ای از باطل باقی نماند و این را سرنوشت نهایی تاریخ می داند. لذا به ایمان و استقامت و غصه نخوردن سفارش می کند: «وَلاَ تَهِنُوا وَلاَ تَحْزَنُوا»،(۲) و یادآوری می فرماید که برتری از شماست، از کمی افراد خود و فراوانی آنان بیم نداشته باشید، از مال فراوانشان نترسید که آنان ثروت های دنیا را انباشته اند، از اسلحه و زور فراوانشان نترسید، فقط به ایمان و حقیقت مجهز باشید، مؤمن واقعی و انسان واقعی بنمایید که اگر چنین شدید، پیروزی از آن شماست.(۳)

خداوند فوجی از ایمان و حق پرستی را به حرکت در می آورد، «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَی الْبَاطِلِ»،(۴) یعنی از حق نیرویی انقلابی می سازد و آن را بر باطل می افکند. این نیروی انقلابی، خود را مانند گلوله ای به قلب دشمن می زند. «بالحق» یعنی با نیروی حق، با اهل حق، گلوله ای از حق می سازد و این گلوله را محکم به مغز باطل می زند تا مغزش متلاشی شود. پس ناگهان باطل خواهد



---

۱- «خداوند وعده فرموده کسانی از شما که ایمان آورد ه اند و عمل صالح انجام داد ه اند را به استخلاف و جانشینی در زمین.» (سوره نور، آیه۵۵)

۲- سوره آل عمران، آیه۱۳۹.

۳- حق و باطل، ص۴۵ - ۴۶.

۴- سوره انبیاء، آیه۱۸.

افتاد؛ باطلی که چیزی نیست، مگر هیکلی که از او می ترسند. قرآن می فرماید: « فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ»،(۱) نه آن که باطل بعد «زهوق» پیدا می کند، بلکه خود چیز زاهقی است که در اصل رفتنی است.(۲)

برخی از آیه های سورهٔ ابراهیم به حضور خداوند در تمام زندگی اشاره دارند؛ آبی که آن را می نوشتند، آتشی که می سوزاند و کشتی که بر آب می رانند.

حضرت ابراهیم علیه السلام خداوند را این گونه می بیند:

«وَالَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَیَسْقِینِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ»؛(۳)

و آن کس که او به من خوراک می دهد و سیرابم می گرداند، و چون بیمار شوم او مرا درمان می بخشد.

خدا همهٔ هستی را پر کرده و دیگر جایی برای کسی و چیزی دیگر نیست.

ما به بت ها چشم دوخته ایم و خود را در حجاب ها پوشانده ایم. او می خواهد خود و جلوه اش را بنمایید. اما ما در جلوه ها مانده ایم و آنها را بت ساخته ایم و در آنها محدود گشته ایم، شیر های آب، بی وجود منبع ها، کارآیی ندارند و او تنها منبع سرشار همه چیز است:

« وَإِن مِّن شَیءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ»؛(۴)

و هیچ چیز نیست مگر آن که گنجینه های آن نزد ماست.

قرآن کریم بت ها و حجاب ها را نشان می دهد تا از محدودهٔ آنها بیرون آییم. ما نخست پدیده ها را با تنوع ها و تطور هایشان



---

۱- سوره انبیاء، آیه۱۸.

۲- حق و باطل، ص۴۷-۴۸.

۳- سوره شعراء، آیه۷۹.

۴- «و هرچه هست، خزینه های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازهٔ معین نازل نمی کنیم.» (سوره حجر، آیه۲۱)

می بینیم، ناچار آنها را تجزیه می کنیم و سپس رابطهٔ آنها و عناصر سبک تر را مشخص می نماییم و به الفبای خلقت و هستی دست می یابیم.

انسان با این کوشش به عناصر اصلی گرد آمده در جدول مندلیف دست می یابد و به رابطهٔ هیدروژن و کربن و مواد رادیواکتیو با هم و تکامل این عناصر و ترکیب های جدید آنها

آگاه می گردد.

گاه «ملک» و پدیده ها را می بیند و گاهی بالاتر می آید و «ملکوت» را و نظام حاکم را می بیند و قانون مندی ها را کشف می کند. گاه گامی فراتر می گذارد و از محدود ه ها می گذرد و جلو می آید و بیشتر می بیند.(۱)

پر واضح است که نه پدیده و ملک و نه رابطه ها و ملکوت، هیچ کدام از خود چیزی ندارند و فقیر هستند و تکیه گاه می خواهند.(۲)

در سورهٔ ابراهیم می پرسد، در خدا مگر می تواند شکی باشد؟ در حالی که ما می بینیم نه شک، بلکه انکار هم هست.

چه مادی و چه غیرمادی، آغاز جهان را از جایی باید دانست تا خلقت را تحلیل نمود. پس در مبدأ شکی نیست. مسئله، توصیف و توضیح آن است. این مبدأ چه خصوصیاتی باید داشته باشد؟

همان طور که در سوره اخلاص آمده، مبدأ نمی تواند مرکب باشد. ماده بر فرض خودجوشی و خودکفایی، ترکیب و وابستگی دارد و مرکب نخست پدید نمی آید، بلکه اجزاء جلوتر هستند.



---

۱- صراط، ص۳۴ - ۳۶.

۲- صراط، ص۳۹.

از این رو، خدا مطرح می شود و از ملک و ملکوت، به ملک و مالک می رسیم. ملکی که تمامی پدیده ها هستند و ملکوتی که اینها را می چرخاند و فرشته هایی که با هر قطره باران، با هر حرکت و سکون همراه هستند.(۱) هر لقمه که داخل بدن می شود و تفکیک می گردد و تجزیه می شود، وضعیت جدیدی می یابد. گذشته از قانون ها و ملکوت، با واسطه ای همراهند. هنگامی که یک دانه در دل زمین شکافته می شود و شکل می گیرد و تقسیم می شود، فرشته ها آنها را تنظیم می کنند و دستگاه را می چرخانند و نظام علیتی و ملکوت را در دست دارند و بالاتر از آنان، خداوند همه را به چرخ انداخته و در جای گاه های خویش گماشته است.

((قُلْ مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْ ءٍ)).(۲)

((وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلاَئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ)).(۳)

دست خداوند بسته به علیت و وابستگی و نظام هستی نیست، بلکه این علیت و پیوند را خود او برقرار کرده است. علیت ذاتی نیست، جعلی است. از این رو، از هر راه دیگر هم که قرار بگذارند، شروع می شود و از هرچیز بیرون می آید.

با این نگاه، معجزات را اموری طبیعی خواهیم یافت که با آن مأنوس نشد ه ایم و آنها را علیت هایی خواهیم دید که نشناخته ایم و طبیعت، معجز ه ای است که با آن آشنا شد ه ایم و انس گرفته ایم.

همان طور که در نظام هستی و ملکوت، نباید متوقف شد، از تمام هستی باید عبور کرد تا او را یافت. علیت ها، پیوستگی ها و



---

۱- دعای دوم صحیفه سجادیه، از فرشته ها و طبقات آنها حرف هایی دارد.
۲- «مالکیت و حاکمیت هرچیزی به دست اوست و به سوی او بازگردانده می شوید.» (سوره یس، آیه۸۳)
۳- «و رعد به حمد او و فرشتگان از بیم او تسبیح می گویند.» (سوره رعد، آیه۱۳)

نظام دست او را نمی بندند. از این رو، با تمام وسیله ها نباید مغرور شد و بدون هرگونه وسیله ای نیز نباید مأیوس گردید که او از وسیله ها، وسیله ساخته و علیت و پیوستگی را به هم پیوسته است.(۱)

آمدورفت امت ها در تاریخ

بررسی و تحلیل آمدورفت دوره های تاریخی و حرکت تاریخ با ابزار تولید نادرست است، بلکه آن را با نظام حاکم بر جهان و انسان باید تحلیل کرد. هنگامی که طغیان، تجاوز، ظلم و... در نظامی نمودار شد، ناچار درگیری و نابودی فرا می رسد.

بنابر بینش اسلامی، رسولان تاریخ همواره انقلاب خویش را با دگرگون کردن انسان آغاز کرده اند؛ هرگونه دگرگونی بدون دگرگونی انسان به همان فساد هایی آمیخته است که از آن گریزان بوده است.

چنان که امام علی علیه السلام می فرماید، خداوند پیامبرانش را فرستاد «لیثیروا لهم دفائن العقول؛(۲) برای آن که اندیشه های مدفون را در آنها برانگیزد»(۳) و ثوره و انقلاب شروع شود.

اندیشه هایی زیر و زبر گردانند که در جریان تاریخ در انسان مدفون و پنهان شده اند. انسان در این دید جزء نیست؛ کلیتی است که تاریخ، جامعه، وراثت، تربیت و جغرافیا، جزئی از او به شمار می روند. با این بینش به انسان، تولید زیربنا و اصل حاکم نخواهد بود؛ رشته ای مؤثر است، نه حاکم قاطع. انسان در این کلیت و ترکیب آزاد می شود و با وجود این آزادی، باید حرکت کند و



---

۱- صراط، ص ۴۰ – ۴۵، با اندکی تلخیص.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱.

۳- الحیاه، ترجمه: احمد آرام، ج ۴، ص ۴۰.

حرکت نکردنش توجیه ناپـذیر است؛ عـذر این که پدرم چه کسـی بوده یا در فلان محل پرورش یافتم، پذیرفته نیست.(۱) این عـذر ها هنگامی پذیرفته است که انسان از نظارت دوم عقل بر هدف ها و از این ترکیب برخوردار نباشد که «المفلس فی أمان الله». انسان با وجود این نیرو و سـنجش، آزاد است و دست کم می توانـد هجرت کند و از سـرزمین خویش و چون میخ در دل خاک ننشیند تا هرکسی بر سر او سنگی بکوبد و او را بیشتر فرو کند.

ثوره از این چشـمه های پنهان برمی خیزد و انسان به این سرچشـمه ها باز می گردد تا بینش هایش او را همراهی کنـد و با این بینش بفهمد که میان آن جا که ایستاده و آن چه هست و از آن جا که باید برود و آن چه باید باشد، فاصله است.

نیروی محرک انسـان و عامـل حرکت تاریـخ چیزی جز همین بینش ها نیست. تا آن گاه که این درک و این احساس در انسان نجوشد، تضاد طبقاتی و حتی درک تضاد طبقاتی حرکتی ایجاد نمی کند.

باید این بینش ها را عوض کرد تا انسان جای گاه، قدر و نقش خود را بشناسد و مانند حاکم ها و حکومت ها و یا قدرت ها و سرمـایه دار هـا نشود. بنـابر این بینش، انقلاـب با درک ارزش شـروع می شود و روابط با دگرگون شـدن ارزش ها و نقش ها، دگرگون می گردنـد. دیگر انتقـال سـرمایه هـا کارگشـا نیست، بلکه انتقـال آدم هـا از جـای گاه های خویش و از زنجیر های خویش می تواند راه گشا باشد.(۲)



---

۱- در سوره صافات، نشان داده می شود که نه راه قـدرت و نه راه سوگنـد و اغفال، هیـچ کدام از این راه ها عذر نیسـتند و دو دسته اغواگر و اغوا شده مسئولند و در عذاب شریکند که در جرم شریک بود ه اند؛ یکی عامل بوده و دیگری پذیرنده: «فَإِنَّهُمْ يوْمَئِذٍ فِی الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ» (سوره صافات، آیه های۳۲ و۳۳)
۲- صراط، ص ۷۰ - ۷۳، با اندکی تلخیص.

چنان که گذشت، انسان در ارتباط با ابزار توجیه نمی شود و تاریخ مندی انسان با این ارتباط توضیح نمی یابد، بلکه انسان در ارتباط با کل نظام و سنت های حاکم بر طبیعت و خودش تاریخ مند است و آمدورفت و فعل و انفعالات در داخل امت ها در چنین وسعتی طرح می شود.

محدود ه ای وجود ندارد که تمامی مسائل را با تنگ چشمی دربارهٔ ابزار تولید بتوان جست و جو کرد و انسان را جزئی از کل جامعه و تاریخ بتوان در آن نشان داد؛ بلکه انسان کلیتی است که این همه در او مؤثر است. هریک از اجزاء در نتیجه ترکیب، اصالت خود را از دست می دهند. و بنابر این ترکیب، انسان به اصالت می رسد و نقش حاکم را به دست می آورد.

با این بینش، تقسیم بندی جامعه انسانی براساس رابطه انسان آزاد با نظام حتمی و سنت ثابت و حاکم بر تمامی هستی شکل می گیرد.

این تقسیم بندی در سورهٔ حمد و بقره کاملاً ـ مشخص است. «ناس»، تمامی مردم و مقسم تمام تقسیمات است که گاه در ارتباط با نظام حاکم بر جهان و هم آهنگ با آن و در صراط است (باتقوا) و یا سرکش و چشم پوش (کافر) و یا بی شخصیت و مذبذب است (منافق و ضالّ).

این ارتباط با کل نظام بر روابط تولیدی جامعه هم اثر می گذارد و نظام اجتماعی را پیش می برد و یا نگه می دارد و به مرگ و نابودی و استبدال (بدل آوردن و عوض کردن)(۱) می کشاند.

جامعه ای که با بینش تقوا و هم آهنگ با نظام نباشد، ناچار جامعهٔ استثماری است که دوام نمی آورد و از بین می رود.(۲)



---

۱- ((وَإِن تَتَوَلَّوْا يسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيرَكُمْ». (سوره محمد، آیه۳۸)

۲- بررسی، ص۷۸-۸۱.

سورهٔ شعرا تولد و نابودی ملت ها را همان دعوتی می خواند که ترجیع بند تمامی سوره است: «فَاتَّقُوا اللّهَ وَأَطِيعُونِ».(۱) سرکشی از همین تقوا و اطاعت سبب نابودی می شود و جامعه را از درون پوک می کند.

از آن جا که آن دوره بندی های تاریخی و این طبقه بندی اجتماعی مارکسیستی انسان و جامعهٔ انسانی را در ارتباط با نظام حاکم بر هستی بررسی نمی کند، نمی تواند حرکت و تحول و تولد و مرگ جامعه ها را توضیحی جامع دهد.(۲)

ص: ۷۷

---

۱- سوره شعراء، آیه۱۰۸.

۲- بررسی، ص۸۲.

## فصل سوم: ترتیب نظام وار اجزای تاریخ

در تحلیل دینی فلسفهٔ تاریخ، عناصر و ارکان ویژه ای برجستگی می یابند که بررسی آنها به روشن تر شدن پیوند مهدویت و فلسفهٔ تاریخ کمک خواهد کرد. با در نظرداشت این عناصر می توان نگاه کلی و جامع دین به تحولات تاریخ بشر را به راحتی استنباط کرد و به عنوان میزانی قابل اعتماد در تحلیل و ارزش گذاری گزاره های تاریخی مطرح در فلسفهٔ تاریخ از آن بهره گرفت.

تاریخ بشر با انبیا آغاز می شود. بنابر صریح قرآن، پیامبران رشتهٔ واحدی بوده اند. پیامبران پیشین، آمدن پیامبران پسین را بشارت داده اند و پسینیان مؤید و مصدق پیشینیان بود ه اند. بنابر صریح قرآن، خداوند از همهٔ پیامبران بر این بشارت دادن به هم و تأیید یک دیگر پیمان گرفته است:

((وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّيْنَ لَمَا آتَيْتُكُم مِن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ قَالَ

ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذلِكَمْ إِصْرِى قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكَم مِنَ الشَّاهِدِينَ))؛(۱)

یاد کن هنگامی را که خداوند از همهٔ پیامبران پیمان گرفت که آن گاه که به شما کتاب و حکمت دادم و سپس فرستاده ای آمد که آن چه را با شماست تصدیق می کند، به او ایمان آورید و او را یاری نمایید. خداوند گفت: آیا اقرار و اعتراف کردید و این بار را به دوش گرفتید؟ همه گفتند: اقرار کردیم. خداوند گفت: پس همه گواه باشید، من نیز از گوا هانم.

قرآن کریم، دین خدا را از آدم تا خاتم، جریانی پیوسته معرفی می کند و نام «اسلام» را بر آن می گزیند. البته دین خدا در همهٔ دوره ها با این نام خوانده نمی شده و با این نام معروف نبوده، بلکه حقیقت دین داری ماهیتی است که بهترین شناسای آن لفظ اسلام است. از این رو می فرماید:

((إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الإِسْلَامُ))؛(۲)

دین در نزد خدا اسلام است.

((مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيّاً وَلاَ نَصْرَانِيّاً وَلكِن كَانَ حَنِيفاً مُسْلِماً))؛(۳)

ابراهیم نه یهودی و نه نصرانی، بلکه حق جو و مسلم بود.(۴)

تکاملی بودن برآیند همهٔ حرکت های تاریخی

فرآیند تاریخ بشر با انبیای الهی شکل می گیرد؛ چراکه انبیا قبل از آمدن انسان ها، به زمین آمده اند:



---

۱- سوره آل عمران، آیه۸۱.

۲- سوره آل عمران، آیه۱۹.

۳- سوره آل عمران، آیه۶۷.

۴- وحی و نبوت، ص۳۹ - ۴۰.

امام صادق علیه السلام فرمود:

الحجَّه قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق؛(۱)

حجت خدا پیش از خلق و با خلق و بعد از خلق وجود داشته است.

هم چنان که امام هادی علیه السلام می فرماید:

أنّ الأرض لاتخلو مِن حُجّه؛(۲)

زمین از حجت خالی نمی ماند.

تاریخ با حجت خدا آغاز و با حجت خدا فرجام می یابد. خداوند متعال دربارهٔ تداوم و پیوستگی دعوت و ارتباط انبیا در طول تاریخ می فرماید:

«ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا»؛(۳)

ما سپس رسولان خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم.

نهج البلاغه در بیان هدف بعثت انبیا و پیامبران به همین حقیقت اشاره می کند:

فبعث فیهم رسله و واتر إلیهم أنبیائه، لیستأدوهم میثاق فطرته و یذکّروهم منسیّ نعمته و یحتجّوا علیهم بالتبلیغ و یثیروا لهم دفائن العقول؛(۴)

خداوند رسولان خویش را به سوی آنها مبعوث گردانید و انبیای خویش را به سوی ایشان گسیل داشت تا این که از مردم ادای پیمان فطری آنها را درخواست و طلب



---

۱- االکافی، ج ۱، ص ۲۵۱.
۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۵۲، روایت نهم.
۳- سوره مؤمنون، آیه ۴۴.
۴- نهج البلاغه، ص ۴۳، (اختیار الانبیاء...).

کنـد و نعمت های فراموش شـده او را یادآور شونـد. با تبلیغات حجت را بر مردم تمام کنند و گنجینه های نهفته عقل ها را در پرتو تعلیماتشان آشکار سازند.

خداوند سبحان دربارهٔ تداوم و ارتباط انبیا می فرماید:

((وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ))؛(۱)

ما گفتارمان را برای پیامبران متصل کردیم و پیام ها را پی درپی، به وسیلهٔ انبیا به مردم رساندیم.

پس انبیا سلسله سخن هایی را متصل از خداوند دریافت کرده اند و به مردم رسانده اند. گاهی نیز می فرماید:

((ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا))؛(۲)

رسولان خود را متواتر و متوالی فرستادیم.

چنـد چیز هم سـنخ و هم پیونـد که از اجتماع آنها اثر تاز ه ای ظهور کند، متواتر نامیده می شود و خداوند سلسـلهٔ انبیا را حلقه های متواتر می داند. اما دربارهٔ ستم گران و کافران می فرماید:

((فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ))؛(۳)

ما آنان را چنان متفرق کردیم که هیچ اثری از آنها نیست.

امـا انبیـا همواره جمع و حاضـر و مؤثرنـد. بنـابر این، آشـنایی با سـیرهٔ مشترک پیامبران انسان را با سـنت هم سان، هم سو و هم آهنگ خداوند آگاه می کند.(۴)



---

۱- سوره قصص، آیه۵۱.

۲- سوره مؤمنون، آیه۴۴.

۳- سوره سبأ، آیه۱۹.

۴- سیره پیامبران در قرآن، ج۶، ص۲۸.

بنابر این، حق مداران و پیامبران و اولیای الهی و همه دین داران به هم پیوسته و متصلند، ولی اهل باطل از هم گسیخته و گسسته اند، این مطلب از آیات و روایات فراوانی به دست می آید.

علامه طباطبایی در ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره می نویسد:

پس از آیهٔ شریفه چند نکته روشن گردید: ... سوم این که دین خدا لایزال رو به کمال داشته، تا آن جا که تمامی قوانینی را که همه جهات احتیاج بشر را در زندگی دربر داشته باشد، متضمن شده باشد. در این هنگام است که دین ختم می شود و دیگر دینی از ناحیه خدا نمی آید و به عکس، وقتی دینی از ادیان خاتم ادیان باشد، باید مستوعب و دربرگیرنده تمامی جهات بشر باشد و خدای تعالی در این باره می فرماید: «ما کَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (۱) و نیز می فرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۲) و نیز فرموده: «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ* لاَـ يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيهِ وَلاَ مِنْ خَلْفِهِ».(۳) چهارم این که هر شریعت لاحق، کامل تر از شریعت سابق است.(۴)

در دعای چهارم صحیفه سجادیه آمده است:

فی کلّ دهرٍ و زمانٍ أرسلت فیه رسولاً و أقَمت لأهله دلیلًا من لدن آدم إلی محمّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم مِن أئمّه الهدی، و قاده أهل التُّقی، علی جمیعهم السلام، فاذکرهم منک بمغفِره و رضوانٍ؛(۵)

ص: ۸۳

---

۱- «محمد صلی الله علیه و آله و سلم پدر هیچ یک از مردان شما نیست، و لیکن فرستاده خدا و خاتم انبیاست.» (سوره احزاب، آیه ۴۰)

۲- «ما کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان گر هرچیز است.» (سوره نحل، آیه۸۹)

۳- «و همانا قرآن کتابی است شکست ناپذیر، که نه از ناحیه کتب آسمانی قبل خلل می پذیرد و نه بعداً کتابی دیگر ناسخ آن می شود.» (سوره فصلت، آیه های۴۱ و ۴۲)

۴- تفسیر المیزان، ج۲، ص۱۹۴- ۱۹۵.

۵- صحیفه سجادیه، ص۴۲.

در هر روزگار و زمانی که در آن پیغمبری فرستادی و برای اهل آن دلیل و راه نمایی گماشتی از زمان آدم تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم از پیشوایان هدایت و رستگاری و جلوداران اهل تقوا و پرهیزکاری که بر همهٔ آنها درود و سلام باد، آنان را از خود به آمرزش و خوشنودی یاد فرما (تخصیص ده).

توجه به دو نکته از این روایات شایسته است:

۱. پیوسته در تمامی زمان ها رسول فرستاده شده است؛

۲. دلیل و راه نمایی، ویژهٔ همان زمان و اهل آن زمان و متناسب به مقتضیات آن بوده است.

علامه طباطبایی دربارهٔ تکامل تدریجی ادیان، معتقد است که نوع انسانی به تدریج رو به کمال دارد و جامعهٔ بشری به مرور زمان کامل تر می شود. بنابر باور ایشان، ظهور این تکامل در شرایع آسمانی نیز ضروری است و قرآن کریم نیز همین تکامل تدریجی به دست آمده از راه عقل را تأیید می کند. برای نمونه، قرآن کریم می فرماید:

((وَ أنزَلْنا إِلَیکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِّمَا بَینَ یدَیهِ مِنَ الْکَتَابِ وَ مُهَیمِناً عَلَیهِ))؛(۱)

و فرستادیم کتاب (قرآن) را به سوی تو به حق در حالی که کتابی (مانند تورات و انجیل) را که در برابر خود دارد، تصدیق می کند و تسلط و برتری دارد نسبت به آن.

علامه طباطبایی بنابر نظریات علمی و تصریح قرآن کریم، زندگی جامعهٔ انسانی را در این جهان ابدی نمی داند. از این رو،



---

۱- سوره مائده، آیه۴۸.

تکامل نوعی انسان نامتناهی نخواهد بود و ناگزیر، کلیات وظایف انسانی از جهات اعتقاد و عمل در مرحله ای متوقف خواهد شد، چنان که نبوت و شریعت نیز روزی به پایان خواهد رسید؛ روزی که از جهت کمال اعتقاد و توسعهٔ مقررات عملی به سرانجام رسد.

از همین رو، نویسندهٔ تفسیر المیزان، معتقد است که قرآن کریم برای روشن ساختن این که دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم آخرین و کامل ترین دین آسمانی است، خود را کتاب آسمانی نسخ ناشدنی و پیغمبر اکرم را خاتم انبیا و دین اسلام را مشتمل بر همهٔ وظایف معرفی می کند، چنان که می فرماید:

((وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ))؛(۱)

و تحقیقاً قرآن کتابی است گرامی و از حریم خود منع کننده که هیچ باطلی را از پس و پیش نمی پذیرد.

«مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»؛(۲)

محمد پسر کسی از شما ها نیست بلکه پیغمبر خدا و ختم کننده پیغمبران است.

«وَنَزَّلْنَا عَلَيكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيءٍ»؛(۳)

و نازل کردیم به سوی تو کتاب را در حالی که روشن کننده هرچیز است.(۴)

علامه طباطبایی دربارهٔ تکامل تدریجی شرایع همراه با تحول و تکامل جوامع بشری در ذیل آیات دیگری در المیزان می نویسد:



---

۱- سوره فصلت، آیه های ۴۱ و ۴۲.

۲- سوره احزاب، آیه ۴۰.

۳- سوره نحل، آیه ۸۹.

۴- شیعه در اسلام، ص ۱۳۷- ۱۳۸.

«وَأَنزَلْنَا إِلَيْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْکِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ»؛(۱)

و این کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می کند و حافظ و نگاه بان آنهاست.

«مهیمن» از ماده «هیمنه» تسلط بر چیز دیگر است. البته هر تسلطی را هیمنه نمی گویند، بلکه هیمنه تسلط در حفظ و مراقبت آن شیء و تسلط در انواع تصرف در آن است. این آیه در مقام توصیف قرآن، آن را بر دیگر کتاب های آسمانی «مهیمن» می داند؛ چون خدای تعالی در جای دیگر قرآن فرموده که قرآن «تبیان کلِّ شیء؛ بیان گر هرچیز است.» قرآن از کتب آسمانی چیزهای زیربنایی، ریشه دار و تغییرناپذیر را گرفته و فروع نسخ شدنی را نسخ کرده است؛ زیرا در غیر این صورت، آن احکام در گذر زمان خودبه خود دگرگون می شدند و به شکلی در می آمدند که متناسب با حال بشر و کمک کار او در صراط ترقی و تکامل باشد. بنابراین، خدای تعالی در وصف قرآن می فرماید:

((إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يهْدِی لِلَّتِی هِی أَقْوَمُ))؛(۲)

این قرآن بشر را به راه و هدفی هدایت می کند که استوارترین راه و هدف است.

((مَا نَنسَخْ مِنْ آيهٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا))؛(۳)

ما هیچ آیتی را نسخ نمی کنیم، مگر آن که مثل آن و یا بهتر از آن را می آوریم.

ص: ۸۶

---

۱- سوره مائده، آیه۴۸.

۲- سوره اسراء، آیه۹.

۳- سوره بقره، آیه۱۰۶.

بنابراین، ((مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ)) یعنی آن که قرآن، تورات و انجیل و معارف و احکام آنها را فرستاده خدا می داند و آنها را مناسب با حال انسان های گذشته یاد می کند و با وجود این، آنها امروز نسخ و تکمیل می شوند؛ چیزی از آنها حذف و چیزی بر آنها افزوده می شود. مسیح علیه السلام نیز مصدق تورات بود و بعضی از محرمات تورات را حلال کرد، چنان که قرآن کریم از او نقل می فرماید:

((وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ))؛(۱)

من فرستاده به سوی بنی اسرائیلم، در حالی که تورات موجود را تصدیق دارم، فرستاده شد ه ام تا برای شما حلال کنم بعضی از چیز هایی را که بر شما حرام بود.(۲)

علامه طباطبایی در ذیل آیهٔ ((وَلَوْ شَاء اللّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَآ آتَاكُم)) (۳) به استعداد ها و شایستگی هایی اشاره می کند که خداوند در وجود بشر نهاده است. این شایستگی ها در پرتو تعلیمات پیامبران به گونه تدریجی و پلکانی به پیش می روند و از مرحله ای به مرحله بالاتر ره می یابند؛ تا آن که به دوران پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم می رسند؛ همانند مراحل تحصیل از کودکی به نوجوانی و جوانی.

علامه طباطبایی در توضیح و تفسیر آیه، مراد از آیه را اعتباری برای امتی واحده یاد می کند، به طوری که استعداد همه برابر شود تا همه یک شریعت را بتوانند قبول کنند. پس جملهٔ «وَلَوْ شَاء اللّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» علت شرط را به جای خود شرط به کار می برد



---

۱- سوره آل عمران، آیه ۵۰.

۲- المیزان، ج۵، ص ۵۷۰.

۳- سوره مائده، آیه۴۸.

تا معنا و مطلب در ذهن شنونده بهتر جای گیرد و جزای شرط را که همان جملهٔ ((وَلَکِن

لِّیَبْلُوَکُمْ فِی مَآ آتَاکُم)) است، بهتر بتواند بفهمد. در نتیجه، وجود شرایع مختلف برای امت های گوناگون، به دلیل آزمایش بندگان بوده است. ناگزیر جملهٔ «آتیکم» به عطا هایی اشاره دارد که همهٔ امت ها را دربر می گیرد و قطعاً منظور از این عطایا، مسکن و زبان و رنگ های پوست بدن امت ها نیست؛ زیرا آن گاه می بایست در یک زمان برای قوم های رنگین پوست متفاوت، شریعت های متفاوت تشریع می شد، در حالی که چنین چیزی پیشینه ندارد و خداوند در یک زمان، دو و یا چند شریعت تشریع نکرده است.

پس منظور از اختلاف استعداد ها به حسب گذر زمان و ارتقای انسان ها در مدارج استعداد و آمادگی امت و تکالیف الهی و احکامی که او تشریع کرده، چیزی جز امتحان الهی انسان ها در مواقف مختلف حیات نیست.

به بیان دیگر، تکالیف الهی وسیله هایی برای به فعلیت درآوردن استعداد انسان های سعید و شقی است؛ وسیله هایی برای مشخص کردن حزب رحمان و بندگان او از حزب شیطان است، هم چنان که قرآن کریم نیز با عبارت های گوناگون به همین معنا اشارت دارد.

خداوند دربارهٔ جریان سنت امتحان در بین انسان ها فرموده است:

((وَتِلْکَ الْأَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ وَلِیَعْلَمَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَیَتَّخِذَ مِنْکُمْ شُهَدَاءَ وَاللّهُ لاَ یُحِبُّ الظَّالِمِینَ * وَلِیُمَحِّصَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَیَمْحَقَ الْکَافِرِینَ * أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا یَعْلَمِ اللّهُ الَّذِینَ جَاهَدُوا مِنْکُمْ وَیَعْلَمَ الصَّابِرِینَ))؛(۱)



---

۱- سوره آل عمران، آیه های ۱۴۰-۱۴۳.

ما این ایام را در بین مردم دست به دست می گردانیم تا خدا مؤمنان [واقعی] را معلوم دارد و از شما گوا هانی بگیرد و خدا ستم کاران را دوست نمی دارد و تا خداوند مؤمنان را ناب و خالص گرداند و کافران را به نیستی کشاند. آیا پنداشتید که به بهشت درآیید، در حالی که هنوز خدا کسانی از شما را که جهاد کردند و استقامت نمودند، معلوم نداشته است.

آیات دیگری نیز در این باره وجود دارد.

تعبیر دوم دربارۀ هنگام فرو فرستادن آدم به زمین است:

((فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُم مِنِّی هُدیً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ فَلاَ یَضِلُّ وَلاَ یَشْقَی* وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکاً وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی ))؛(۱)

پس اگر از ناحیۀ من به سوی شما و برای هدایتتان دینی آمد که البته خواهد آمد، بدانید که هرکس هدایت مرا پیروی کند نه گم راه می شود نه گرفتار می گردد و هرکس از یاد من روی بگرداند معیشتی تنگ و نکبت بار خواهد داشت و ما او را در روز قیامت کور محشور می کنیم.

تعبیر سوم، گفت وگوی خداوند با ابلیس است:

((وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَهِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ* قَالَ رَبِّ بِمَآ أَغْوَیْتَنِی لأُزَیِنَنَّ لَهُمْ فِی الأَرْضِ وَلأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ* إِلاَّ عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ* قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَیَّ مُسْتَقِیمٌ * إِنَّ عِبَادِی لَیسَ لَکَ عَلَیهِمْ سُلْطَانٌ إِلاَّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغَاوِینَ * وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِینَ))؛(۲)

ص: ۸۹

---

۱- سوره طه، آیه های۱۲۳ و ۱۲۴.

۲- سوره حجر، آیه۴۳.

به یاد آر آن زمان را که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشری خلق خواهم کرد که...(۱) ابلیس گفت پروردگارا به خاطر این که مرا اغوا کردی و گم راهی را سرنوشت من ساختی، من در زمین زندگی زمینی را برای بشر فریبنده نموده و همگی آنان را اغوا خواهم کرد، الا آن بندگانت را که در بندگی خالص باشند.(۲) خدای تعالی فرمود: صراط مستقیمی هم که من بر خود حتم کردم همین است(۳) که تو بر بندگان من دست نیابی مگر آنهایی که خودشان غوایت و گم راهی را می خواهند و از تو پیروی می کنند(۴) و محققاً جهنم میعادگاه همه آنان است.(۵)

عطایا و بخشش های الهی به نوع انسان ها و بر حسب اختلاف استعدادها در زمان های مختلف، گوناگون است. شریعت ها و سنت های واجب الاجرای الهی نیز به علت اختلاف استعداد های بشر و تنوع آن مختلف است؛ زیرا خدای تعالی «شرعه» و «منهاج» (سنت و روش زندگی) هر امتی را به اراده خود معلق کرده و از این رو، با نعمت های خود امت را می آزماید: ((لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاء اللّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِيمَآ آتَاكُم)).

بنابر این، برای هر امتی از شما انسان ها به جعل تشریعی نه تکوینی، شرعه و منهاج و یا به عبارتی سنت و روش زندگی معین کردیم.(۶) ((وَلَوْ شَاء اللّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً...))؛ «و اگر می خواست



---

۱- سوره حجر، آیه۳۸.

۲- سوره حجر، آیه۳۹.

۳- سوره حجر، آیه۴۱.

۴- سوره حجر، آیه۴۲.

۵- سوره حجر، آیه۴۳.

۶- سوره مائده، آیه۴۸.

همه شما را یک امت به حساب می آورد(۱) و یک شریعت برای اولین و آخرین شما تشریع می کرد و لیکن چنین نکرد بلکه برای هر امتی از شما شریعتی تشریع کرد تا شما را در آن چه از این نعمت های مختلف ارزانی داشته بیازماید.»

آری، نعمت های گوناگون امتحان های گوناگون را می طلبد، هم چنان که اختلاف پایه معلومات شاگردان کلاس های مدرسه، اختلاف امتحان را می طلبد و چون غرض اصلی از شرایع، امتحان است، پس ناگزیر باید شرایع نیز مختلف باشند. امت های مختلف عبارتند از: امت نوح، امت ابراهیم، امت موسی، امت عیسی علیهم السلام و امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، هم چنان که آیه زیر که در مقام منت گزاری بر این امت است، بر این معنا دلالت دارد:

((شَرَعَ لَکُم مِّنَ الدِّینِ مَا وَصَّی بِهِ نُوحًا وَالَّذِی أَوْحَینَا إِلَیکَ وَمَا وَصَّینَا بِهِ إِبْرَاهِیمَ وَمُوسَی وَعِیسَی))؛(۲)

برای شما از دین همان را تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آن چه را که به تو وحی کردیم و آن چه را که به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه نمودیم.(۳)

علامه طباطبایی شکل گرفتن حرکت تکاملی را بر پایه قانون هدایت عمومی می داند. از این رو، معتقد است که بنابر تعلیم قرآن کریم تنها خداوند می آفریند و می پروراند و همه آفریده ها در راه کمال خود به هدایت الهی و رهبری خدایی ره می پیمایند، چنان که می فرماید:

((الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی))؛(۴)



---

۱- سوره مائده، آیه۴۸.

۲- سوره شوری، آیه۱۳.

۳- تفسیر المیزان، ج۵، ص۵۷۶ - ۵۷۹.

۴- سوره طه، آیه ۵۰.

خدایی که به هرچیزی آفرینش ویژ ه اش را داده و پس از آن راه نمایی کرده به سوی هدف زندگی و آفرینش.

((الَّذِی خَلَقَ فَسَوَّی* وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدَی))؛(۱)

همان که آفرید و سامان داد و آن که تقدیر کرد و هدایت نمود.

((وَلِکُلٍّ وِجْهَهٌ هُوَ مُوَلِّیهَا))؛(۲)

هرکدام هدف و غایتی دارد که آن را در پیش می گیرد.

((وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَینَهُمَا لاَعِبِینَ* مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلاَّ بِالْحَقِّ وَلَکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاَ یعْلَمُونَ))؛(۳)

ما آسمان ها و زمین و آن چه را در میان آنهاست برای این که بازی کنیم، نیافریدیم (بی هدف نیستند)، نیافریدیم آنها را مگر با آفرینش حق (هدف و غرضی در میان است) ولی بیشتر مردم نمی دانند.(۴)

علامه معتقد است که هدایت تکوینی بر همه انواع آفرینش حکومت می کند چنان که هر نوع با سرمایه خود به سوی کمال خود ره می سپارد، و هدایت می یابد، انسان نیز با هدایت تکوینی به سوی کمال واقعی خود هدایت می شود. با وجود آن که انسان با انواع دیگر نباتی و حیوانی در بسیاری از ویژگی ها شریک است، در «خرد» با دیگران تفاوت دارد.(۵)

انسان به حسب طبع اولی سعادت و کمال خود را در آزادی مطلق خود می بیند، ولی نظر به این که سازمان وجودی اش



---

۱- سوره اعلی، آیه های ۲ و ۳.

۲- سوره بقره، آیه۱۴۸.

۳- سوره دخان، آیه های ۳۸ و ۳۹.

۴- شیعه در اسلام، ص ۱۳۰-۱۳۱.

۵- شیعه در اسلام، ص ۱۳۱.

اجتماعی است، نیازمندی های بی شمار دارد که هرگز نمی تواند به تنهایی آنها را برآورد. هم چنین در صورت اجتماع و تعاون با هم نوعان خود که آنان نیز غریزه خودخواهی و آزادی دوستی دارند، ناگزیر مقداری از آزادی خود را از دست می دهد تا سودی از دیگران ببرد و معادل بهره گرفتن از رنج دیگران، از رنج خود به دیگران بهره ای دهد، یعنی اجتماع تعاونی را از روی ناچاری می پذیرد.(۱)

بشر این قانون عملی و همگانی را از روز پیدایش تا امروز پیوسته خوا هان بوده و همیشه در برآوردن آن تلاش کرده است. بدیهی است که اگر چنین چیزی امکان نداشت و در سرنوشت بشر نبود، خواست همیشگی بشر قرار نمی گرفت.(۲)

خدای متعال به حقیقت این اجتماع بشری اشاره می فرماید:

((نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًا ))؛(۳)

ما معیشت و زندگی مردم را در میانشان قسمت نمودیم (هر فرد متکفل بخشی از آن است) و برخی از ایشان را برتری دادیم تا بعضی از ایشان بعضی را تحت تسخیر دارد.

و در معنای خودخواهی و انحصارطلبی انسان می فرماید:

((إِنَّ الإنسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا* وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيرُ مَنُوعًا))؛(۴)



---

۱- شیعه در اسلام، ص۱۳۲.

۲- شیعه در اسلام، ص۱۳۲.

۳- سوره زخرف، آیه۳۲.

۴- سوره معارج، آیه های ۱۸-۲۱.

انسان هلوع (حریص) آفریده شده وقتی که به وی شر و ناگواری رسید جزع و وقتی که خیری به او برسد، دیگران را منع می کند.(۱)

افراد انسان حتی ساده ترین و بی فکرترین آنان به حسب طبع، دوست دارند که جهان انسانی همواره با آسایش و صلح و صفا باشد. خواستن و میل و رغبت و اشتها از نظر فلسفی اوصافی اضافی و ارتباطی اند که با دو طرف قائمند، مانند دوست دارنده و دوست داشته شده که اگر دوست داشتنی امکان نداشت، دوست داشتن آن نیز بی معنا بود. این همه از آن روی است که کمال و نقص با هم فهمیده می شوند اگر کمال امکان نداشت، نقص نیز بی معنا بود.(۲)

علامه طباطبایی به موجب قانون هدایت عمومی که در همه انواع آفرینش جاری است، نوع انسان را به حکم ضرورت به نیرویی (وحی و نبوت) مجهز می داند که او را به سوی کمال انسانیت و سعادت نوعی راه نمایی می کند. بدیهی است که اگر این کمال و سعادت برای انسان که زندگی اش اجتماعی است، امکان و وقوع نداشته باشد، اصل تجهیز لغو و باطل می شد، در صورتی که لغو در آفرینش وجود ندارد.(۳)

به بیانی دیگر، بشر از روزی که در بسیط زمین سکنا گزیده، پیوسته در آرزوی زندگی اجتماعی مقرون به سعادت (به تمام معنا) بوده و به امید رسیدن چنین روزی قدم برداشته است و اگر این خواسته تحقق خارجی نداشت، هرگز چنین آرزو و امیدی در نهادش نقش نمی بست، چنان که بی غذا، گرسنگی معنا نداشت و



---

۱- شیعه در اسلام، ص۱۳۳.

۲- شیعه در اسلام، ص۱۳۳.

۳- شیعه در اسلام، ص۲۲۱.

بی آب، تشنگی تحقق نمی گرفت و بی وجود دستگاه تناسلی، تمایل جنسی تصور نداشت.(۱)

از این روی، به حکم ضرورت (جبر) جامعه بشری در آینده، پر از عدل و داد خواهد شد و با هم زیستی صلح و صفا خواهد گسترد و افراد انسانی در فضیلت و کمال غرق خواهند شد.

البته استقرار انسان، خود چنین وضعی را برقرار خواهد کرد و رهبر چنین جامعه ای منجی جهان بشری و به لسان روایات، مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد بود.

چگونگی ترکیب جامعه

یکی از مباحثی که در فلسفهٔ تاریخ و برخی حوزه های دیگر علوم انسانی مطرح است این است که ترکیب جامعه بشری به چه نحوی است. مثلاً- آیا ترکیب جامعه یک ترکیب حقیقی است یا اعتباری؟ و در صورت حقیقی بودن، آیا ترکیبی مکانیکی و ماشینی است و یا ارگانیکی و بافتی و یا به نحو دیگری غیر از این دو؟

طبیعتاً یکی از عناصر اصلی فلسفهٔ تاریخ اسلامی نیز جواب به این سؤال خواهد بود که ترکیب جامعه از نظر فلسفهٔ تاریخ اسلامی چگونه است؟

برای جواب دادن به این سؤال ابتدا نظریات مطرح در این بحث را مطرح کرده و سپس به بیان نظر مختار از دید فلسفهٔ تاریخ اسلامی می پردازیم.

نظریّه اول: ترکیب اعتباری

چگونگی زندگی اجتماعی و ترکیب آن، مسئله ای علمی است. آیا جامعه وجود حقیقی دارد و افراد، انتزاعی اند یا آن که افراد، وجود حقیقی دارند و جامعه اعتباری و انتزاعی است؟



---

۱- شیعه در اسلام، ص ۲۲۱.

با فرض اعتباری و انتزاعی بودن جامعه، فرد امری حقیقی خواهد بود، مثل بسیاری از امور دیگر. درخت های یک باغ همه در کنار هم، از یک خاک و آب و هوا تغذیه می کنند و از یک نور بهره می گیرند. اما این درخت ها یک جامعه را تشکیل نمی دهند، بلکه هر درختی برای خود و جدا از دیگر درخت ها زندگی می کند. در این صورت، افراد استقلال کامل دارند و جامعه وجود حقیقی ندارد. اگر کل، وجود حقیقی داشته باشد، لازمه اش این است که اجزاء، دیگر استقلال نداشته باشند. اگر اجزاء استقلال کامل دارند، کل دیگر وجود حقیقی نمی تواند داشته باشد، مثل مرکب های طبیعی. اکسیژن و ئیدروژن تا وقتی که استقلال دارند، آبی وجود ندارد؛ همین قدر که ترکیب شدند و آب به وجود آمد، دیگر استقلال ندارند.(۱)

نظریه دوم: ترکیب ماشینی

ممکن است جامعه را به آن گونه انتزاعیِ محض ندانیم، بلکه ترکیب آن را ماشینی بینگاریم، یعنی این که اجزاء هویت و استقلال خود را از دست ندهند (مثل ترکیب اعتباری) اما با هم پیوند داشته باشند. جامعه هم وجود حقیقی ندارد، ولی پیوندی میان اجزاء هست که این پیوند به اینها وضع و نوعی سرنوشت مشترک داده است. درخت های باغ هیچ پیوندی ندارند. با بریدن یک درخت، به درخت دیگر هیچ آسیبی نمی رسد، ولی ماشین اجزاء وابسته دارد که بی وجود یکی از آنها همه اجزاء فرو می ریزد. جامعه نیز چنین است و اجزاء آن یک سرنوشت مشترک دارند و از این رو، نهاد های جامعه با یک دیگر پیوسته اند.

ص: ۹۶

---

۱- فلسفه تاریخ، ص۷۶ -۷۷.

نهاد های اجتماعی دارای سلسله تأسیساتی هستند که بعضی از آنها به منزله اعضای رئیسه جامعه در سرنوشت یک دیگر کاملاً مؤثرند. برای نمونه، آموزش و پرورش نهادی اجتماعی است و اقتصاد صنعتی - تجاری، کشاورزی و دادگستری نهادهای دیگر.

اینها همه با هم دیگر ارتباط دارند و اگر یک دستگاه از دستگاه های جامعه پس بیفتد، در دستگاه های دیگر اثر می گذارد.(۱)

نظریه سوم: ترکیب اتحادی و انضمامی

ترکیب اتحادی و انضمامی فلسفی، بدان معناست که یک شیء از یک نظر ترکیب اتحادی داشته باشد و از یک نظر انضمامی.

بنابر ترکیب انضمامی، دو حقیقت وجود دارد که یکی به دیگری وابسته است؛ دیگری که در وجودش مستقل از آن است، مانند رابطه جوهر و عرض که عرض در وجود خود به جوهر نیازمند است، ولی جوهر هرچند همیشه با عرض تحقق می یابد، به عرض نیازمند نیست. از این رو، عرض تابع جوهر است، ولی جوهر تابع عرض نیست.

با پذیرش این نظریه میان تأسیسات اجتماعی باید تفاوت گذاشت؛ بعضی تأسیسات اصلی و رئیسی هستند و بعضی دیگر، فرعی و به اصطلاح مارکسیست ها، روبنایی و تابع. بی وجود اصلی، جامعه نمی تواند وجود داشته باشد و بی وجود فرعی، ارکان جامعه تنها، کامل نخواهد بود. برای نمونه، بیمه از تأسیسات اجتماعی است، ولی آیا بی وجود بیمه ارکان جامعه یک دفعه فرو می ریزد؟ خیر، اما اگر اقتصاد جامعه بخوابد، جامعه متزلزل می شود.



---

۱- فلسفه تاریخ، ص۷۶۷- ۷۶۸.

بنابر ترکیب اتحادی، اجزای جامعه با دستگاه های جامعه و به ویژه افراد با یک دیگر در وحدتی حل شد ه اند، یعنی استقلال ندارند. افراد در وحدت جامعه حل می شوند و اصلاً فردی دیگر وجود نخواهد داشت، چنان که در ترکیب های طبیعی عناصر، هیچ عنصری استقلال ندارد و فقط مرکب هست.

برخی گفته اند اصلاً فردی در جامعه وجود ندارد؛ نهاد وجود دارد که خود جامعه است و جامعه همه چیز فرد است. فرد به منزله یک مادهٔ قابل و جامعه به منزله یک صورت است. قابل فقط باید پذیرا باشد و خود چیزی ندارد. از این رو، فرد اراده، وجود، غایت و هدف ندارد و اراده فرد، همان اراده جامعه است.

بنابر این نظریه، همین طوری که اجزاء در طبیعت با یک دیگر ترکیب و بعد با هم متحد می شوند، به گونه ای که استقلال خود را کاملاًـ از دست می دهند و اساساً فقط کل وجود دارد، در جامعه هم اصلاً افراد هیچ هستند؛ هرچه هست، جامعه است.(۱)

نظریه چهارم: ترکیب مخصوص به خود

بنابر نظریه ای دیگر، جامعه ترکیبی ویژه دارد. این ترکیب حقیقی است، پس مثل درخت های باغ اعتباری نیست، مثل ترکیب ماشین هم نیست، ولی طبیعی هم نیست، یعنی جامعه حقیقی است، ولی از خود حیات دارد و حیات جامعه غیر از حیات فرد است و افراد نیز استقلال نسبی دارند؛ هم جامعه وجود حقیقی دارد و هم فرد. به تعبیری می توان گفت ترکیب جامعه، نوعی وحدت در عین کثرت است و با وجود این که ترکیب جامعه حقیقی است و جامعه قانون، سنت، وجدان و استقلال دارد، استقلال فرد نیز در جامعه به کلی از میان نمی رود.(۲)



---

۱- فلسفه تاریخ، ص۷۶۸ و ۷۷۰.

۲- فلسفه تاریخ، ص ۷۷۰.

قرآن، بنابر تفسیر برخی، از یک جهت اصالت را از آنِ فرد می داند و از جهت دیگر، اجتماع؛ زیرا از سویی اجزای جامعه (افراد آن) در خود جامعه، حل و هضم نمی شوند و هویت خود را از دست نمی دهند، و ترکیب جامعه ترکیب طبیعی، شیمیایی یا صناعی نیست، ولی از سویی، افراد در اجتماع از نظر مسائل روحی، فکری، عاطفی و فرهنگی نوعی وحدت و هویت جدیدی پیدا می کنند و بر اثر تأثیر و تأثر اجزاء، واقعیت جدید و زنده ای پدید می آید که شعور، وجدان، اراده و خواست جدید دارد.(۱)

جامعه انسانی به حکم «لِکُلِّ اُمَّةٍ أَجَلٌ»؛(۲) «برای هر گروهی وقت و مدت خاصی است.» ترکیبی ارگانیک دارد، یعنی در حالی که افراد جامعه استقلال دارند، به گونه ای که می توانند بر ضد یک دیگر قیام کنند، روح واحدی بر جامعه حاکم است که افراد جامعه را به خدمت می گیرد و هر فردی حکم سلولی را دارد و سرانجام جامعه موجود زنده ای است که برای خود حیات و ممات و عمر و اجلی دارد و وحدت و حیات او مخصوص خود آن است و با دیگر مرکبات همانندی ندارد.

علامه طباطبایی در ذیل آیه «کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» (۳) دربارهٔ فطری بودن زندگی اجتماعی انسان، چنین می نویسد:

و مسئله اختلاف در استعداد هم از همان روز نخست در میان بشر بوده، بعضی قوی و نیرومند و دارای سطوت بوده اند و بعضی دیگر ضعیف، و همین خود باعث پیدایش اختلاف می شده؛ اختلافی فطری که قریحه استخدام به آن دعوت می کرده و می گفته حال که



---

۱- منشور جاوید، ج۱، ص۳۳۵.

۲- سوره یونس، آیه۴۹.

۳- سوره بقره، آیه۲۱۳.

تو توانایی و او ضعیف است، از او استفاده کن و او را به خدمت خود درآور. پس همین قریحه فطری بود که او را به تشکیل اجتماع و مدنیت دعوت می کرده و باز همین قریحه فطری بوده که او را به بهره کشی از ضعفا وا می داشته.

سپس ایشان در این جا اشکال و جوابی را بدین سان مطرح می کنند:

خواهی گفت: مگر ممکن است فطرت دو حکم متضاد داشته باشد؟ در پاسخ می گوییم: در صورتی که مافوق آن دو حکم، حاکمی بوده باشد تا آن دو را تعدیل کند، هیچ مانعی ندارد و این تنها در مسئله احکام فطری انسان نیست، بلکه در افعال او نیز این ناسازگاری هست؛ زیرا قوای او بر فعلی از افعال او با یک دیگر زورآزمایی می کنند (شهوتش او را دعوت به انجام کاری نامشروع می کند و نیروی عقلش او را از آن کار باز می دارد) جاذبه و شهوت شکم، او را به خوردن غذایی سنگین و زیان بخش دعوت می کند و عقلش او را از این کار باز می دارد و هر نیرویی را آن قدر آزادی می دهد که به نیرو های دیگر صدمه وارد نیاید.

تزاحم در دو حکم فطری در مورد بحث نیز مانند همان تزاحم است. درست است که تشکیل اجتماع و مدنیت به حکم فطرت و آن گاه ایجاد اختلاف آن هم به حکم فطرت، دو حکم متنافی است از فطرت ولیکن خدای تعالی این تنافی را به وسیله بعثت انبیا و بشارت و تهدید آن حضرات و نیز به وسیله فرستادن کتاب هایی در بین مردم و داوری در آن چه با هم بر سر آن اختلاف می کنند، برداشته است.(۱)



---

۱- المیزان، ج۲، ص۱۸۷.

علت بعثت انبیا و فرستادن کتاب و به عبارتی دیگر سبب دعوت دینی، سیر بشر به حسب طبع و فطرتش به سوی اختلاف است. همان گونه که فطرت انسان او را به تشکیل اجتماع مدنی دعوت می کند، فطرت نیز او را به طرف اختلاف می کشاند و وقتی فطرت، راه نمای بشر به سوی اختلاف است، دیگر رفع اختلاف از ناحیه خود او میسر نمی شود و ناگزیر باید عاملی دیگر عهده دار شود. به همین دلیل، خدای سبحان از راه بعثت انبیا و تشریع شرایع، نوع بشر را به سوی کمال سزاوار حالش سوق می دهد تا اصلاح گر زندگی انسان باشد. این کمال حقیقی است که در صنع و ایجاد داخل است و قهراً مقدمه آن یعنی بعثت انبیا نیز باید در عالم صنع داخل باشد.(۱)

برخی با نگاه به برخی از آیات قرآن استدلال کرده اند که قرآن انسان را بالطبع و به حسب خلقت و فطرت اجتماعی می داند. این آیات دو دسته اند: آیاتی که تقریباً این مطلب را به اصطلاح با دلالت مطابقی بیان می کنند و دسته دیگر آیاتی هستند که بر این نکته دلالت التزامی دارند. برخی از این آیات در پی می آیند:

((یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاکُم مِّن ذَکَرٍ وَأُنثَی وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ))؛(۲)

ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یک دیگر را بشناسید [و اینها ملاک امتیاز نیست]، قطعاً ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

این آیه دو مطلب را بیان می کند: یکی این که انتسابات قبیله ای و ملی ملاک تفاخر و امتیاز نیست و دیگر آن که وجود قبایل و



---

۱- المیزان، ج۲، ص۱۹۵.

۲- سوره حجرات، آیه۱۳.

ملت ها برای «تعارف» است، یعنی وسیله ای برای آن که افراد یک دیگر را بشناسند که از جمله لوازم و ضروریات زندگی اجتماعی است.

اگر مردم هم دیگر را نشناسند و تمیز ندهند، آن گاه روابط برقرار نمی شود؛ زیرا افراد در زندگی اجتماعی براساس رابطه با یک دیگر معامله و دادوستد و کار مشترک می توانند داشته باشند.

پس مسئله تعارف در قرآن غایت اختلاف مردم در نظام خلقت ذکر شده، مقدمات زندگی اجتماعی را برای انسان فراهم می آورد.(۱)

((نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَّعِيشَتَهُمْ فِى الْحَياهِ الدُّنْيا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِيَّتَخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا))؛(۲)

این ماییم که معیشت آنها را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم، و بعضی از آنها را بر بعضی مراتب برتری دادیم تا یک دیگر را به خدمت گیرند.

تقسیم تکوینی که ظاهر آیه بر آن دلالت دارد، به اختلاف در آفرینش و تکوین انسان اشاره می کند، یعنی مردم از نظر امکانات معیشتی، مانند جسم، فکر، هوش، ذوق و فن متفاوت آفریده شده اند. انواع اختلاف ها و استعداد ها در افراد مردم وجود دارد، ولی استعداد صنعتی در یکی بیشتر از دیگران و استعداد کشاورزی در او کمتر از دیگران است. البته همه استعداد ها در همه افراد وجود دارد، ولی نه به گونه یک سان.

بنابر ((وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ))،(۳) هرکس از یک جهت بر دیگری برتری دارد و دیگری نیز در جهت دیگر ممکن است برتری داشته باشد.



---

۱- مجموعه آثار، ج۱۵، ص۷۸۹ - ۷۸۰، با اندکی تلخیص.

۲- سوره زخرف، آیه۳۲.

۳- سوره زخرف، آیه۳۲.

اختلاف از این روست که می فرماید: ((لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِیا)) (۱) یعنی در متن خلقت، انسان ها به گونه ای آفریده شده اند که به یک دیگر نیازمند هستند و باید به یک دیگر نیازمند باشند و مسخر یک دیگر هستند و باید مسخر یک دیگر باشند. پس زندگی اجتماعی به این گونه از اصل خلقت انسان سرچشمه می گیرد، نه این که عوامل بیرونی، انسان را به زندگی اجتماعی وادار کرده باشد.

((فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّی لَا أُضِیعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنکُم مِّن ذَکَرٍ أَوْ أُنثَی بَعْضُکُم مِّن بَعْضٍ ))؛(۲)

پس پروردگارشان [دعای ایشان را] اجابت کرد که من عمل هیچ عاملی از شما را اعم از مرد یا زن تباه نمی کنم شما همگی از یک دیگرید.

چون «بعض» در ((بَعْضُکُم مِّن بَعْضٍ))(۳) لامعیّن به شمار می رود، این عبارت این گونه ترجمه می شود که همه از همه هستند.(۴)

قرآن و وحدت جامعه

قرآن وحدت جامعه را به گونه ای ترکیب حقیقی یاد می کند، نه اعتباری و صناعی و شیمیایی؛ ترکیبی که در نوع خود مشابهتی ندارد. عناصر ترکیب شونده، تن افراد نیست، بلکه اندیشه ها، عاطفه ها، خواسته ها و اراده ها و بالاخره ترکیب فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، مذهبی و تربیتی است و چنین ترکیبی در مرکبات مشابه ندارد؛ زیرا وقتی افراد با سرمایه های فطری و



---

۱- سوره زخرف، آیه۳۲.

۲- سوره آل عمران، آیه۱۹۵.

۳- سوره آل عمران، آیه۱۹۵.

۴- مجموعه آثار، ج۱۵، ص۷۸۴.

اکتسابی وارد زنـدگی اجتماعی می شوند، هرکدام در جهات روحی هم دیگر تأثیر می کنند و جامعه در مجموع روح واحدی پیـدا می کنـد. انگـار جـامعه پس از کسـر و انکسار و فعل و انفعال روحیه افراد در یک دیگر، روح تاز ه ای، پدیـده جدیـد و فرهنگ خاصـی پیـدا می کنـد که پیش تر در آن وجود نداشـته است. این فرهنگ جدیـد، جمع بندی روحیات هریک از افراد نیست. چنین ترکیبی را حقیقی یـا ارگانیک می نامیم؛ ترکیبی که در آن مجموع عناصـر ترکیب شونـده، از خواست ها و اراده هـا از وحـدت حقیقی برخوردار است،ماننـد سـلول هـای بـدن انسان. هر سـلولی از سـلول های بـدن انسان برای خود وجود و شخصـیتی دارد و هر واحـد حیات مسـتقل به شـمار می آیـد، ولی بر مجموع روح واحـدی حکومت می کند و همه سـلول ها، انسان واحدی را تشکیل می دهند. این نوع از ترکیب ها را ترکیب ارگانیک می گویند.(۱)



---

۱- منشور جاوید، ص۳۳۴-۳۳۵.

## بخش سوم: پیوند های مهدویت و فلسفهٔ تاریخ

### اشاره

ص: ۱۰۵

## فصل اول: تحلیل تاریخ بشر با نگرش به اندیشه مهدویت

می توان بیان پیونـد های فلسـفهٔ تاریـخ با اندیشه مهدویت را از تبیین انسان تاریخی و حضور تاریخی آغاز کرد. بدین بیان که حیات آدمی در سه ساحت فردی، اجتماعی و تاریخی تجلی می یابـد و انسان ها در مـدت عمر خویش دوران زندگی فردی و اجتماعی را سپری می نمایند و تاریخ بشـر را رقم می زنند. در همین دوران است که در پرتو نحوه تفکر و اعتقاد و رفتار، آنان آثاری در حال و آینده تاریخ بشـری به جای می گذارند و با تاریخ ارتباط می یابند. این ارتباط منحصـر در آینده نخواهد بود بلکه با گذشـته تاریخ هم هست. از همین روست که پس از پیروزی در جنگ جمل در سال ۳۶ هجری یکی از یاران امام علی علیه السلام گفت: دوست داشتم برادرم با ما بود و می دید که چگونه خدا تو را بر دشمنانت پیروز کرد.

فقال له علیه السلام: أهوی أخیک معنا؟ فقال نعم. قال: فقد شهدنا و لقد شهدنا فی عسکرنا هذا أقوام فی أصلاب الرّجال و ارحام النّساء، سیرعف بهم الزّمان و یقوی بهم الایمان؛(۱)

امام علیه السلام پرسید: آیا فکر و دل برادرت با ما بود؟ گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: پس او هم در این جنگ با ما بود، بلکه با ما در این نبرد شریکند آنهایی که حضور ندارند، در صلب پدران و رحم مادران هستند، ولی با ما هم عقید ه اند، به زودی متولد می شوند، و دین و ایمان به وسیله آنان تقویت می گردد.

این گونه است که ما پیوند تاریخی با گذشتگان و آیندگان می یابیم و گسست تاریخی بی معنا می شود. از همین جهت است که حضرت می فرمایند: «سیرعف بهم الزّمان»؛ زود است که روزگار ایشان را مانند خونی که از بینی انسان ناگهان بیرون آید به وجود می آورد و ظاهر می کند؛ «و یقوی بهم الایمان»؛ و به سبب ایشان ایمان قوت می یابد و جبهه باطل مغلوب می شود. پس اگر مبداء میل و محبت آدمی با گذشتگان هم باشد، با آنان شریک در اعمال و رفتار خواهند شد هم چنان که حضرت فرمودند: «أهوی اخیک معنا؟». و در آینده هم راه ایشان را ادامه می دهند و خط ایمان را تقویت می نمایند. بر این اساس، آنها در گذشته و حال و آینده تاریخی حضور می یابند. هم چنان که امام صادق علیه السلام فرمود ه اند:

من مات منکم علی هذا الأمر منتظراً له کان کمن کان فی فسطاط القائم؛(۲)

هرکس از شما عمر خویش را براساس اعتقاد امر فرج آل محمد سپری کند و در انتظار آن باشد؛ گویا در خیمه



---

۱- نهج البلاغه، خطبه۱۲.

۲- بحار الانوار، ج۵۲، ص۱۲۵، روایت پانزدهم.

آن حضرت بوده است. در این صورت است که حضور تاریخی می یابد و در آینده ظهور حضرت شرکت می یابد.

این گونه است که با حضور تاریخی انسان در هر مقطع زمانی گذشته، حال و آینده؛ در واقع در نقطه ای از خط مستقیم «حق» قرار می یابد و جریان پیوسته و متصل حق پرستی را در گستره تاریخی ادامه می دهد و بدین سان فرازمانی بودن حق و حق پرستی را که در هندسه فکری اسلام شیعی تجلی دارد، به نمایش می گذارد.

بنابراین میل و رضایت از کاری هم سنخی و همراهی و رشته وصل به آن را در پی دارد. هم چنان که در بیان دیگر حضرت می خوانیم:

الراضی بفعل قوم کالداخل فیه معهم. و علی کلّ داخل فی باطل اثمانِ إثم العمل به و إثم الرضا به؛(۱)

آن کس که از کار گروهی خشنود باشد، چونان کسی است که همراه آنان بوده و هرکس که به باطلی روی آورد، دو گناه برعهده او باشد: گناه کردار باطل و گناه خشنودی به کار باطل.

بشر از دو ساحت طبیعت و فطرت برخوردار است و دارای دو «من» سفلا و علواست. و چالش بین این دو، حرکت از طبیعت به سمت فطرت و جهت حرکت تاریخ انسان را به نمایش می گذارد. به بیان دیگر، آدمی پیوسته در حال چالش بین «تسویل نفسانی» و «تغییر نفسانی» است و به میزان حرکتش از تسویل به سوی تغییر نفسانی، سرعت و شتاب تاریخی در راستای هدف تاریخ می یابد.



---

۱- نهج البلاغه، حکمت۱۵۴.

از منظر فلسفهٔ تاریخ مسیر حرکت تاریخ همان طبیعت و نفس انسان است که باید از عقبه ها و سنگلاخ خطرش با سختی ها و رنج ها بگذرد.

((یا أَیُّهَا الإنسَانُ إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحًا فَمُلاَقِیهِ))؛(۱)

ای انسان! مسلماً تو با تلاش و رنجی فراوان به سوی پروردگارت می روی، پس دیدارش خواهی کرد.

طبیعت و نفس آدمی میدان جولان و تاخت وتاز شیطان، هوا ها و جلوه های دنیاست. از این رو مسیر حرکت انسان را نفس پرچالش او تعیین می کند. عامل حرکتیش، فطرت پایدار و متصل اوست که اتصال و پیوستگی انسان را با گذشته، حال و آینده حفظ می کند و حضور تاریخی او را نشان می دهد. بدین سان او را به آینده روشن و بارانداز تاریخ که تجلی گاه هدف خلقت و تاریخ است، رهنمون می سازد.

انسان در گذار از مسیر نفس و طبیعت به فراسوی تغییر نفس و تجلی ساحت های فطرتش منازل و مراحلی را سپری می کند. آن چه میزان و کمّ و کیف منازل و مراحل را تعیین می کند، آستانه بلوغ اجتماعی انسان هاست؛ یعنی هرچه سطح و آستانه بلوغ اجتماعی آنان فراتر باشد، سطح و آستانه منازل و مراحل حرکت تاریخی به سوی بارانداز و هدف تاریخ عالی تر می شود.

براساس فلسفهٔ تاریخ اسلامی، هدف خلقت و تاریخ، صیرورت و شدن به سوی خداوند و بازگشت به سوی او و نهایت شناخت خداوند است. «و إلیه المصیر»، «و إلیه ترجعون»، «إنّ إلی ربّك المنتهی». تحقق این هدف از طریق عبودیت و زیر پا کشاندن استکبار ممکن می شود و مکانیزم عبودیت در سطح اجتماعی و



---

۱- سوره انشقاق، آیه۶.

تاریخی، گذار از طبیعت و نفس به سوی فطرت و تغییر نفس است. و به میزان بلوغ اجتماعی آستانه سلوک از سطح «تسویل نفسانی» به سوی «تغییر نفسانی» برجسته و فاخر می شود. با بلوغ اجتماعی است که مبدأ میل جوامع بشری به کانون های متعالی فطرت پسند آنان استقرار می یابد و رغبت و اشتیاق آنان را به هدف برتر نشانه می گیرد و سپس آنها را از وضعیت موجود شاکی می سازد و به شکایت اجتماعی آنان منجر می شود و در نهایت استعانت اجتماعی آنان را سامان می دهد. در واقع فرآیند رغبت، شکایت و استعانت اجتماعی، همان مکانیزم شکل گیری کانون و مبدأ میل اجتماعی است که سمت وسوی حرکت اجتماعی و تاریخی را رقم می زند و نوع خواستن اجتماعی را متبلور می سازد. براساس آن است که صعود و سقوط اجتماع و تاریخ شکل می یابد. در همین راستا، حضرت بیان بسیار فاخری می فرمایند:

إنّما یجمع الناس الرضا و السُخط، قرء إنّما عقر ناقه ثمود رجل واحد فعمّهم الله بالعذاب لمّا عمّوه بالرضا، فقال سبحانه: ((فعقرو ها فأصبحوا نادمین))(۱) فما کان إلاّ أن خارت أرضهم بالخسفه خوار السکّه المُحماه فی الأرض الخوّار؛(۲)

ای مردم، رضا و خشنودی و خشم، مردم را گرد می آورد، چنان که شتر ماده ثمود را، یک نفر دست و پا برید، اما آن تمام قوم ثمود را گرفت، زیرا همگی آن را پسندیدند و به آن راضی بودند. خداوند سبحان می فرماید: ماده شتر را پی کردند و سرانجام پشیمان شدند.



---

۱- سوره شعراء، آیه۱۵۷.

۲- نهج البلاغه، خطبه۲۰۱.

سرزمین آنان، چونان آهن گداخته ای که در زمین نرم فرو رود، فریاد زد و فرو ریخت. ای مردم! آن کس که از راه آشکار برود، به آب می رسد و هرکس از راه راست منحرف شود، سرگردان می ماند.

بنابراین مردم براساس مبدأ میل و رضا و سخط خویش با هم جمع می شوند و در رفتار هم شریک می شوند و روح و خرد جمعی می یابند. و این گونه است که میزان بلوغ اجتماعی خویش را شکل می دهند و متجلی می سازند.

مردم پس از تجربه های فراوان و خستگی های بسیار در زمان ظهور حضرت صاحب عجل الله تعالی فرجه الشریف؛ مبدأ میل و خواسته هایشان مدیریت و هدایت می شود، هم چنان که در نهج البلاغه آمده است:

یعطف الهوی علی الهدی إذا عطفوا الهدی علی الهوی، و یعطف الرّأی علی القرآن إذا عطفوا القرآن علی الرّأی؛(۱)

هوای نفس را به هدایت برمی گرداند، زمانی که مردم هدایت را به هوای نفس تبدیل کرده باشند. و رأی را به قرآن برمی گرداند، زمانی که مردم قرآن را به رأی و اندیشه - خود - مبدل کرده باشند و از قرآن چشم پوشیده و امور را طبق اندیشه نادرست خود انجام دهند.

بدین سان است که بشر از تسویل نفسانی به تغییر نفسانی هدایت می شود و به هدف تاریخ دست می یابد.

دانش فلسفهٔ تاریخ، به تحلیل و تعلیل تاریخ نگاه دارد. این نگره تاریخ را به مثابه کلیتی فراگیر و منسجم می انگارد که روابط قاعده مند دارد.

فلسفهٔ تاریخ، علل پیدایش و تکامل تاریخ و سیر حلقه ها و مراحل آن را بیان می کند و باید آغاز و فرجام آن را جست وجو



---

۱- نهج البلاغه، خطبه۱۳۸.

کرد و دربارهٔ نقش خالقیت و ربوبیت آفریدگار و هم چنین نقش اراده های انسانی در پیدایش و آرایش انواع تحولات اجتماعی و تاریخی مطالعه نمود.

بر این اساس:

۱. جهان آفرینش، آفریده خداوند متعال به شمار می رود و هستی آنها به خالقیت آفریدگار و فیض مستمر او قائم است.

۲. خالق هستی رب العالمین است و همه موجودات عالم را فراسوی کمال به پیش می راند.

۳. هرچند که آفریدگار متعال اساس کمال و تکامل جهان آفرینش است، براساس مشیت و خواست الهی اراده انسان نیز در تکامل جهان حضور دارد و نقش آفرین است. از این رو، تکامل انسان، جامعه و تاریخ، نتیجه و محصول تقوم و محصول تقوم ربوبیت الهی و اراده انسان است.

گفتنی است که تقوم ربوبیت الهی و اراده انسان ها، هم عرض نیستند، بلکه اراده انسانی که خود مخلوق خداوند است، براساس خواست الهی نقش می آفریند.

بشر برای عبودیت الهی آفریده شده است ((ما خلقت الجنّ و الإنس إلّا لیعبدون))(۱) و با رنج و مشقت باید این مسیر را تا ملاقات پروردگار بپیماید.

حرکت در مسیر عبودیت در سه ساحت فردی، اجتماعی و تاریخی جریان می یابد:

الف) ساحت فردی: افراد انسان براساس سنجش و انتخاب خویش مسیر طاعت و عبودیت و یا عصیان از عبودیت الهی را برمی گزینند؛ یعنی در حوزه اختیار و اراده خویش می توانند



---

۱- سوره ذاریات، آیه۵۶.

عصیان نمایند و با خواست و اراده خود، رب العالمین را اطاعت کنند. خودپرستی و عصیان خدا نیز از حیطه ربوبیت و امداد الهی خارج نخواهد بود. خداوند به انسان اراده داده است تا خود تبعیت و عدم تبعیت از ربوبیت الهی را انتخاب نماید.

بنابراین، به حسب نوع انتخاب و اراده انسان در جهان هستی دو مسیر طاعت و عبودیت و عصیان و استکبار تحقق می یابد.

ب) ساحت اجتماعی: جریان طاعت و عصیان در جوامع به گونه جریان منفصل و گسیخته از هم نبوده، بلکه اراده های افراد جامعه در درون جبهه طاعت متقوم بر یک دیگر هستند و موجب اشتداد اراده ها می گردند و اراده بزرگ تری را می آفرینند. اراده های معصیت کار متقوم بر هم، به یک ارادهٔ اشتدادیافته و بزرگ اجتماعی تبدیل می شوند و بر همین اساس، یک جبهه را در مقابل اراده های تسلیم حق تشکیل می دهند.

ج) ساحت تاریخی: هم چنان که اراده های افراد جامعه متقوم همند و ازهم گسیخته و منفصل نیستند و روی هم اراده بزرگ تری را به وجود می آورند، اراده های اجتماعی در طول تاریخ نیز متقوم همند و اراده های اشتدادیافته و بزرگ تری را می آفرینند.

در این صورت، همیشه در روند حرکت تاریخ دو جریان تاریخی وجود خواهد داشت: جریان جبهه حق و طاعت و عبودیت الهی و جبهه معصیت و استکبار.

امام علی علیه السلام در خطبه قاصعه به جریان تاریخی جبهه باطل و معصیت به سرپرستی شیطان اشاره های فراوانی فرموده است:

... التی خدع بها الأُمم الماضیه و القرون الخالیه حتّی اعنقوا فی حنادس جهالته و مهاوی ضلالته، ذللاً عن سیاقِهِ سُلُساً فی قیادهِ أمراً تشابهت القلوب فیه و تتابعت القرون علیه، و کبراً تضایقت الصدور به؛(1)



---

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۹۰.

شیطـان از طریق همین کبر، امت هـای پیشـین و گذشـته را فریب داد و چنانشان کرد که در تاریکی های نادانی و دام های گم راهی فرو رفتنـد، در حالی که تسـلیم او بودنـد که به هرجا که خواهد آنان را براند و رام او بودند که به هرسو که خواهد آنان را بکشاند. دل ها در پذیرفتن کبر و نخوت همانند یک دیگرند و مردم روزگاران گذشته پی درپی بر این شیوه روان بود ه اند و بر آن کار از پی یک دیگر رفته اند؛ تکبری که بر سینه ها سنگینی می کند.

ابلیس بـه منزلـه محـور باطـل و عصـیان که همه معصـیت هـا به او برمی گردد، در طـول تاریـخ تمـامی اراده هـای عصـیانی را سرپرستی و مـدیریت می کنـد. بر این اساس، نظام سـقوط فطرت توحیدی و عبودیت انسان را در جریان تاریخی عهده دار می شود.

از همین رو، می کوشـد که بشـر را در گرداب یـأس و ناامیـدی از آینـده و فرجـام واپسـین قرار دهـد. توسـعه و تعمیل یأس از سازوکارهـای مهم شـیطان است. از سویی ایجـاد امیـد و دل گرمی به آینـده و توجه به افضـل اعمـال بودن انتظار فرج از جمله اهداف مهم و راه بردی جبهه حق به شمار می رود.

شیطـان برای ایجاد یأس، نیروها و توان خویش را به کار می گیرد تا این که تاریـخ را به گونه ای سـرپرستی کنـد که عبودیت تحقق خارجی نیابد. برای رسیدن به این هدف حرکت خویش را با استکبار می آغازد و به توسعه و تعمیق یأس می انجامد.

برنامه ها براساس اهـداف و نتایج طراحی و تنظیم می شوند. در طرح جامع خلقت نیز برنامه آفرینش هستی و انسان بر عبودیت الهی ابتنا یافته است. از همین رو، خداونـد متعال پیوسـته فرد، اجتماع و تاریـخ بشـری را با فرسـتادن پیامبران در مسـیر عبودیت خویش هدایت و رهبری نموده است، هم چنان که در نهج البلاغه همین حقیقت بازگو شده است:

فبعث فیهم رسله و واتر إلیهم أنبیائه، لیستأدوهم میثاق فطرته، و یذکّروهم منسیّ نعمته، و یحتجّوا علیهم بالتبلیغ، و یثیروا لهم دفائن العقول؛(۱)

خداوند رسولان خویش را به سوی آنها مبعوث کرد و انبیای خویش را پی درپی به سوی آنان گسیل داشت تا این که از مردم ادای پیمان فطری آنها را طلب نماینـد و نعمت های فراموش شده او را یادآور شوند. با تبلیغات، حجت را بر مردم تمام کنند و گنجینه های نهفته عقل ها را در پرتو تعلیماتشان آشکار سازند.

امام علیه السلام در این عبارات به چهار هدف عمده بعثت انبیا اشاره فرموده است:

الف) همواره انسان ها را به پیمان فطرتشان فرا می خوانند. خداوند متعال، معارف توحیدی را در نهاد و سرشت انسان قرار داده است و اگر هر انسانی به دور از آلاینده ها با این فطرت پرورش یابد، به طور طبیعی و فطری در مسیر یگانه پرستی و عبودیت حضرت حق خواهد بود و در سایه این فطرت توحیدی به اوج کمالات دست می یابد.

ب) نعمت های فراموش شده الهی را به یاد انسان می آوردند؛ چراکه انسان از نعمت های سترگ سرشار شده و روح الهی در او دمیده شده است.

ج) بر هان و حجت الهی را به اتمام می رساندند.

د) گنجینه های نهفته در عقل ها را آشکار می ساختند.

گویا انبیا با طرح سؤال و مطالبه پیمان فطرت، کار خود را با مخاطبان خویش آغاز می کردند و سپس با ذکر نعمت ها و عظمت وجودی انسان و استعداد هایش که به فراموشی سپرده، به تنظیم



---

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۹۰.

سؤال ها و یادآوری نعمت ها می پرداختند؛ چراکه با نگاه به «لیستأدوهم میثاق فطرته»(۱) به دست می آید که انبیا در واقع با مطالبه و طرح سؤال ها در حوزه عهد و پیمان فطری انسان، او را به کندوکاو می طلبیدند. بر همان اساس، انبیا عظمت وجودی انسان و استعداد های او را یادآور می شدند؛ همان استعداد های مکنون و فطری که فراموش کرد ه اند. از این رو، با مطالبه پیمان فطری و یادآوری نعمت او، مخاطب را با طرح سؤال و تنظیم سؤال رودررروی می کردند و سپس با بر هان او را به تحلیل سؤال روانه می ساختند.

این گونه، انبیا کار خود را با طرح سؤال در حوزه پیمان فطری می آغازیدند و آن گاه با یادآوری استعداد و عظمت انسان به او این سؤال را توسعه می دادند و تنظیم می کردند و سپس با بر هان و استدلال به تحلیل آن می پرداختند و در نهایت گنجینه های نهفته عقل را زیرورو می ساختند و آشکار می نمودند.

ه ) حضرت پنجمین هدف از بعثت انبیا را چنین بیان می فرماید: «و یروهم آیات المقدّره؛ و آیات قدرت خدا را به آنان نشان دهند.»(۲)

و سپس به شرح این آیات می پردازد و می فرماید:

من سقفٍ فوقهم مرفوعٍ و مهادٍ تحتهم موضوعٍ و معایش تحییهم و آجالٍ تفنیهم و أوصابٍ تهرمُهُم و أحداثٍ تتابعُ علیهم؛(۳)

– سقف برافراشته آسمان که بر فراز آنها قرار گرفته؛



---

۱– الحیاه، ج۲، ص ۶۰.

۲– الحیاه، ج۲، ص ۶۰.

۳– الحیاه، ج۲، ص ۶۰.

- و این گاه واره زمین که در زیر پای آنها نهاده است؛

- و آن وسایل زندگی که حیات را به آنها می بخشد؛

- و آن اجل ها و سرآمد های عمر که آنها را فانی می سازد؛

- و آن مشکلات و رنج هایی که آنان را پیر می کند؛

- و حوادثی که پی درپی بر آنان وارد می گردد.(۱)

بنابر این عبارات، انبیا پس از توجه دادن به خود انسان و استعداد های او و فطرتش، به جهان و تحولات فردی و اجتماعی و تاریخی او توجه می دهند و از این ره گذر آیات قدرت خداوند را به او می نمایانند: «و یروهم آیات المقدره.»(۲)

بنابراین، انبیا از انسان و فطرت و استعداد های او آغاز می کنند و با طرح، تنظیم و تحلیل سؤال او را به جریان می اندازند و سپس با ارائه آیات جهان هستی بر او، در تحولات فردی، اجتماعی و تاریخی او را در مسیر عبودیت رهبری می نمایند.

مجموعه استعدادهای انسان تا زمانی که ولایت خداوند را بپذیرد و بر این اساس، ولایت انبیا را پذیرا شود، در مسیر عبودیت حضرت حق و مطالبات فطرت توحیدی خواهد بود. در غیر این صورت گرفتار دام شیاطین می شود و در طاعت و عبودیت آنان سر می ساید. از این رو، انسان یا تحت ولایت نور است یا ظلمت و یا پذیرای ولایت رحمان است یا شیطان. گرچه برای پذیرش ولایت شیطان نیز نیازمند به عنایت و افاضه خداوند متعال است، هم چنان که قرآن می فرماید:

((کُلاًّ نُّمِدُّ هَؤُلاء وَهَؤُلاء مِنْ عَطَاء رَبِّکَ وَمَا کَانَ عَطَاء رَبِّکَ مَحْظُورًا)).(۳)

ص: ۱۱۸

---

۱- نهج البلاغه، ص۴۳.

۲- نهج البلاغه، ص۴۳.

۳- سوره اسراء، آیه ۲۰.

آدمی گریزی از عبودیت ندارد؛ نکته آن است که به چه کس دل سپارد و به کدامین آستان سر ساید. هم چنان که در کلام امام همام حضرت جواد الائمه علیه السلام آمده است:

من أصغی إلی ناطق فقد عبده. فإن کان الناطق عن الله فقد عبدالله و إن کان الناطق ینطق عن لسان إبلیس فقد عبد إبلیس؛(۱)

هرکه گوش دل به گوینده ای بسپارد، او را پرستیده است. اگر گوینده از طرف خدا باشد، خدا را پرستیده و اگر از زبان ابلیس سخن گوید، شیطان را پرستیده است.

در زبور آل محمد آمده است:

و أهونهم علیک من أنت ترزقه و هو یعبد غیرک؛(۲)

پست ترین آنها [خلق] در پیش گاهت آن است که تو روزی اش را می دهی و او غیر تو را پرستش می نماید...

و لایفوتک من عبد غیرک؛(۳)

و هرکه غیر تو را بپرستد از دست قدرتت بیرون نرود... .

و کفرت بکلّ معبودٍ غیرک و برئت ممن عبد سواک؛(۴)

و به هر معبودی غیر تو کافر شدم و از هرکه غیر تو را عبادت کرده بیزارم.

در نهایت از خداوند متعال می خواهد:

و أن تغنینی عن کلّ شیء بعبادتک؛(۵)

و مرا با عبادت خود از هرچیزی بی نیاز کنی.



---

۱- تحف العقول، ص۴۷۹، روایت پنجم.

۲- صحیفه سجادیه، دعای۵۲.

۳- صحیفه سجادیه، دعای۵۲.

۴- صحیفه سجادیه، دعای۵۲.

۵- صحیفه سجادیه، دعای۵۲.

انسان سراسر فقر و نیاز است: ((یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاء إِلَی اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِی الْحَمِیدُ))(۱) و تنها او سرشار و بی نیازش می تواند سازد و طعم خوش استغنا را در کام او چشاند. اگر انسان به آستان رحمان نیاید، ناگزیر آستانه بوس شیطان خواهد شد؛ هم چون عبدالله بن عمر که از «باب الله» استنکاف کرد و در «باب الشیطان» اعتکاف و از بیعت با امیرمؤمنان علیه السلام سر باز زد و با شتاب بیعت با منصور شیطان صفت را پذیرا شد.

آدمی خود باید دست به سنجش و انتخاب زند و سرمایه وجودی و نفس خویش را رشد و جهت دهد. نفس انسان بی کرانه های استعداد و توان است؛ با کاربری ها و کارکرد های گونه گون. انسان با سنجش و انتخاب خویشتن به دام «تسویل» نفس و یا به بام «تغییر» نفس می نشیند و بدین سان، جایگاه «اسفل السافلین» و «اعلی علّیّین» و اسیر و امیر نفس بودنش را می نماید.

قرآن «تسویل» را هم به نفس نسبت می دهد و هم به شیطان. در جایی می فرماید: «بل سوّلت لکم أنفسکم»(۲) و «و کذلک سوّلت لی نفسی».(۳) و در جایی دیگر می فرماید: «الشیطان سوّل لهم».(۴) پس هم نفس با زیور و زینت بخشی به باطل آن را حق و دل برانه نشان می دهد و هم شیطان. از این رو، در طول تاریخ قلمرو زحمات انبیا تغییر نفس آدمی بوده است و قلمرو شیطان ها تسویل نفس آنان.

کانون تحولات و تکامل بشری، حرکت انسان از «تسویل نفسانی» به سوی «تغییر نفسانی» است. هرچه بشر از مسیر تسویل به سوی مسیر تغییر نفسانی گام نهد، به تکامل خویش نزدیک



---

۱- سوره فاطر، آیه۱۵.

۲- سوره یوسف، آیه۱۸.

۳- سوره طه، آیه۹۶.

۴- سوره محمد، آیه۲۵.

شـده است. از همین رو، انبیا با توجه دادن انسان به جایگاه انسانی و فطری آنان، پیوسـته خواسـته انـد که آدمی را از تسویل بر هانند و نگذارند او در گرداب «تسویل نفس» و «تسویل شیطان» فرو غلتد و تمامی عظمت وجودی اش را به تاراج دهد.

انبیا در طول تاریخ بر آن بود ه اند تا بشر را با تغییر نفسانی خویش گامی به جلو ببرند. از همین رو، قرآن می فرماید: ((إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ)).(۱)

بنابر سـنت خداوند متعال هر قوم و گروهی، رشد و خسران و کمال و نقص خودش را با تغییر نفسانی رقم خواهد زد و از بستر نفسانی خود بهینه بهره وری خواهد کرد و با تلاش و رنج قله های کمال را خواهد پیمود. اراده انسانی این گونه در طول اراده الهی قرار می گیرد؛ چراکه خداونـد بـدین سـان خواسته است که انسـان به جـای تسویل نفسانی فراسوی تغییر نفسانی حرکت نماید و سرنوشت اجتماعی و تاریخی خویش را بیافریند.

استکبار در برابر عبودیت

عبودیت در برابر استکبار است. امام سجاد علیه السلام در دعای وداع ماه رمضان این چنین می فرمایند:

و قلت ((أدعـونی أسـتجب لکم إنّ الـذین یسـتکبرون عن عبـادتی سـیدخلون جهنم داخرین)). فسـمّیت دعائـک عبـاده و ترکه استکباراً و توعَّدت علی ترکه دخول جهنَّم داخرین.(۲)

فرمودی مرا بخوانیـد تـا شـما را اجـابت کنم. آنان که از عبادت من تکبر ورزنـد، به زودی خوار و ذلیل وارد جهنم می شونـد. پس نیایش و دعا را عبادت و ترکش را



---

۱- سوره رعد، آیه ۱۱.

۲- صحیفه سجادیه، دعای ۴۵.

کبر و استکبار نامیدی و بر ترک دعا به دخول دوزخ با ذلت و خواری تهدید فرمودی.

دعا اوج عبودیت و مغزافزار آن به شمار می رود و کبر و استکبار بر سه محور خودبزرگ بینی، خودخواهی و خودپرستی می گردد. بدین سان، پیوسته جریان تاریخ میدان مبارزه خودخواهی و خداخواهی بوده است. هم چنان که قرآن می فرماید:

((وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ))؛(۱)

و اما کسانی که کافر شدند [به آنان گفته شود:] مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد و گردن کشی کردید و مردمی گناه کار بودید؟

کفر از استکبار سرچشمه می گیرد و جرم نیز ریشه در استکبار دارد. مردم براساس خودبزرگ بینی و خودخواهی و خودپرستی کفر می ورزند و از عبودیت الهی چشم می پوشند.

قرآن از زبان حضرت نوح علیه السلام می فرماید:

((وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا))؛(۲)

و من هربار که آنها را دعوت کردم تا ایشان را بیامرزی، انگشتانشان را در گوش های خود کردند و جامه های خویش را برکشیدند و [بر کفر خویش] پای فشردند و هرچه بیشتر بر تکبر خود افزودند.

نشان می دهد که قوم نوح به دلیل خودبزرگ بینی، خودخواهی و خودپرستی، هرگز با کلام حق و فرهنگ عبودیت الهی روبه رو



---

۱- سوره جاثیه، آیه۳۱.

۲- سوره نوح، آیه۷.

نمی شدند و از همین رو، راه را برای «شـنیدن» حق و «دیدن» حق می بستند و بدین سان، هرچه زمان بیشتر می گذشت، بر کبر و استکبارشان می افزود.

این گونه آدمی در طول تاریخ با تسویل نفس به گرداب خودمحوری و کبر و اسـتکبار فرو غلتید. و شیطان هم به آتش تسویل نفس آنـان دامن زد و کبر و نخوت ایشـان را شـعله ور ساخت تا هرچه بیشتر گستره عبودیت خود را توسـعه و تعمیق بخشـد و آنها را از عبودیت الهی باز دارد.

مسئله کبر و استکبار چنان مهم است که امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه قاصعه آن را گسترده شرح می دهد. حضرت در مطلع خطبه می فرماید:

سپاس و ستایش خدای را که لباس عزت و بزرگی بر تن کرد و آن را برای خود برگزید و بر آفریدگانش ممنوع ساخت و آن را قرق گاه و حریم خود قرار داد و بر دیگران حرام نمود. این لباس را برگزید، چون جلالت و عظمت از آن اوست.(۱)

سپس در نکوهش تکبر می فرمایند:

خداوند بر هر بند ه ای که در این دو صـفت (عزت و بزرگی) با او ستیزه نماید، لعنت فرستاد. سپس فرشتگان مقرب خویش را با این دو صفت آزمود تا فرشتگان فروتن را از فرشتگان گردن کش جدا سازد.(۲)

بنابر این بیان:

۱. خداوند لعنت می کند کسانی را که در این دو وصف با او ستیزه کنند؛



---

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۹۰.

۲- تحف العقول، ص ۳۸۱.

۲. با همین دو وصف فرشتگان متواضع و مستکبر را آزمایش نمود و آنها را از هم جدا ساخت.

در ادامه خطبه می فرمایند:

خداوند به فرشتگان فرمود: «من بشری از گل می آفرینم. هرگاه خلقت او را به پایان بردم و از روح خود در وی دمیدم، سجده اش کنید. پس تمامی فرشتگان جز ابلیس سجده کردند.» کبر و خودپسندی به ابلیس روی آورد، و بر آدم به آفرینش خود نازید و به ریشه خود [که آتش بود] بر او تعصب ورزید. این دشمن خدا (ابلیس) پیشوای متعصبان و پیش رو مستکبران است. او پایه عصبیت را بنا نهاد و بر سر لباس کبریایی با خداوند به ستیز برخاست و آن لباس عزت را به تن کرد و جامه فروتنی را درآورد.(۱)

امیرمؤمنان علیه السلام سپس دربارهٔ حکمت آزمون های خداوند متعال می فرماید:

و لکنَّ اللهَ سبحانهُ یبتلی خلقهُ ببعضِ ما یجهلونَ أصله تمییزاً بالإختبار لهم و نفیاً للاستکبارِ عنهم و إبعاداً للخیلاء منهم؛(۲)

اما خداوند سبحان بندگان خود را به پاره ای از چیز ها که به اصل و ریشه آن جاهلند، می آزماید تا با این آزمون فرمان برداران را از نافرمانان جدا سازد و بزرگ منشی و کبر را از ایشان بزداید و خودپسندی را از آنان دور نماید.

بنابراین، خداوند دستورهایی به انسان می دهد، از آن رو که:



---

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰.

۱. بندگان را به وسیله آزمایش کردن تمییز دهد: «تمییزاً بالإختبار لهم»؛(۱)

۲. می خواهد آنان را از حالت استکبار دور کند: «نفیاً للإستکبار عنهم»؛(۲)

۳. می خواهد حالت تکبر و نخوت و خیل را از مردم دور سازد: «و إبعاداً للخیلاء منهم».(۳)

عبودیت و استکبار از سرآغاز آفرینش انسان شکل گرفته است. نتیجه عبودیت، طاعت و انقیاد رحمان است و نتیجه استکبار، عصیان رحمان و انقیاد شیطان. حرکت تاریخ بر محور عبودیت و استکبار به جریان افتاده و رفت وآمد امت ها براساس آن شکل یافته است.

از همین رو، قرآن می فرماید:

((الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیاهَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا))؛(۴)

خدایی که مرگ و زندگی را برای آزمایش شما آفریده که کدام یک از شما کار بهتر انجام می دهد.

گستره نفس انسان کانون مجموعه استعداد ها و کشش ها و غرایز فراوان و مختلف است. انسان با ترکیب نیرو های متضاد به آزادی می رسد و با حرکت فکری و سنجش و انتخاب خود «تسویل نفس» می کند و خودبزرگ بینی و خودخواهی و خودپرستی را برمی گزیند و یا «تغییر نفس» می کند و از همان بستر استعداد های درونی به فراسوی خداپرستی ره می پیماید.



---

۱- نهج البلاغه،

۲- نهج البلاغه،

۳- نهج البلاغه،

۴- سوره ملک، آیه۲.

خداوند با سنت «ابتلاء» و آزمایش در طول تاریخ، روند حرکت تاریخ بشری را فراسوی تحقق عبودیت محض و خالص الهی ادامه خواهد داد تا روزی تحت ربوبیت خویش به آن عینیت کامل بخشد و بدین سان «احسن عمل» را در گستره هستی بر همگان بنماید.

سپس در ادامه خطبه به پیام ها و عبرت های تاریخ اشاره می فرماید:

فاعتبروا بما کانَ من فعل الله بإبلیس إذ أحبطَ عملهُ الطویل و جهده الجهید و کان قد عبدالله ستَّه آلاف سنه، لایدری أمن سنی الدُّنیا أم من سنی الآخره، عن کبر ساعه واحده؛(۱)

از آن چه خدا با ابلیس کرد، عبرت بگیرید که اعمال طولانی و تلاش سخت کوشانه او را به علت ساعتی تکبر باطل و تباه ساخت، در حالی که ابلیس شش هزار سال - که معلوم نیست از سال های دنیایی است یا سال های آخرتی -(۲) خدا را بندگی کرده بود.

وقتی حضرت به عبرت گرفتن فرا می خواند، سنت و قانون ثابت و لایتغیری را یاد می آورد که در گذشته جاری بوده و برای حال و آینده هم جاری است. این مسئله قانون مندی سیر حرکتی تاریخ بشری را نشان می دهد. حضرت در همین زمینه می فرماید:

کیست که پس از ابلیس چنان گناهی را مرتکب شود و در پیش گاه خداوند از عذاب سالم بماند؟ نه، هرگز خدای سبحان به سبب رفتاری که باعث بیرون کردن فرشته ای از بهشت شده، انسانی را وارد بهشت نمی سازد؛ زیرا حکم خدا در حق اهل آسمان و اهل



---

۱- نهج البلاغه،

۲- هر روز آخرتی معادل هزارسال دنیایی است.

زمین یکی است و خداوند با احدی از بندگانش دوستی خاصی ندارد تا به سبب آن چیزی را که بر جهانیان حرام کرده، بر او مباح گرداند.(۱)

از این رو، چالش محوری تاریخ بشر براساس عبودیت و استکبار آنها شکل گرفته است و ادامه می یابد. از این رو، امیرمؤمنان علیه السلام در ادامه به دشمنی های شیطان اشاره و هشدار می فرماید:

فاحذروا عبادالله عدوَّالله أن یعدیکم بدائه و أن یستفزّکم بندائه و أن یجلب علیکم بخیله و رجله؛(۲)

بندگان خدا، از دشمن خدا دوری کنید، مبادا شما را به بیماری خود گرفتار کند و با ندایش شما را به حرکت درآورد و با سپاه سواره و پیاد ه اش بر شما بتازد و جلب نماید.

طرح جامع شیطان آن است که به هر شکل ممکن انسان ها را به درد و مرض خود که همان کبر و استکبار و عصیان خداوند متعال است، گرفتار سازد و با تسویل نفس آنان به هدف خویش دست یابد.

شیطان در طول تاریخ ولایت و رهبری جبهه باطل را بر عهده دارد. او در سه ساحت فردی، اجتماعی و تاریخی به سمت وسوی کبر و استکبار و عصیان از مسیر الهی حرکت می کند و مکانیسم حرکت جبهه باطل را هم از مسیر «تسویل نفس» برمی گیرد، ، هم چنان که فرآیند اعمال ولایت و سرپرستی شیطان را بدین سان می توان برشمرد:



---

۱- نهج البلاغه،

۲- نهج البلاغه،

۱. اول به بیماری خود گرفتار می کند؛

۲. سپس با ندایش سیر حرکت را به دست می گیرد و نظارت می کند؛

۳. در نهایت با توان و نیروهای خویش افراد را به خود جلب می نماید.

شیطان از سرمایه ها و استعداد های درونی انسان ها بهره می گیرد و تسویل می کند. او خودبزرگ بینی و خودخواهی و خودپرستی را زیور و زینت می بخشد و سپس افراد را به حرکت می اندازد و در نهایت به خود جلب می نماید و در معبد خویش به اعتکاف می نشاند. از این رو، عنصر محرک تاریخ همان توان و استعداد های درونی و فطری انسان هاست.

مجموعه های استعداد های ترکیب شد ه ای در وجود انسان وجود دارند. همین عنصر ترکیب به وی اصالت می دهد و او را توان مند و آزاد می سازد و او را مجبور می کند که با سنجش خویش انتخاب کند. از همین رو، مسئول متعهد است و باید پاسخ گو باشد، هم چنان که در دعا می خوانیم:

اللّهمّ ما کان فی قلبی من شکٍّ أو ریب أو جحودٍ أو قنوطٍ أو فرحٍ أو بذخٍ أو بطرٍ أو خیلاء أو ریاءٍ أو سمعه أو شقاقٍ أو نفاقٍ أو کفرٍ أو فسوقٍ أو عصیانٍ أو عظمه أو شیءٍ لایحبُّ

خودپسندی، یا ریاکاری و خودنمایی، یا شقاوت و نفاق و دورویی، یا کفر و فسق و گناه، یا بزرگی نخوت یا هرچه تو نپسندی هست، از تو درخواست می کنم که همه را از دلم دور گردانی و این اوصاف را به ایمان به وعـده های خود و وفای به عهدت و رضـا و خوشـنودی به قضـایت و زهـد در دنیـا و شوق و رغبت به آن چه نزد توست و آگاهی و اطمینان خاطر و توبه نصوح بدل کنی که ای پروردگار من این امور را از تو می طلبم.

انسـان در مجموعه اسـتعداد عظیم خویش بـا توان سـنجش خود برای رشـد و خسـر انتخـاب می کنـد. قوم ثمود پس از آن که خداوند متعال آنان را هدایت کرد، کوری را بر هدایت برگزیدند: ((وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى)).(۱)

انسـان با همین سـرمایه های وجودی خود یا از سـر جهل ورزی و بی هنری به تسویل نفس و شـیطان تن می دهـد و به گرداب کفر و جرم می نشـیند و یا از سـر خردورزی و هنرمندی به تغییر نفس می اندیشد و با تبدیل نیرو های درونی و قلبی خویش به کاربری ها و کارکرد های متعالی آنها رو می کند و تمامی توان مندی طبیعی درون خویش را برای رشد و شکوفایی گل های معطر بوستان فطرتش قرار می دهد.

از این رو، شـیطان و رحمـان هردو در همین حوزه بر نیرو هـای درونی انسـان سـیطره دارنـد. بـا وجود این، انسـان ها با اراده و انتخاب خویش یا ولایت و سـرپرستی محور باطل یعنی شـیطان را می پذیرند و یا محور حق یعنی خداوند متعال و انبیا و اوصیا را پذیرا می شوند. انسان با پذیرش محور باطل از طریق و شـیوه و روش تسویل نفس به گرداب اسـتکبار و خودپرستی سـقوط می کند



---

۱- سوره فصلت، آیه۱۷.

و با پـذیرش محور حق به کوهسار عبودیت صـعود می کنـد و رفعت می یابـد. این دو شـکل در سه ساحت فردی، اجتماعی و تاریخی انسان جریان می یابد.

امیرمؤمنان در ادامه خطبه به دشمنی های شیطان هشدار می دهد:

قسم به جان خودم که تیری خطرناک برای شکار شـما بر کمان گذارده و کمان را با شدت هرچه تمام تر کشیده و از نزدیک ترین نقطه شـما را هـدف قرار داده و گفته: ((رَبِّ بِمَآ أَغْوَيْتَنِي لأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الأَرْضِ وَلأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ))؛(۱) «پروردگارا به سبب آن که مرا اغوا کردی، دنیـا را در چشم آنـان جلوه می دهم و همه را گم راه خـواهم کرد.» تیری در تـاریکی به سـوی هـدفی دور افکنـده و گمـانی نـادرست بر زبـان آورده، ولی فرزنـدان خودپسـندی، برادران عصـبیت و سـواران مرکـب کـبر و جاهلیت (با رفتار خود) آن (اندیشه باطل) را تصدیق کرده اند.

آن هنگام که گردن کشان شـما فرمان بردار شـیطان شدند و طمع او در گم راه ساختن شما استحکام یافت و آن چه پوشیده و نهان بود آشـکار گشت، قدرت بر شـما فزونی یافت و لشـکرش را آرام آرام به سوی شـما نزدیک ساخت. آن گاه سـپاهیانش شما را به خواری افکندند، و به ورطه هلاکت درآوردند و بر شـما زخمی کاری وارد ساختند، نیزه ها در چشـمانتان نشاندند و گلو هایتان را بریدنـد و بینی هایتان را خرد کردنـد تا شـما را بشـکنند و مهار در بینی کرده و به سوی آتشـی که برایتان فراهم شده ببرند. شـیطان بیش از کسانی که آشـکارا با آنان دشمنی می کنید و برای جنگ با آنان جمع می شوید، بر پیکر دین شما زخم می زند و برای فساد دنیایتان آتش



---

۱- سوره حجر، آیه ۳۹.

می افروزد. پس خشم و نیروی خود را برای نبرد با او به کار گیرید و در این راه از هیچ تلاشی دریغ نورزید.(۱)

امیرمؤمنان علیه السلام در عبارت هایی دیگر چنین می فرماید:

پس آتش عصبیت و کینه های جاهلیت را که در قلب های تان جای گرفته و پنهان مانده خاموش سازید که این خودپسندی و تعصب در مسلمانان از آفت های شیطان و نازیدن ها و فساد ها و وسوسه های اوست. تابع تواضع را بر سر نهید و گردن فرازی را زیر پا گذارید، ریسمان تکبر از گردن باز کنید و تواضع را سنگر میان خود و دشمنتان یعنی ابلیس و سپاهش قرار دهید؛ زیرا ابلیس در میان هر امتی سپاه و یارانی، و پیاده و سوارانی دارد. شما هم چون قابیل که بر فرزند مادرش [= هابیل] کبر ورزید نباشید. خداوند قابیل را بر هابیل برتری نداده بود اما خودبزرگ بینی او را در ورطه حسادت افکند، و عصبیت، آتش خشم را در دلش برافروخت. شیطان نیز باد کبر در دماغش دمید، همان کبری که خداوند به دنبالش پشیمانی قرار داد، و گناه هر قاتلی را تا روز قیامت بر گردن او انداخت.(۲)

حضرت در عبارات دیگر می فرمایند:

خدا را خدا را! از تکبر و خودپسندی و از تفاخر جاهلی بپرهیزید که این حالات، کینه و دشمنی فراهم می آورد و مجرای دمیدن و افسون شیطان است. شیطان از طریق همین کبر امت های پیشین و ملت های گذشته را فریب داد و چنانشان کرد که در تاریکی های نادانی و دام های گم راهی فرو رفتند، در حالی که تسلیم او بودند که به



---

۱- نهج البلاغه،

۲- نهج البلاغه،

هر جا که خواهد آنان را براند و رام او بودند که به هرسو که خواهد آنان را بکشاند.(1)

نیز می فرماید:

أمراً تشابهتِ القلوبُ فیه و تتابعتِ القرونُ علیه و کبراً تضایقت الصدور به؛(2)

دل ها در پذیرفتن کبر و نخوت همانند یک دیگرند و مردم روزگاران گذشته پی درپی بر این شیوه روان بود ه اند، تکبر (را در خود پروراندند) که بر سینه ها سنگینی می کند.

حضرت در این عبارت ها به زیبایی قانون مند بودن تاریخ و سیر تاریخ امت های پیشین را نشان می دهد و یک سان بودن و تشابه عوامل محرک تاریخ را یادآور می شود و در همین زمینه به سه مطلب مهم اشاره می فرماید:

۱. شیطان از طریق همین کبر امت های پیشین را فریب داده است؛

۲. دل های مردم در پذیرفتن کبر و نخوت همانند یک دیگر است؛

۳. مردم روزگاران گذشته پی درپی بر این شیوه بود ه اند و بر آن کار از پی یک دیگر رفتند؛

۴. تکبری که دست آورد خودشان بوده است، بر سینه ها سنگینی می نماید.

شیطان با عنصر کبر که علت سقوطش بود، به جان امت های پیشین افتاد و به توسعه و تعمیق آن در میان ایشان پرداخت.



---

۱- نهج البلاغه،

۲- نهج البلاغه،

دل هـای مردم در پـذیرفتن کبر یک سان است و این قابلیت به طور هم سان در آنان وجود دارد و براساس سوء اختیار خودش بدان گرفتار می شوند. بدین سان مردم روزگاران گذشته بر کبرورزی از پی یک دیگر رفتند تا آن که دچار زندگی دشوار و نـاگوار شدنـد؛ زیرا ((مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِى فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا))؛(۱) «آنـانی که از ذکر و یـاد خداونـد و عبـودیت او غفلت ورزند و دوری بنمایند، دچار زندگی سخت و تنگی می شوند.»

حضرت در جایی از این خطبه دربارهٔ عبرت گرفتن از پیشینیان و دوری از کبر می فرماید:

فـاعتبروا بمـا أصـاب الاُمم المسـتكبرين من قبلكم من بأس الله و صولاته و وقائعه و مَثُلاته و اتّعظوا بمثاوی خـدودهم و مصارع جنوبهم و استعيذوا بالله من لواقح الكبر، كما تستعيذونه من طوارق الدّهر؛(۲)

از آن چه بر سـر ملت های گردن کش گذشـته آمـد، از عـذاب خدا و دشواری ها و حوادث و کیفر های او عبرت گیرید و از خاک تیر ه ای که صورت بر آن نهادنـد و زمینی که با پهلو بر آن افتادنـد، پنـد پذیرید و از آن چه پدید آورنده کبر است، به خدا پناه جویید، همان گونه که از بلا های ناگهانی به او پناه می برید.

از مبـاحث گذشـته در خصوص عبودیت و اسـتکبار به دست می آیـد که این دو، نرم افزار حرکت تاریـخ بشـری به شـمار می روند. براساس این دو جبهه حق و باطل شکل می گیرد و خداوند متعال و انبیا و اوصیا محور حق و شیطان محور باطل به شمار می روند.



---

۱- سوره طه، آیه۱۲۴.

۲- نهج البلاغه،

تکاملی بودن حرکت تاریخ و اقتضای حکمت الهی

اگر حرکت تاریخ را براساس مشیت الهی بپذیریم و حکمت و ربوبیت خداوند متعال را بر آن حاکم بدانیم، تکاملی بودن حرکت تاریخ را نیز خواهیم پذیرفت. حرکت تکاملی تاریخ به این معنا نیست که فرازونشیب ها و افت وخیز های تاریخ و حرکت های واپس گرای تاریخی را نادیده به شمار آوریم، بلکه مراد از حرکت تکاملی تاریخ آن است که برآیند حرکت های تاریخ را در نظر گیریم و آن را حرکت رو به جلو و کمال انگاریم.

این نگاه با حکمت الهی هم آهنگ و سازگار است. بنابراین، فلسفۀ تاریخ اسلامی از باور به خالقیت و ربوبیت الهی سرچشمه می گیرد و به باور به معاد ختم می شود. «ألا إلی الله تصیر الأُمور؛(۱) آگاه باش که کار ها به خدا باز می گردد.» بر این اساس، حرکت عمومی جهان هستی در پایان به توسعه و تعمیق عبودیت و پرستش خداوند متعال می انجامد.

اصلی ترین تعارض تاریخی

خداوند متعال به انسان ها اراده داده و انسان ها به اندازه ای که خواست و مشیت او اجازه دهد، در ایجاد حوادث در جهان هستی می توانند نقش آفرینند. اراده های مثبت و منفی در دو جبهه حق و باطل به کمک امداد های الهی امکان بروز می یابند و بدون امداد او هیچ کدام توان و قدرتی در تصرفات عالم، نمی توانند داشته باشند. هردو جبهه به دنبال توسعه و گسترش خویش در تعارضی تاریخی قرار دارند؛ تعارض عبودیت و استکبار.

گرچه اراده های انسانی در حرکت تاریخ نقش می آفرینند، نقش آنها محور اصلی نیست، بلکه جهت گیری حرکت کلی تاریخ با



---

۱- سوره شوری، آیه۵۳.

مشیت بالغه و نافذ الهی شکل می یابد و انسان ها قوانین کلی حاکم بر جهان هستی را که ظهور مشیت خداوند متعال است، نمی توانند تغییر دهند. امام سجاد علیه السلام در این باره می فرماید:

و یا من لا تبدّل حکمته الوسائل؛(۱)

ای آن که هیچ دست آویزی حکمتش را تغییر نمی دهد.

بنابراین، قلمرو اراده های انسانی در ظرف مشیت الهی اثرگذار است و تا میزانی که خداوند متعال امداد کند، مؤثر می افتد و خارج از احاطه و حکومت او نخواهد بود.

در راستای تبیین مبارزه حق و باطل در سیر تاریخ بشر، توجه به برخی نکات ما را به روشنی به اندیشه مهدویت رهنمون می سازد. اینک به برخی از این نکات اشاره می شود:

محور جبهه حق و باطل

انبیا و اولیای الهی در جبهه حق، بشر را گام به گام در مسیر عبودیت همراهی نموده اند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم بنابر روایتی به نقل از هردو فرقه می فرماید:

مثلی ومثل الأنبیاء کمثل رجل بنی داراً فاتمَّها و أکملها و أحسنها إلّا موضع لبنهٍ فجعل الناس یدخلونها و یتعجَّبون و یقولون لولا موضع اللبنه (قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) فأنا موضع اللبنه جئت فختمت الأنبیاء؛(۲)

مَثَل من و پیامبران دیگر، مَثَل آن مردی است که خانه ای بنا کند و آن را به جز یک آجرش تکمیل و زیبا سازد. پس مردم شروع به رفت وآمد به آن خانه کنند و با تعجب بگویند که ای کاش جای این آجر خالی نبود.



---

۱- صحیفه سجادیه، دعای۱۳.

۲- مجمع البیان، ج۸، ص۱۶۶، ذیل آیه ۴۰ سوره احزاب؛ مسند احمد، ج۲، ص۲۵۷.

(رسول خدا سپس فرمود:) من به مانند آن آجر پیامبران را خاتمه دادم.

هم چنین براساس آموزه های وحیانی و معارف شیعی، وجود نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام کانون و محور عبودیت و پرستش در کل تاریخ است، هم چنان که این معنا از روایات بسیاری به دست می آید. از این رو، به چند نمونه اشاره می کنیم:

عبدالله بن عباس می گوید ما در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام تشریف آوردند. تا چشمان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت افتاد، تبسمی کردند و فرمودند:

مرحباً بمن خلقه الله قبل أبیه آدم بأربعین ألف عام. فقلت: یا رسول الله أکان الإبن قبل الأب؟ فقال: نعم إنّ الله تعالی خلقنی و خلق علیّاً قبل أن یخلق آدم بهذه المدّه، خلق نوراً قسمّه نصفین فخلقنی من نصف و خلق علیّاً من النصف الآخر قبل الأشیاء، فنور ها من نوری و نور علیّ. ثمّ جعلنا عن یمین العرش ثمّ خلق الملائکه فسبّحنا و سبّحت الملائکه فهلّلنا فهلّلت الملائکه و کبّرنا فکبّر الملائکه، و کان ذلک من تعلیمی و تعلیم علیّ، و کان ذلک فی علم الله السابق أنّ الملائکه تتعلّم منّا التسبیح و التهلیل، و کلّ شیءٍ یسبّح الله و یکبّره و یهلّله بتعلیمی و تعلیم علیّ، و کان فی علم الله السابق أن لا یدخل النار محبٌّ لی و لعلیّ، و کذا کان فی علمه أن لایدخل الجنه مبغضٌ لی و لعلیّ؛(۱)

مرحبا به کسی که خداوند او را چهار هزار سال قبل از پدرش حضرت آدم آفرید. عبدالله بن عباس می گوید،



---

۱- بحار الأنوار، ج۲۶، ص۳۴۵، روایت هجدهم.

که پرسیدم: ای رسول خدا یعنی پسر و فرزند قبل از پدر بوده است؟ حضرت در جواب فرمودند: بله همانا خداوند متعال من و علی را چهار هزار سال پیش از خلقت حضرت آدم خلق کرد. نوری را آفرید و آن را به دو قسم تقسیم کرد. سپس من را از یک نصف آن آفرید و علی را از نصف دیگر. این آفرینش حضرت حق قبل از آفریدن تمامی موجودات و اشیای دیگر بوده و تمامی آن نورشان از نور من و علی است. حضرت در ادامه می فرمایند که سپس خداوند ما را در سمت راست عرش قرار داد و پس از آن بود که ملائک را خلق نمود و آنان با تسبیح ما تسبیح گفتند و با تهلیل ما تهلیل و با تکبیر ما تکبیر نمودند. تسبیح و تهلیل و تکبیر ایشان تابع تعلیم من و علی بود و در علم سابق الهی این گونه بوده است که ملائکه و همه از ما تسبیح و تهلیل را می آموختند و هم چنان تمامی اشیای هستی از تعلیم من و علی می آموختند که خداوند را تسبیح کنند و تکبیر و تهلیل نمایند و در علم سابق خداوند است که دوست دار من و علی داخل آتش نمی شود و هم چنان در علم سابق الهی است که دشمن من و علی داخل بهشت نمی شود.

برید عجلی در روایتی دیگر می گوید:

سمعتُ أباجعفر علیه السلام یقول: بنا عبد الله و بنا عرف الله و بنا وحّد الله تبارک و تعالی و محمّدٌ حجاب الله تبارک و تعالی؛(۱)

امام باقر علیه السلام فرمود: به وسیله ما خدا پرستش شد و به وسیله ما خدا شناخته شد و به وسیله ما خدای تبارک و تعالی را یگانه شناختند و محمد پرده دار خدای تبارک و تعالی است (تا واسطه میان او و مخلوقاتش باشد).

ص: ۱۳۷

---

۱- الکافی، ج۱، ص۱۹۷، روایت ششم.

امام صادق علیه السلام در روایت دیگری می فرماید:

... و بعادتنا عبد الله و لولا نحن ما عبد الله؛(۱)

و به وسیله عبادت ما خدا پرستش شد و اگر ما نبودیم خدا را نمی پرستیدند.

بنابراین، با وجود عبادت آنها دیگران در تمامی قشر ها و سطح ها، عبودیت و بندگی خداوند متعال را به جا می آورند. باید توجه داشت که انبیای اولوالعزم هم تحت ولایت و سرپرستی آنها به رشد دست می یابند. هم چنان که در این روایت آمده است:

عن أبی جعفر علیه السلام فی قول الله عزّوجل: ((وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا))(۲) قال: عهد إلیه فی محمّد و الأئمه من بعد فترک و لم یکن له عزم إنّهم هکذا و إنّما سمّی أولوالعزم لأنّه عهد إلیهم فی محمّد و الأوصیاء من بعده فترک و لم یکن له عزم أنّهم هکذا و إنّما سمّی أولوالعزم لأنّه عهد إلیهم فی محمّد و الأوصیاء من بعده و المهدیّ و سیرته فأجمع عزمهم أنّ ذلک کذلک و الاقرار به؛(۳)

امام باقر علیه السلام دربارۀ آیه ((وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا)) فرمود: خداوند از آدم دربارۀ حضرت محمد و امامان بعد از آن پیمان گرفت و او آن عهد را ترک گفت و عزمی دربارۀ آن از خود نشان نداد. برخی از انبیا از آن رو اولوالعزم بوده اند که خدا با آنان دربارۀ محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای بعد از او و مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و سیرت او عهد بست و همه عزمشان جمع شد که ایشان چنینند و بدان اقرار نمودند.



---

۱- الکافی، ج۱، ص۱۹۷، روایت پنجم.

۲- سوره طه، آیه۱۱۵.

۳- بصائر الدرجات، ص۲۱؛ بحار الانوار، ج۲۶، ص۲۷۸، روایت۲۱؛ علل الشرایع، ص۱۲۲؛ الکافی، ج۱، ص۴۱۶.

حضرت باقر علیه السلام در روایت دیگری می فرماید:

... ثم قال: ((أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى شَهِدْنَا أَن تَقُولُواْ يَوْمَ الْقِيامَهِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَـذَا غَافِلِينَ))(۱) ثمَّ أخذ المیثاق علی النبیّین، فقال ألست بربکم و أنّ هذا محمّد رسولی، و أنَّ هذا علیٌّ أمیرالمؤمنین؟ قالوا: بی فثبتت لهم النبوّه و أخذ المیثاق علی أولی العزم انّنی ربّکم و محمّدٌ رسولی و علیٌّ أمیرالمؤمنین و أوصیاؤه من بعده ولاه أمری و خزّان علمی و أنّ المهدیَّ انتصر به لدینی و أظهر به دولتی و انتقم به من أعدائی و اعبد به طوعاً و کرهاً. قالوا: أقررنا یا ربّ و شهدنا و لم یجحد آدم و لم یقرّ فثبتت العزیمه لهؤلاء الخمسه فی المهدیّ و لم یکن لآدم عزمٌ علی الإقرار به و هو قوله عزّوجلّ: ((وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا))(۲) قال: إنّما هو: فترک؛(۳)

سپس از پیغمبران پیمان گرفت و فرمود: مگر من پروردگار شما نیستم؟ و این محمد رسول من نیست و این علی امیرمؤمنان نمی باشد؟ گفتند چرا پس نبوت آنها پابرجا شد، و از پیغمبران اولوالعزم پیمان گرفت که من پروردگار شمایم و محمد رسول من و علی امیرمؤمنان و اوصیاء بعد از او، والیان امر من و خزانه داران علم من و این که مهدی کسی است که به وسیله او دینم را نصرت دهم و دولتم را آشکار کنم و از دشمنانم انتقام گیرم و به وسیله او خواهی نخواهی عبادت شوم. گفتند

ص: ۱۳۹

---

۱- سوره اعراف، آیه۱۷۲.

۲- سوره طه، آیه۱۱۵.

۳- الکافی، ج۳، ص۱۲، روایت یکم. مرحوم علامه مجلسی در ذیل این حدیث بیانی دارند: «کأنّه محمول علی أنّه لم یکن له من العزم و الإهتمام التامّ و السرور بهذا الأمر و التذکّر له ما کان لأولی العزم.»

پروردگارا! اقرار کردیم و گواهی دادیم، ولی آدم نه انکار کرد و نه اقرار نمود، پس مقام اولوالعزمی برای آن پنج تن از جهت مهدی ثابت شد و برای آدم عزمی بر اقرار به آن یافت نشد (از این پیغمبران اولوالعزم خارج گشت). این است گفتار خدای عزوجل: «و هر آینه از پیش با آدم عهدی کردیم، او فراموش کرد و برایش تصمیمی نیافتیم»، فرمود: مقصود از «نسی» در این جا «ترک» است.

محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود:

إنّ الله تبارک و تعالی أخذ میثاق النبیّین علی ولایه علیٍ و أخذ عهد النبیّین بولایه علیّ؛(۱)

محمد بن مسلم می گوید که امام باقر علیه السلام فرمود: همانا خداوند متعال از پیامبران میثاق و عهد بر ولایت علی علیه السلام گرفت.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

ما تکاملت النبوه لنبیّ فی الأضلّه حتّی عرضت علیه ولایتی و ولایه أهل بیتی و مثلوا له فأقرّوا بطاعتهم و ولایتهم.(۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ما نُبیِّءَ نَبیّ قطّ إلّا بمعرفه حقّنا و بفضلنا علی من سوانا؛(۳)

هرگز پیامبری به نبوت نرسید مگر به سبب معرفت حق ما و به فضل و برتری ما بر غیر از ما.

حضرت در روایتی دیگر می فرماید:



---

۱- بصائر الدرجات، ص ۲۱-۲۲؛ بحار الأنوار، ج۲۶، ص ۲۸۰-۲۸۱، روایت۲۶.

۲- بصائر الدرجات، ص ۵۱؛ بحار الأنوار، ج۲۶، ص ۲۸۱، روایت۲۷.

۳- بصائر الدرجات، ص۲۲؛ بحار الأنوار، ج۲۶، ص ۲۸۱، روایت۲۸.

ما من نَبِيٍّ نُبِّيءَ و لا من رسول أُرسل إلّا بولايتنا و تفضيلنا على من سوانا؛(۱)

هيچ پيامبر و رسولی به نبوت و رسالت نرسيد مگر به وسيله ولايت ما و پذيرش برتری ما بر ديگران.

امام باقر عليه السلام می فرمايند:

ولايتنا ولايه الله التی لم يبعث نَبِيٌّ قطّ إلّا بها؛(۲)

ولايت ما همان ولايت خداوندی است كه هرگز پيامبری را مبعوث نفرموده مگر به وسيله ولايت ما و پذيرش آن.

بنابر اين، خانـدان عصـمت و طهارت خـدا، كانون همه چيز به شـمار می رونـد؛ زيرا آنان خليفه مطلق خداونـد متعال هسـتند و طريق وصول رحمت الهی حتی بر انبيای اولوالعزم، پـذيرش ولايت آنهاست. از همين رو، ميثاق ولايت آنها از انبيای اولوالعزم، به علت تصميم محكم و صاحب عزم بودن ايشان در امر ولايت اين خاندان بوده است.

حضور محور حق و باطل

بر اين اسـاس، محور حق در طول تاريـخ جـاری بوده و جبهه حق را سـرپرستی و رهـبری می كرده و هم چنـان ادامه می يابـد. پيوسـته در كنـار تمامی حلقه های تاريخی جبهه حق، محور های باطل وجود داشـته و به معارضه و درگيری می پرداخته است. قرآن كريم می فرمايد:

((وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نِبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الإِنسِ وَالْجِنِّ))؛(۳)



---

۱- بحار الأنوار، ج۲۶، ص۲۸۱، روايت۲۹.

۲- بصائر الدرجات، ص۲۲؛ بحار الأنوار، ج۲۶، ص۲۸۱، روايت سی ام.

۳- سوره انعام، آيه۱۱۲.

و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن برگماشتیم.

از این رو، آن گروه از شیاطین انس که در برابر پیامبران اولوالعزم به مخالفت پرداختند، محور شیاطین در طول تاریخ به شمار می روند و هم چنان آن دسته از شیاطین انس که در مقابل نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایستادگی و مخالفت نمودند، محور تمامی شیطنت های انس و جن در تاریخ هستند. بر این اساس، پیوسته در دو جبهه حق و باطل دو محور حضور فعال و هدایت گر داشته اند. از این رو، عبودیت با حضور محور اصلی حق و استکبار با محور اصلی باطل سرپرستی و مدیریت می شود و اراده های انسان ها همیشه تابع این محور های اصلی در دو جبهه خواهد بود.

مسیر تاریخی حق و باطل

هریک از محور های اصلی حق و باطل برای هدایت و سرپرستی تاریخی خویش مسیری را طی می کنند. همواره جبهه باطل مسیر عبور خود را از دهلیز «تسویل نفس» برمی گزینند و در آن خط به تلاش و شکار می پردازد. بدین سان آدمی به درد استکبار گرفتار می آید. در این جبهه، انسان با محوریت شیطان و الهام ها و تلقین های وی به حرکت خود ادامه می دهد: ((إِنَّ الشَّیاطِینَ لَیوحُونَ إِلَی أَوْلِیآئِهِمْ)).(۱)

ولی جبهه حق مسیر عبور خود را از دهلیز «تغییر نفس» برمی گزینند و از همین معبر به آستان عبودیت الهی بار می یابد.

ص: ۱۴۲

---

۱- سوره انعام، آیه۱۲۱.

هریـک از آن دو جبهه این گونه انتظـار طلوع خود و غروب تـاریخی دیگری را خواهنـد داشت، هم چنـان که قرآن کریم می فرماید: ((فَانْتَظِرُواْ

إِنِّی مَعَکُم مِّنَ الْمُنتَظِرِینَ)).(۱)

هریک از آن دو در انتظار غروب دیگری به سـر می برد و این انتظار تاریخی روزی محقق خواهـد شد و طومار باطل را در هم خواهد پیچید. خداوند در قران خطاب به انبیا می فرماید که

به دشـمنان بگو شـما در انتظار اهـداف شوم خود بمانیـد که نابودی حق است. من هم به همراه شـما در انتظار به سـر می برم و خواهیـد دیـد که چگونه باطـل به نابودی تاریخی خود دچار می شود؛ نابودی و هلاکت در ادوار مختلف تاریخی و نابودی نهایی.

هم چنـان که روایـات اشـارت داشـتند، خداونـد متعـال در طرح جـامع خویش از اوان خلقت، پایان تاریـخ را به انبیا نشان داده است، در روایات آمده است:

... و أخذ المیثاق علی أولی العزم أنّی ربّکم و محمّد رسولی و علیٌّ أمیرالمومنین و أصـیاؤه من بعده ولاه أمری و خزّانُ علمی و أنّ المهدیَّ انتصر به لدینی و أظهر به دولتی و أنتقم به من أعدائی و أعبدُ به طوعاً و کرهاً.(۲)

رب و پروردگار هستی به خوبی عنایت، هـدایت و تـدبیر خویش را در چرخه آفرینش و حرکت تاریخ نشان می دهد؛ آن گاه که انوار مقـدس خانـدان عصـمت و طهـارت در کانون و محور این چرخه قرار می گیرد و در پایان، حضـرت مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به نصرت و یاری برمی خیزد و دولت حق را برپا می دارد و انتقام تاریخی



---

۱- سوره یونس، آیه ۲۰.

۲- الکافی، ج۳، ص۱۲.

خویش را از دشمنانش می ستاند و عبودیت الهی را در سراسر گیتی می گستراند.(۱)

انبیای الهی پیوسته در نگاه خود به آینده روشن و امیدبخش مهدوی توجه و عنایت داشته اند هم چنان که بعضی از روایات بدان اشارت دارند:

عن أبی عبدالله علیه السلام فی قول الله: ((قال لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّهً أَوْ آوِی إِلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ))(۲) قال: قوّه القائم علیه السلام، و اکرمن الشدید ثلاثمائهٍ و ثلاثه عشر أصحابه؛(۳)

امام صادق علیه السلام دربارهٔ آیه شریفه فرمود: حضرت لوط علیه السلام قوت و نیروی حضرت قائم علیه السلام و ۳۱۳ اصحاب حضرت را از خداوند آرزو نمود.

از این رو، هردو جبهه در انتظار هلاکت و نابودی هم دیگر بود ه اند. و جبهه حق از اول خلقت، تصویر روشنی از مسیر حرکت تاریخ و آینده روشن آن داشته است و محور های حق در تمامی دوران، حرکت تاریخ را گامی به سوی جلو و تحقق انتظار تاریخی خویش برد ه اند. حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت محور اصلی حرکت تاریخ خواهد بود و با هدایت باطنی خویش روند تکامل تاریخ را رقم می زند و بارش نور هدایت را از پس ابر ها به جوامع تاریک بشری روانه می سازد و به میزانی که بشر از قابلیت و آمادگی های بیشتری برخوردار شود، این بارش و تابش فزونی خواهد یافت.

بشر زمانی از تابش ولایت بهره بیشتری به دست می آورد که از چموشی و خودمحوری ها به تنگ آمده و از دوران طفولیت



---

۱- بحار الانوار، ج۲۶، ص۲۸۲.

۲- سوره هود، آیه ۸۰.

۳- تفسیر العیاشی، ج۲، ص۱۵۶.

تاریخی خود گذر کرده باشد، چنان که برادران حضرت یوسف علیه السلام گفتند:

((وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ))؛(۱)

ما جمعی نیرومند هستیم و پدر و مادرمان در گم راهی هستند.

آنان به توان و جمع خویش دل بسته بودند و خودمحوری و خودخواهی، آنان را گم راه کرده بود و پس از افت وخیز ها و بلا ها و گرفتاری ها به اضطرار در پیچیدند. با همین اضطرار به آستانه یوسف راه یافتند و برادر را شناختند. حضرت یوسف علیه السلام در این مدت با هدایت های باطنی خود زمینه های هدایت آنان را فراهم ساخت، هم چنان که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «دنیا پس از روگردانی ها و چموشی های خود به ما رو می آورد، مانند مهربانی ماده شتر ناسازگار بر فرزند خود و بعد از آن، این آیه را تلاوت کرد:(۲) ((وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ)).(۳)

این آیه به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و اصحاب ایشان تفسیر شده است.(۴)



---

۱- سوره یوسف، آیه۸.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۲۰۹.

۳- سوره انبیاء، آیه۱۰۵.

۴- بحار الانوار، ج۵۱، ص۴۷، روایت ششم.

## فصل دوم: انگاره های مهدوی در تبیین فلسفهٔ تاریخ

دیدگاه ها و چشم انداز های مختلفی برای پیش بینی حرکت تاریخ وجود دارد، مانند: پیش گویی و پیش بینی کاهنانه، مدیریتی، علمی، تجربی، فلسفی و وحیانی. گویا فلسفهٔ متعالی تاریخ، کامل ترین و دقیق ترین دیدگاه به شمار می رود. بر این اساس، یافته های تجربی و فلسفی به کمک تحلیل های وحیانی و دینی، سیر حرکت تاریخ را به روشنی بیان می کنند. فلسفهٔ متعالی تاریخ با توجه به انگاره های زیر تبیین می گردد:

حرکت به سوی کمال

مهم ترین انگاره دربارهٔ تاریخ آینده، حرکت و سیر فراز و نشیبی انسان و جامعه بشری به سوی کمال و اوج گرفتن است. سرنوشت باوری، به معنای باور به فرجامی متکامل و متعالی است. اوج کمال انسانی، عبارت از کمال عقلی، خلقی و اجتماعی است. بر این اساس، راه بری و راه نمایی بشر به سوی تکامل، بر

عهـده انسـان های کامل (پیامبران و اوصـیای آنان) نهاده شـده تا به بهترین و پسـندیده ترین صورت، بشـر را به مرحله کمال و تعـالی سوق دهنـد. البته کمـال مطلوب و نهایی انسان در باشـکوه ترین هنگامه تاریخی ( ظهور منجی موعود) به دست خواهد آمد.

سرنـوشت و فرجـام نهـایی انسـان، تکامـل همـه جـانبه اسـت، یعنی تکامـل در رابطه اش بـا طـبیعت، آگـاهی، قـدرت، آزادی، عواطف، احساسـات، انسـان دوسـتی و در نهـایت معنویت. علاـمه طباطبـایی، این حرکت و تکامـل را براسـاس قـانون هـدایت عمومی توجیه می کنـد. به موجب قانون هـدایت عمومی که در همه انواع آفرینش جاری است، نوع انسان به حکم ضـرورت، نیرویی (نیروی وحی و نبـوت) دارد که او را به سوی کمـال انسـانیت و سـعادت راه نمـایی می کنـد. بـدیهی است که اگر این کمال و سـعادت برای انسان که زندگی اش اجتماعی است، امکان وقوع نداشته باشد، اصل تجهیز، لغو و باطل خواهد بود، در حـالی که لغو در آفرینش وجود نـدارد. این امر نه تنها قانونی عمومی است که خواست و نیاز خود انسان نیز به شـمار می رود. به بیان دیگر، بشـر از روزی که در زمین، سـکنا گزید، پیوسته در آرزوی زندگی اجتماعی و همه سویه مقرون به سعادت بوده و به امید رسـیدن چنین روزی قدم داشته است. اگر این خواسته تحقق خارجی نداشت، هرگز چنین آرزو و امیدی در نهاد وی نقش نمی بست، چنان که بدون آب و غذا، تشنگی و گرسنگی نیز تحقق نمی یافت.(۱)

شهیـد مطهری از دیـدگاه دیگری به این انگـاره می نگرد. به بـاور او، در فطرت و گـوهر تاریـخ، حرکت تکـاملی وجود دارد. تاریخ بنابر بینش انسانی تاریخ، مانند خود طبیعت به حکم سرشت خود،



---

۱- شیعه در اسلام، ص۱۴۹.

در حال تحول و تکامل است؛ حرکت به سوی کمال، لازمه ذات اجزای طبیعت و از آن جمله تاریخ است. طبیعت تاریخ، نه مادی محض، بلکه مانند طبیعت فرد انسان، مزدوج از ماده و معناست. تحول و تکامل تاریخ، تنها جنبه فنی و تکنیکی و ابزاری و آن چه بدان تمدن نام می دهند، ندارد؛ گسترده و همه جانبه است، همه شئون معنوی و فرهنگی انسان را دربرمی گیرد و در جهت آزادی انسان از وابستگی های محیطی و اجتماعی است...(۱)

در هر حال، حرکت و سیر تاریخ به سوی عبودیت و حاکمیت ارزش ها و متعالی شدن انسان است. در غیر این صورت، حرکت تاریخ امری لغو و پوچ می نمود؛ هرچند در این حرکت، فراز و فرود ها، کاستی ها، موانع و چالش هایی وجود داشته است.

گفتنی است که در طول تاریخ انسان ها همواره در حال رشد و پیش رفت بوده اند، به ویژه حال که توسعه و پیش رفت مادی انسان بسیار فرا رفته، دانش و صنعت به اوج رسیده و تا حدودی رفاه اقتصادی و زندگی راحت و امکانات فراوان از شاخصه های مهم آن به شمار می رود. اما آیا می توان ادعا کرد که انسان از لحاظ اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی نیز پیش رفت و تکامل داشته است؟ آیا می توان چشم خود را بر انبوه مشکلات روحی، اخلاقی و اجتماعی بست و انسان قربانی صنعت و تکنولوژی را آسوده خاطر و متعالی دانست؟ آیا این پیش رفت سریع و حیرت آور علمی و صنعتی، سعادت و شادکامی را نیز به انسان ارزانی داشته و هدف واقعی او را تأمین کرده است؟ اصولاً آیا انسان تنها به دنبال تأمین سعادت دنیوی و رفاه مادی است، یا آرمان ها و خواسته های والاتری نیز دارد؟



---

۱- قیام و انقلاب مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص۳۶.

آیـا انسـان بـا ایـن همه پیش رفت در جنبه هـای مختلـف، در ابعـاد دیگر زنـدگی نیز به پیش رفت و تکامـل رسـیده است؛ در اخلاـق، دین داری، پرورش فضایـل و مکـارم انسـانی، تعـاون و هم دلی، احسـاس مسـئولیت دربـاره هم نوع، صـلح و آرامش روحی و...؟ شـهید مطهری انسـان را در مسائـل طبیعت و روابـط ساختمـانی و تشـکیلاتی اجتمـاع پیش رفته می دانـد، ولی در ارتباط با دیگر انسان ها، معنویت و اخلاق چندان پیش نرفته است.

وضـعیت زندگی بشـر در حال حاضر و عصر پیش از ظهور چنین است، در حالی که وضعیت مطلوب و مورد انتظار بشر غیر از این است و براساس سـنت و خواست الهی نیز غیر از این خواهد بود، یعنی تکامل معنوی و پیش رفت مادی، هم پا و همراه هم بوده و جـامعه آرمـانی، پویـا و پایـا در تمـامی ابعاد است. البته این وضـعیت نابهنجار و کژآلوده جوامع، امری ظاهری و فراگیر است ولی وضـعیت درونی و حقیقی بشـر حرکت به سوی اخلاـق و معنویت و طلب کمـال واقعی و مطلوب است. در هر حال، تحقق بشارت الهی و رسیدن انسان ها، به این آمال و آرزو های دیرین خود در پرتو حکومت مصلح موعود به دست می آید.

نیرو های انسان در طول تاریخ به تدریج بیشتر جنبه ایدئولوژیک پیدا می کند و انسان به تدریج از لحاظ ارزش های انسانی به مراحـل کمـال خود یعنی به مرحله انسـان ایـد ه آل و جامعه ایـد ه آل نزدیک تر می شود تا آن جا که در نهایت امر حکومت عـدالت برپـا خواهـد شـد، یعنی حکومت کامل ارزش های انسانی که در تعبیرات اسـلامی از آن به حکومت مهـدی تعبیر می شود و آن گاه از حکومت نیرو های باطل و حیوان مآبانه و خودخوا هانه و خودگرایانه اثری نخواهد ماند... .(۱)



---

۱- قیام و انقلاب مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص۴۱.

علامه طباطبایی نیز معتقد است که به حکم ضرورت، جامعه بشری در آینده پر از عدل و داد می شود و هم زیستی با صلح و صفا می گسترد و افراد انسانی غرق فضیلت و کمال می شوند. البته استقرار چنین وضعی به دست خود انسان خواهد بود و رهبر چنین جامعه ای منجی جهان بشری و به لسان روایات مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد بود.(۱)

هدف و مقصد

براساس آموزه های دینی، انسان یک هدف و مقصد بیشتر ندارد و حرکت او در جهت تحقق این هدف و رسیدن به این مقصد است. البته برای رسیدن به این هدف واحد و متعالی، اهداف فرعی و روی کرد های مختلفی وجود دارد که آموزه های دینی به آنها اشاره می کنند. از آیات قرآن به دست می آید که همه جهان هستی و از جمله انسان، به عالم بالا باز خواهند گشت و فرجام تمامی امور و پایان زندگی به سوی خداوند و از آنِ او است:

((وَإِلَی اللَّهِ عَاقِبَهُ الاِمُورِ))؛(۲)

و فرجام کار ها به سوی اوست.

((وَلِلَّهِ عَاقِبَهُ الاِمُورِ))؛(۳)

و فرجام همه کار ها از آنِ خداست.

((وَإِلَی اللّهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ))؛(۴)

و [همه] کار ها به سوی خدا بازگردانده می شود.



---

۱- شیعه در اسلام، ص۳۰۸.

۲- سوره لقمان، آیه۲۲.

۳- سوره حج، آیه۴۱.

۴- سوره آل عمران، آیه۱۰۹.

بر این اساس، عبادت و عبودیت هدفی است که قرآن برای کاروان بشری ترسیم می کند. عبادت و عبودیت، دایره ای وسیع و گسترد ه دارد، چنان که همه شئون زندگی انسان را بر زمین فرامی گیرد. این هدف در صورتی محقق می شود که خواسته ها و دستورهای خدا در سراسر گیتی اجرا و شناخت و عبادت او محقق گردد و عبودیت و معنویت به جای رذایل و کژی ها بنشیند:

((وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ))؛(۱)

و جن و انس را نیافریدیم مگر برای این که مرا عبادت کنند.

هرگز قرآن علت آفرینش انسان را بیشتر دانستن و توانستن برنشمرده تا این که وقتی انسان دانست و توانست، خلقت به هدف خود برسد، بلکه انسان آفریده شده تا خدا را بپرستد و پرستش خدا، خود هدف است. قرآن انسان را می خواهد بسازد و به او هدف و آرمان می خواهد بدهد و هدف و آرمان اسلام، تنها خداست و بس و هر چیز دیگر جنبه مقدمی دارد، نه جنبه اصالت و استقلال و هدف اصلی.(۲)

سیر و حرکت به سوی خدا و رسیدن به او، مستلزم پرورش فضایل اخلاقی، سبقت به سوی نیکی ها، اعمال صالح، پرستش و عبادت، عدالت و تقوا و... است. اینها معنا و مصداق واقعی کمال و تعالی انسان به شمار می رود و هر کدام به نوعی سعادت و خوش بختی انسان را تأمین می کند و زندگی ای آرام، متعالی، متکامل و متعادل را برای او رقم می زند. در این میان پیامبران و امامان نقطه اتصال و دعوت مردم به سوی خدا و فضایل



---

۱- سوره ذاریات، آیه۵۶.

۲- تکامل اجتماعی انسان، ص۷۶.

اخلاقی انـد و در تحقق اهداف و آرمان های والا و حقیقی، نقشـی مؤثر و بااهمیت دارند. تاکنون در طول تاریخ، این خواسـته واقعی بشر محقق نشده است، اما در آینده و در دولتی کمال گرا و اخلاق محور تحقق خواهد یافت.

مسیر و مکانیسم حرکت

قرآن، صـحنه تاریخ و زندگی بشری را عرصه پویش ها و کوشش های حق پرستان و باطل گرایان برای رسیدن به آرمان ها و اهداف خود یاد می کند. حق پرستان، در پی پیروی از حق، پرستش خدا، کسب فضایل انسانی، تحقق عدالت و سعادت واقعی انسـان هـا، ایمـان، تثبیت و گسترش خـداپرستی، دوری از زر و زور و... هسـتند، اما باطل گرایان به دنبال شـهوت رانی، ثروت اندوزی، ظلم و ستم، کفر، فسادگری و تباهی، عدالت گریزی، کسب مقام، تکبر و خودخواهی اند. در رأس حق پرستان و حق پویان، پیامبران، اولیای الهی و صالحان و در رأس باطل گرایان، شیطان، فرعون ها، شا هان و ستم گران قرار دارند.

همواره بین دو گروه و جبهه حق و باطل، نزاع و درگیری وجود دارد و در واقع تضاد و کشمکش بین آنها، محرک و مکانیسم حرکت تاریخ است. پیامبران همواره مخالفت خود را با کفر و سـتم گری فرعون ها و سردمداران زر و زور اعلام کرده و منافع نامشـروع و باطـل آنهـا را به چـالش کشـید ه انـد. دعوت اصـلی آنها به تحقق خـداپرستی و عـدالت اجتماعی بوده که با منافع سرشار و دنیوی باطل گرایان تعارض داشته است.

بیشتر باورمندان و ایمان آورندگان به رسولان الهی نیز افراد تهی دست و تحت سـتم جامعه بود ه اند که از اطاعت سردمداران کفر و باطل، سرپیچی کرده اند و به طریق حق و ظلم ستیزی گام

نهاد ه اند. همه این عوامل، باعث واکنش جبهه باطل و درگیری و نزاع همیشگی آنان با گروه حق و خداپرست بوده است.

قرآن کریم تضاد و مبارزه را در مناسبات جوامع بشری مطرح کرده است، همان گونه که از تضاد میان آدم و شیطان و تضاد در عالم طبیعت نام برده و آن را گاهی مبارزه ایمان و کفر و گاهی مبارزه حق و باطل یاد کرده است. آزادی اراده و قدرت انتخابی که خداوند به بشر داده، واقعیتی تاریخی است، چنان که بنابر آن، جمعی به سوی حق و گروهی به سوی باطل کشیده می شوند.

نیرو های حق در میدان مبارزه حق و باطل که به وسعت کل تاریخ است، همان نیرو های مؤمنی هستند که پشت سر انبیا حرکت می کنند و رهبری این مبارزه همواره با پیامبران و جانشینان آنان بوده است. در این میان، امت اسلامی آخرین و مهم ترین حلقه این سلسله به شمار می رود و مسئولیت مبارزه با باطل را در تمام جبهه ها بر عهده دارد.(۱)

از نظر قرآن مجید، جهان همواره میدان نبردی پی گیر میان گروه اهل حق و گروه اهل باطل، گروهی از تراز ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پیروان مؤمن آنان و گروهی از تراز نمرود و فرعون و جباران یهود و ابوسفیان بوده است. هر فرعون، موسایی در برابر خود داشته است: در این نبرد ها و ستیز ها، گاهی حق و گاهی باطل پیروز بوده، ولی البته این پیروزی ها و شکست ها، به سلسله عوامل اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی وابسته بوده است.

قرآن به نقش مرتجعانه ملأ و مترفین و مستکبران و نقش حق طلبانه مستضعفان تصریح می کند. با وجود این، آن جهاد پیاپی



---

۱- نک: بینش تاریخی قرآن، ص۱۰۸.

پیش برند ه را که از فجر تاریخ وجود داشته، دارای ماهیت معنوی و انسانی می داند، نه مادی و طبقاتی.(۱)

البته این تضاد به معنای دیالکتیک نیست، یعنی آن که هر چیزی ضـد خود را در درون خود بپرورد و پدیده ای از میان اضداد عبور کنـد و تحقق پـذیرد. چنین تضـادی در قرآن و احـادیث وجود نـدارد. اگر قرآن تضـاد را عامـل حرکت طبیعت و تکامل جامعه می داند، به این معناست که سراسر جهان از امور متخالف و متباین آفریده شده است و بر اثر جدال دو متضاد، جهان رو به تکامل می رود. وجود اضـداد در طبیعت و جامعه مایه تکامل و وسـیله بقا و حیات جامعه و انسان هاست، اما این تضاد نه به معنـای این است که هر چیزی ضـد خـود را پرورش می دهـد، بلکه مقصـود این است که از آمیزش مختلف هـا، متفـاوت هـا، متزاحم هـا و گونـاگون هـا، انواع مجـدد و جـامعه وزین و متکامل به وجود می آیـد:(۲) ((وَقَدْ خَلَقَکُمْ أَطْوَارًا))؛(۳) «شما را مختلف و گوناگون آفرید.»

در هر حال، پیامبران در طول تاریخ، رهبری گروه مؤمنان، صالحان، موحدان و مجاهدان و... جبهه حق را در دست داشته اند و با تمام قـدرت و توان در برابر گروه کافران، مشـرکان، منافقان و مفسدان جبهه باطل صف آرایی می کرده اند و در پی از بین بردن تصویر کریه کفر و باطل از جهان بوده اند. بر این اساس، تاریخ با سـکان داری پیامبران و جانشینان صالح آنان، به سمت حق گرایی و پیروزی بر باطـل در حرکت بوده است. در این باره آیات بسـیاری وجود دارد که به جهت گزیـده گویی، از بیان آنها پرهیز کردیم.(۴)



---

۱- قیام و انقلاب مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص۴۹-۵۰.

۲- نک: فلسفه تاریخ و نیروی محرک آن، ص۱۳۱-۱۳۳.

۳- سوره نوح ، آیه۱۴.

۴- برای مطـالعه بیشتر نک: سوره اعراف، آیه ۶۰، ۶۶ و ۸۲؛ سوره شعراء، آیه ۱۱۶؛ سوره هود، آیه ۵۴ و ۸۹؛ سوره نمل، آیه ۴۵؛ سوره انبیاء، آیه ۶۸؛ سوره زخرف، آیه ۲۶؛ سوره غافر، آیه ۲۶؛ سوره بقره، آیه ۲۵۱، سوره سبأ، آیه۳۴ و... .

پیروزی حق بر باطل

بـا توجه به آیـات و شواهـد تـاریخی گوناگون، تاریـخ را چیزی جز انعکاس درگیری پایـدار و بی امان حق و باطل نمی یابیم. رویارویی پیروان این دو از سپیـده دم تاریـخ تاکنون به طور مداوم و در میدان های گوناگون حیات جریان داشـته و پیروزی و شکست دست به دست گردیده است. البته قدرت غیبی خداوند همیشه یاور حق پرستان و مؤمنان بوده است. مقاطع بسیاری در رونـد تاریـخ پیش آمـده که حق و رهروان راهش در ضـعف و فشـار و باطـل و میـدان دارانش در تـاخت و تـاز بود ه انـد، اما سرانجـام تاریـخ طبق سـنن الهی از آنِ حق و حق طلبـان است و حـاکمیت خـط انبیـا بر تمامی قلوب و نفوس محقق می گردد. قرآن نویـد می دهـد که در مبارزه طولانی و پردامنه حق و باطل، سـرانجام حق پیروز است و اضـمحلال و انهـدام و فنای باطل حتمی است:(۱)

((وَقُلْ جَاء الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا))؛(۲)

بگو حق آمد و باطل را نابود ساخت که باطل بی تردید لایق محو و نابودی است.

((وَيُرِيدُ اللّهُ أَن يُحِقَّ الحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ* لِيحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ))؛(۳)

و خداونـد می خواهـد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کفر و کافران را قطع کنـد تا حق تثبیت شود و باطل از میان برود، هرچند مجرمان را خوش نیاید.

تضاد و کشمکش بین حق و باطل و مؤمنان و کافران از نخستین لحظات تاریخ تاکنون ادامه داشته و نزاع و ستیزه های



---

۱- نک: ظهور و سقوط جامعه ها و تمدن ها از دیدگاه قرآن، ص۴۳۷ - ۴۳۹.

۲- سوره اسراء، آیه ۸۱.

۳- سوره انفال، آیه های ۷ و ۸.

خارج از این چهارچوب، محدود و گذرا بوده و استمرار و تداومی در تاریخ نداشته است. حال نقطه پایانی این درگیری و تضاد کجا و چه وقت است؟ با توجه به وعده قرآن، نقطه پایانی این تضاد، غلبه و پیروزی ایمان و حق و نابودی کفر و باطل است، بدین صورت که حق در عصری به اوج قدرت و کمال خود می رسد و زمینه برای فتح و پیروزی آن به وجود می آید. باطل نیز به نهایت قدرت و انحطاط و فساد کشیده می شود و وقتی هر دو به نهایت خود رسیدند، حق با امداد خداوند و آگاهی و توانایی مؤمنان و صالحان بر باطل غلبه می کند و کافران و مفسدان را از میان برمی دارد و قدرت و سلطه شیطان از بین می رود. روایات آشکارا بر نابودی و هلاکت شیطان به دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره می کنند.

پیروزی نهایی نیرو های حق و صلح و عدالت، اندیشه ای قرآنی است که با قاطعیت اعلام می دارد: پیروزی نهایی با دین حق و ایمان و غلبه قطعی صالحان و متقیان، کوتاه شدن دست ظالمان و مستکبران و آینده روشن و سعادت مندانه بشر است.

نقطه اوج و متعالی این حرکت با قیام و ظهور منجی موعود (و مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از دیدگاه اسلام) تحقق می یابد و او رهبری گروه حق را به دست می گیرد و با تمام توان، به جنگ نهایی با جبهه کفر و باطل می پردازد و در تحقق وعده های حتمی الهی، پیروز می شود و تاریخ به شکوه مندترین فرجام خود می رسد.

این وعده قطعی و حتمی خداوند، تخلف نمی پذیرد و حق با تمام توان و شکوه، به پیروزی می رسد. از مجموع آیات و روایات استنباط می شود که قیام مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف آخرین حلقه از مجموعه حلقه های مبارزه حق و باطل است که از آغاز جهان برپا بوده است. مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، تحقق بخش ایده های همه انبیا و اولیا و

مردان مبارز راه حق است و به عبارتی، او حاصل تمامی مجاهدت ها و تلاش های پیامبران و ثمره قیام ها و مبارزات حق طلبان به شمار می رود.

هر فرد از این سعادت، آن گاه سهم می برد که در گروه اهل حق باشد. آیاتی که روایات بدان ها استناد کرده اند، نشان می دهد که مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف مظهر نویدی است که به اهل ایمان و عمل صالح داده شده است(۱) و مظهر پیروزی نهایی اهل ایمان به شمار می رود.(۲)

آری ظهور مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف منتی بر مستضعفان و خوار شمرده شدگان و وسیله ای برای پیشوا و مقتدا شدن آنان و مقدمه ای برای وراثت آنها و خلافت الهی بر روی زمین است.(۳) ظهور مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، وعده ای را تحقق می بخشد که خداوند متعال از قدیم ترین زمان ها در کتب آسمانی، به صالحان و متقیان داده است که زمین از آنِ آنان است و پایان تنها به متقیان تعلق دارد.(۴)

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ((وَتِلْکَ الأَیّامُ نُدَاوِلُهَا بَینَ النَّاسِ))(۵) می فرماید: «از وقت خلقت آدم تا این زمان، دولتی برای خدا و دولتی برای ابلیس بوده است. پس کجاست دولت خدا در این زمان؟ و نیست صاحب دولت خدا، مگر قائم.»(۶)



---

۱- سوره نور، آیه۵۵.

۲- قیام و انقلاب مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص۵۴.

۳- سوره قصص، آیه۵.

۴- سوره انبیاء، آیه۱۰۵؛ سوره اعراف، آیه۱۲۸.

۵- سوره آل عمران، آیه۴۰.

۶- «ما زال منذ خلق الله آدم دوله لله و دوله لإبلیس، فأین دوله الله؟ أما هو قائم واحد.» (بحار الانوار، ج۵۱، ص۵۴؛ تفسیر العیاشی، ج۱، ص۱۹۹)

امام هادی علیه السلام او را کسی می داند که وحدت کلمه ایجاد می کند و نعمت را کامل می سازد. خداوند حق را به دست او تحقق می بخشد و باطل را نابود می کند. آن گاه آیه ((بقیهاللَّه خیرٌ لکم)) را قرائت کرد و فرمود: «به خدا سوگند! بقیّه الله، اوست.»(۱)

محمد بن مسلم در روایتی گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیده است: «مقصود از آیه ((وَاللَّیلِ إِذَا یغْشَی)) چیست؟ فرمود: «شب!» اشاره به آن است که سدّ راه علی علیه السلام شد و او را فرو پوشاند. ((وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّی))، روز، اشاره به قائم ماست که وقتی خروج می کند، دولتش بر همه دولت های باطل چیرگی می یابد.(۲)

پاسخ پرسش های فلسفه تاریخ از دیدگاه قرآن را به گونه چکیده می توان چنین برشمرد:

۱. هدف و غایت تاریخ، عبادت و بندگی خدا و رسیدن به کمالات اخلاقی و انسانی است؛

۲. مکانیسم و محرک این حرکت، اراده انسان ها و تضاد و درگیری بین دو جبهه حق و باطل است که در نهایت با نابودی جبهه باطل، به پایان خواهد رسید.

۳. مسیر و منازل این حرکت، دوران های حضور پیامبران و جانشینان آنان است.



---

۱- «هو الّذی یجمع الکلم و یتمُّ النّعم و یحقّ الله به الحقّ و یزهق الباطل. و هو مهدُّیکمُ المنتظر، ثمّ قرأ: ((بقیهاللَّه خیرٌ لکم)) و قال: هو و اللَّه بقیّه اللَّه.» (یوم الخلاص، ج۲، ص۶۶۳؛ الزام الناصب، ص۵۷)

۲- «محمد بن مسلم [قال:] «سئلت أبا جعفر عن قول الله تعالی ((وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَی))، قال: اللیل فی هذا الموضع، الثانی، غشّ امیرالمؤمنین فی دولته الّتی جرت له علیه... ((وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّی))، النهار هو القائم منّا أهل البیت، إذا قام غلب دوله الباطل.» (بحار الانوار، ج۵۱، ص۴۹)

عصر هر پیامبری، بستر و مرحله ای برای گذر تاریخ به مراحل بالاتر و کامل تر از گذشته است. تاریخ در عصر ظهور، به مرحله نهایی و کامل خود خواهد رسید. این مرحله آغاز زندگی نو، پیش رفته و متکامل است و بشر در آن از رفاه، سعادت، عدالت، امنیت و معنویت برخوردار خواهد شد.

ص: ۱۶۰

## فصل سوم: چشم انداز و آینده تاریخ و سیر کمالی آن با نگاه به آیات و روایات

کانونی ترین محور نگاه و منظر انسان به مسئله تاریخ آینده و فرجام واپسین بشر، محور سیر انسان و جامعه و حرکت تکامل آن است. براساس این روی کرد، پیامبران و اوصیای شان راه نمایی و رهبری کاروان بشری را در بستر تاریخ بر عهده داشته اند. این سرحلقه های تاریخ چنین مسئولیت سترگی را به زیباترین شکل ممکن بر دوش گرفته اند و زینت رشد و هدایت انسان ها گردیده اند.

چنان که گذشت، شهید مطهری انگاره حرکت تکاملی تاریخ را در بافت و ساخت تاریخ و در سرشت و فطرت آن نهفته و خفته می داند. تاریخ بنابر بینش انسانی و فطری، مانند خود طبیعت به حکم نهاد و سرشت خود متکامل است و حرکت تکاملی آن لازمه ذات اجزای آن است. تکامل تاریخ تنها

ص: ۱۶۱

جنبه مـادی و فنی و ابزاری و چیزهـای مربوط به ساحت تمـدنی انسان را دربر نمی گیرد، بلکه فراشـمول است و تمامی شـئون فرهنگی و معنوی او را دربر می گیرد و او را به سعه وجودی خویش رهنمون می شود.

وضـعیت کنونی زندگی بشر با کژراهه تکنوپولی و امپراتوری دیوصفت تکنولوژی تنیده شده و بلای جان و روان عصر حاضر گردیـده است. امـا لایـه و پوسـته زیرین و درونی جـامعه بشـری آهنگ و نوایی دیگر دارد؛ قلب جوامع بشـری به شوق دیـدار کمال مطلوب خویش و در حال و هوای معنا و فرهنگ انسانی و فطری در انتظار است. از این رو، تمامی ملل و نحل و فرهنگ ها و اندیشه ها با ترانه های منجی گرایی و موعودگرایی دل خوش می دارند.

اسـتاد مطهری در این باره معتقد بود که در طول تاریخ گذشته و آینده، نیرو های انسان به تدریج بیشتر جنبه ایدئولوژیک پیدا می کنـد و انسان به تدریـج از لحاظ ارزش های انسانی به مراحل کمال خود یعنی انسان و جامعه اید ه آل نزدیک تر می شود تا آن جا که در نهایت، حکومت عـدالت یعنی حکومت کامل ارزش های انسانی برقرار خواهد شد؛ حکومتی که در اسـلام به «حکومت مهـدی» شـهرت دارد. آن گاه از حکومت نیرو های باطل و حیوان مآبانه و خودخوا هانه و خودگرایانه اثری نخواهد بود.

به حکم ضـرورت، آینده جهان روزی خواهد بود که جامعه بشری پر از عدل و داد می شود و افراد با صلح و صفا زندگی می کننـد و غرق فضـیلت و کمـال می شونـد. البته اسـتقرار چنین وضـعی به دست خود انسان و رهبر چنین جامعه ای، منجی جهان بشری و به لسان روایات مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد بود.

بنابر فرهنگ وحیانی و آموزه های آسمانی تمامی جهان هستی و از جمله انسان، به دیار پایدار و دیدار یار روانه خواهند شد. فرجام واپسین همه امور و پایانه زندگی ها خالق هستی و از آنِ اوست و طنین از «اویی» و به سوی «اویی» گستره هستی را فرا می گیرد: ((إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيهِ رَاجِعونَ))،(۱) ((وَ إِلَى اللّهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ))،(۲) و ((وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الاِمُورِ))،(۳) و ((وَ إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الإمُورِ)).(۴)

از این رو، عبودیت هدفی است که قرآن برای انسان بیان می کند:

((وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإنسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ))؛(۵) و جن و انس را نیافریدیم مگر برای این که مرا عبادت کنند.

مرحوم مطهری قرآن را انسان ساز یاد می کند و تنها هدف و آرمان اسلام را خدا یاد می کند و هرچیز دیگر را مقدمه برمی شمرد، نه اصیل و مستقل.(۶)

صحنه تاریخ از دیدگاه وحیانی، مصاف دو جبهه رحمانی و شیطانی است و پیوسته انسان ها از دو حال خارج نیستند: یا بنده خداوند رحمانند و یا بنده شیطان. ((أن لاَّ تَعْبُدُوا الشَّيطَانَ ... اعْبُدُونِي)).(۷)

هماره کانون نزاع و درگیری در عرصه «پرستش» بوده، هم چنان که محور و هدف اصلی آفرینش «پرستش» و عبودیت



---

۱- سوره بقره، آیه۱۵۶.

۲- سوره آل عمران، آیه۱۰۹.

۳- سوره حج، آیه۴۱.

۴- سوره لقمان، آیه۲۲.

۵- سوره ذاریات، آیه۵۶.

۶- تکامل اجتماعی انسان، ص۷۶.

۷- سوره یس، آیات ۶۰ -۶۱.

بوده است. آفریدگار، هستی و بشر را آفریده تا آنها را از معرفت و محبت خویش سرشار سازد، هم چنان که در صحیفه سجادیه آمده است:

و بعثهم فی سبیل محبته؛(۱)

و آنان را در مسیر محبت و عشق خود برانگیخت.

خداوند به وسیله انبیا، عقل و فطرت انسان، پیمان گرفته که شیطان را اطاعت و عبادت نکنند و دشمنی آشکار او را اعلام و اظهار دارند:

((أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیکُمْ یا بَنِی آدَمَ أَن لاَّ تَعْبُدُوا الشَّیطَانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِی هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ))؛(۲)

ای فرزندان آدم! مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را اطاعت نکنید که همانا او برای شما دشمنی آشکار است و تنها مرا بپرستید، که راه مستقیم همین است.

خداوند این گونه راه مستقیم و عبودیت خویش را از کژراهه و بی راهه شیطان جدا می کند و به عبودیت که همان «صراط مستقیم» است، دعوت می نماید.

بشر در انتخاب آزاد خویش از این دو راه و دو جبهه یکی را می گزیند:

((إِنَّا هَدَینَاهُ السَّبِیلَ إِمَّا شَاکِرًا وَإِمَّا کَفُورًا))؛(۳)

انسان یا همراه با کائنات هستی به تسبیح و پرستش حق رو می کند و یا از آن چشم می پوشد و پشت می کند.



---

۱- دعای اول.

۲- سوره یس، آیه ۶۰.

۳- سوره انسان، آیه۳.

انسان پس از انتخاب راه و جبهه خویش به توسعه همه جانبه و فراگیر قلمرو پرستش خود می پردازد تا آن جا که تمامی شئونات زندگی فردی و اجتماعی اش را تحت تأثیر پرستش خویش قرار می دهد. از همین رو، امام باقر علیه السلام می فرماید:

من أصغی إلی ناطق فقد عبده فإن کان النّاطِق عَن الله عزَّوجلّ فَقد عبد الله و إن کان الناطق عن ابلیس فقد عبد ابلیس؛(۱)

کسی که به سخن گویی گوش فرا دهد، او را پرستش کرده! اگر ناطق، حکم خدا را می گوید، پرستش خدا کرده و اگر از نزد شیطان سخن می گوید، پرستش شیطان کرده است.

بدین صورت، تمامی احکام و دستورهای اسلامی از توحید سرچشمه می گیرد. اسلام همه فعالیت ها و حرکت های اجتماعی بشر را در ساحت اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... در راستای تمدن سازی توحیدی و در مسیر توسعه عبودیت و تقرب می داند.

علامه طباطبایی آیاتی مانند ((وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ))،(۲) را نشان دهنده اجتماعی بودن همه شئون اسلام می داند.(۳)

ایشان مطلق و بی قیدی امرهای «اصبروا»، «صابروا»، «رابطوا» و «اتقوا» را چنین تفسیر می کند:

یکم. مصابره عبارت است از این که جمعیتی به اتفاق یک دیگر اذیت ها را تحمل کنند و هریک صبر خود را به صبر دیگری تکیه



---

۱- وسائل الشیعه، ج۱۸، باب ۱۰، ص ۹۱، روایت نهم.

۲- سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

۳- المیزان، ج۴، ص۱۹۹.

دهد و در نتیجه برکاتی که در صفت صبر هست، تأثیر صبر بیشتر گردد.

دوم. مرابطه از نظر معنا اعم از مصابره است؛ چون مصابره عبارت بود از وصل کردن نیروی مقاومت افراد جامعه در برابر شداید و مرابطه عبارت است از همین وصل کردن نیرو ها، اما نه تنها نیروی مقاومت در برابر شداید، بلکه همه نیرو ها و کار ها، در جمیع شئون زندگی دینی؛ چه در حال شدت و چه در حال رخاء و خوشی.

جامعه با وجود مرابطه به سعادت حقیقی دنیا و آخرت خود می رسد و بی وجود مرابطه، تنها بعضی از سعادت تأمین می شود که بعضی از سعادت، سعادت حقیقی نیست. از این رو، در پی جمله: «إصبروا و صابروا و رابطوا» فرموده است: «و اتقوا الله لعلّکم تفلحون» که البته منظور از این فلاح هم فلاح تام حقیقی است.(۱)

براساس آموزه های مطرح در اندیشه مهدویت تاریخ در ادامه روند رو به تکامل خود به جایی می رسد که سعادتی فراگیر جامعه بشری را فرا می گیرد. این انگاره از جایگاه فلسفه تاریخ اسلامی به روشنی قابل تبیین است.

امام سجاد علیه السلام درباره سعادت فراگیر، همگانی و اجتماعی می فرماید:

و زدهم بصیره فی حقّی، و معرفه بِفَضلی حتّی یسعَدوا بی و أسعد بهم، آمین یا ربّ العالمین؛(۲)

و خداوندا به گروه اجتماعی همسایگان، بصیرت در حوزه حق من و معرفت در حوزه فضل من بیفزا تا



---

۱- المیزان، ج۴، ص۱۴۳-۱۴۴.

۲- صحیفه سجادیه، دعای ۲۶.

این که آنان به وسیله من به سعادت دست یابند و من هم به وسیله آنان.

امام سجاد علیه السلام از منظر جامعه شناختی به دو محور اساسی از سرمایه اجتماعی اشاره فرمود ه اند که اگر جوامع بشری به آن توجه جدی بنمایند به قدرت هم پوشانی و سنرژیک اجتماعی دست می یازند و به خیر کثیر و مبارکی نایل می گردند. و آن دو عبارتند از:

یکم. بصیرت اجتماعی مردم در ساحت حق یک دیگر که در این صورت، در واقع با تیزبینی در حوزه حق و حقوق هم دیگر، جایگاه متقابل هم را به رسمیت می شناسند. این خود نشان از شعور اجتماعی و فراست و بینش و تیزبینی افراد جامعه بوده و حکایت از بلوغ و رشد اجتماعی می نماید. بدین سان با این فطانت و لطافت در فهم و اندیشه شأن و جایگاه خود را در چتر حمایتی و سایبان امن می نشانند و کرامت انسانی خویش را تأمین می کنند.

دوم. معرفت اجتماعی در ساحت فضل یک دیگر که بعد از به رسمیت شناختن تیزبینانه جایگاه خود به گونه حراست مستقیم و غیرمستقیم، به شناخت و معرفت از توان مندی و کارآمدی متقابل از هم دیگر نیازمند خواهیم بود تا براساس نیاز فطری استخدام و تسخیر افراد اجتماع، به قدرت هم پوشان و سنرژیک اجتماعی دست یابیم. آن گاه هیچ یک از توان ها احتکار و یا هرز و تلف نمی گردند و مسیر تکامل اجتماعی با شتاب راه وار می ماند.

از همین رو علامه طباطبایی درباره انسان و اجتماع، انسان را در میان تمامی جان داران موجودی می داند که باید اجتماعی زندگی کند. فطرت تمام انسان ها این معنا را درک می کند و تا آن جا هم که تاریخ نشان داده، هرجا بشر بوده اجتماعی زندگی می کرده است.

ص: ۱۶۷

قرآن کریم هم با بهترین بیان در آیاتی بسیار از این حقیقت خبر داده است:

((یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاکُم مِّن ذَکَرٍ وَأُنثَی وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا))؛(۱)

ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شعبه شعبه و قبیله قبیله تان کردیم تا یک دیگر را بشناسید.

((نَحْنُ قَسَمْنَا بَیْنَهُمْ مَّعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِیتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِیا))؛(۲)

ماییم که معیشتشان را در بینشان (در زندگی دنیا) تقسیم کردیم و بعضی را به درجاتی مافوق بعضی دیگر قرار دادیم تا بعضی بعضی دیگر را مسخر خود کنند.

((بَعْضُکُم مِّن بَعْضٍ))؛(۳)

شما همه از یک دیگرید.

این همه و آیات دیگر(۴) حکایت از بافت و ساخت اجتماعی می نمایند. سرمایه هایی اجتماعی در همین بافت برای انسان نهفته که اگر بتواند در معرض نسیم آن قرار بگیرد، می تواند جامعه بالنده و پیش رو متکاملی را جهت سعادت خویش بیافریند.

از همین رو، علامه طباطبایی درباره رشد و تکامل نیافتگی اجتماعی انسان از روز آغاز پیدایش، به مانند دیگر خواص روحی انسان و آن چه مربوط به اوست، اعتقاد دارد که اجتماع نمو و تکامل مادی و معنوی نپذیرفته تا اجتماعی شدن انسان هم مانند



---

۱- سوره حجرات، آیه۱۳.

۲- سوره زخرف، آیه۳۲.

۳- سوره آل عمران، آیه۱۹۵.

۴- المیزان، ج۴، ص۱۴۴- ۱۴۵.

دیگر امور روحی و ادراکی اش دوش به دوش تکامل پذیرد، هرچه کمالات مادی و معنوی بیشتر شود، اجتماع نیز سامان بیشتری به خود می گیرد و بی گمان، این ویژگی انسان مانند سایر ویژگی هایش که به گونه ای با نیروی علم و اراده او ارتباط دارند، به تدریج به سوی کمال ره می پیماید.(۱)

بنابر قرآن کریم، اولین باری که بشر متوجه منافع اجتماع شد و به طور تفصیل (و نه ناخودآگاه) به مصالح آن پی برد و در پی حفظ آن برآمد، زمانی بود که پیغمبری برای اولین بار در میان بشر مبعوث شد و آنان را راه نمود. به بیانی، بشر به وسیله مقام نبوت متوجه مصالح و منافع زندگی اجتماعی گردید. آیات زیر بر این مطلب دلالت دارند:

((وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلاَّ أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُواْ))؛(۲)

انسان ها در آغاز، همه یک امت بودند، بعد ها اختلاف کردند.

((كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُواْ))؛(۳)

مردم همه یک امت بودند، سپس خدای تعالی انبیا را مبعوث فرمود و کتاب به حق را با آنان نازل فرمود تا بین مردم در آن چه در آن اختلاف می کنند، داوری کند.

بنابر این دو آیه، انسان در قدیم ترین عهدش امتی واحده و ساده و بی اختلاف بوده، سپس (به دلیل غریزه استخدام) اختلاف در بین افرادش پیدا شد و اختلاف هم به مشاجره و نزاع انجامید.



---

۱- المیزان، ج۴، ص۱۴۵.

۲- سوره یونس، آیه۱۹.

۳- سوره بقره، آیه۲۱۳.

لذا خدای تعالی انبیا را برانگیخت و با آنان کتاب فرستاد تا به وسیله آن کتاب اختلاف ها را برطرف کنند و دوباره به وحدت اجتماعی شان برگردانند و این وحدت را به وسیله قوانینی که تشریع فرموده، حفظ کنند.(۱)

شناسایی عنصری که در اجتماع بشر وحدت بخش و انسجام آفرین است، بسیار اهمیت دارد. علامه بنابر آیه ((شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ))؛(۲) «برای شما مسلمانان از مسائل اصولی دین همان را تشریع کرده که به نوح توصیه اش کرده بود و آن چه به تو وحی کردیم و ابراهیم و موسی و عیسی را به رعایت آن سفارش نمودیم این بود که دین را اقامه کنید، و در دین متفرق نشوید.» تنها راه رفع اختلاف از بین مردم و اتحاد کلمه در میان آنان را دعوت به اقامه دین و اتحاد در دین واحد می داند. پس تنها دین ضامن اجتماع صالح مردم است.

دعوت مستقل و صریح به اجتماع تنها از مقام نبوت آغاز شده که در قالب دین به بشر پیش نهاد کرد ه اند. قرآن و تاریخ بر این نکته تصریح می کنند: ((إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ)).(۳)

امت به معنای جماعتی است که مقصد واحدی آنها را جمع کرده باشد. چنان که سیاق آیه گواهی می دهد، خطاب آن عمومی است که تمامی افراد مکلف بشر را دربر می گیرد. مراد از امت در این جا نوع انسان است. نوع برای خود وحدتی دارد و همه



---

۱- المیزان، ص۱۴۷.

۲- سوره شوری، آیه۱۳.

۳- سوره انبیاء، آیه۹۲. و مشابه این آیه با اندکی تفاوت در سوره مؤمنون، آیه۵۲ «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ »آمده است.

انسان ها در آن نوع واحدند و اگر اسم اشاره «هذه» را مؤنث آورده، به مناسبت تأنیث خبر «إنّ» (امت) است.

جمله «اُمّه واحده» به دلیل خطاب (فاعبدون) اشاره نموده است؛ زیرا وقتی نوع امت، هدف و مقصود انسان واحد باشد، دیگر ممکن نیست غیر ربی واحد ارباب دیگری داشته باشد؛ چون ربوبیت و الوهیت منصب تشریفی و قراردادی نیست تا انسان به اختیار خود هرکه و هرچه را برای خود خواست رب قرار دهد، بلکه ربوبیت و الوهیت به معنای مبدأیت تکوین و تدبیر است و چون همه انسان ها از اولین و آخرینشان یک نوع و یک موجودند و نظامی هم که به منظور تدبیر امورش در امر او جریان دارد، نظامی واحد و متصل و مربوط است که بعضی اجزاء را به بعضی دیگر متصل می سازد، قهراً این نوع واحد و نظام واحد را جز مالک و مدبری واحد به وجود نیاورده است. از این رو، اختلاف انسان ها در امر ربوبیت نادرست است و آنان در عبادت نمی توانند راهی جز راه دیگری بپیمایند. پس انسان نوع واحد است و باید خدای واحد داشته باشد.(۱)

علامه به تفسیر آیه ((وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ))؛(۲) نیز می پردازد. مردم امر واحد و همان دین توحید را نیز رها می کنند، با وجود آن که امری واحد بوده، آن را پاره پاره نمودند و میان خود تقسیمش کردند؛ هر طایفه ای قسمتی را گرفتند و دیگری را ر ها کردند و از این رو، با همه اختلافات طوایف، یادکرد این موضوع خود نوعی سرزنش و مذمت مردم به دلیل اختلافشان در دین و نافرمانی خدا در پرستش معبود یگانه است.



---

۱- المیزان، ج۱۷، ص۴۵۵.

۲- سوره انبیاء، آیه۹۳.

تاریخ پیوسته معرکه درگیری پرستش خدای رحمان و شیطان بوده است و محور جبهه رحمان، انبیا و اوصیای الهی بود ه اند و محور جبهه شیطان ابلیس و سپاه او. پیوسته هریک از این دو جبهه درصدد توسعه قلمرو پرستش در تمامی ابعاد زندگی فردی و اجتماعی و در گستره ساحت های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بود ه اند. از همین رو، جنگ و درگیری بین آنان درمی گیرد.

علامه طباطبایی جمله «كلّ إلينا راجعون» را نشان از نادیده نگرفتن اختلاف مردم در امر دین می داند که همگی به سوی خدا باز می گردند و بر طبق اختلافی که در امر دین کرده اند، سزا می بینند. این نکته به تفصیل آیه: ((فَمَن يعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ)) (۱) نیز روشن می شود.

این آیه حال اختلاف کنندگان را از نظر جزای اخروی تفضیل می دهد. آیه ای دیگر به منزله بیان و تفصیل جزای دنیایی ایشان می فرماید: ((وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ)).(۲)

بشر به رغم دعوت شدن به دینی واحد، آن را قطعه قطعه نمودند، در آن اختلاف کردند و مجازاتشان هم مختلف شد. با وجود این، در آخرت آنهایی که ایمان آوردند، سعیشان مشکور و عملشان مکتوب گردید و در دنیا زمین را به وراثت مالک خواهند شد، بر خلاف دیگران.

بشر این گونه با حکومت صالحان بر زمین به امت واحد دست می یابد. ولی این امت واحد ویژگی ای دارد که همانند امت واحد



---

۱- سوره انبیاء، آیه۹۴.

۲- سوره انبیاء، آیه۱۰۵.

اولیه بشر نیست؛ اوج شکوفایی و کمال در عقول انسان ها. تاریخ بشر صحنه چالش های پرتلاطم حق و باطل و حق پرستان و شیطان پرستان بوده و در این مسیر، حرکت تاریخ با درگیری ها و پیچیدگی ها روبه رو بوده است و هریک از طرفین با اراده آزاد خویش نقش آفرید ه اند.

از این رو، کلمه «بلاغ» در آیه بعد: ((إِنَّ فِی هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِینَ))(۱) به معنای کافی بودن است و نیز به معنای چیزی است که آدمی به وسیله آن به آرزوی خویش می رسد و نیز به معنای خود بلوغ است. به هرحال، معنای آیه از میان این سه معنای روشن است. کلمه «هذا» به معارفی اشاره دارد که در سوره بیان شده، یعنی آن چه در این سوره بیان کردیم که ربّ عالم واحد است و غیر او ربی نیست و واجب است که از طریق نبوت پرستش شود تا به این وسیله آماده روز حساب گردند و این که جزای مؤمنان چنین و چنان و جزای کافران چنین و چنان است؛ البته در صورتی که به آن عمل کنند، به آرزوی خویش می رسند.

گویا این آیه می خواهد بفرماید که در این سوره و از جمله در آیه ((وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ)) پیام کافی و مکفی وجود دارد. این پیام مکفی شما را به بلوغ لازم می رساند و شما با آن بلوغ به آرزوی دیرینه و تاریخی خویش یعنی وراثت بر زمین و تشکیل حکومت صالحان و ایجاد امت واحد بشری می توانید دست یازید.

فرآیند سه گانه: پیام مکفی، بلوغ حاصل از پیام، و دست یابی به آرمان و آرزوی خویش از طریق بلوغ و رشد به دست آمده، همه به گروه و قوم عابد و به عبودیت رسیده، اختصاص خواهد



---

۱- سوره انبیاء، آیه۱۰۶.

داشت، یعنی سخن از قوم و گروه است و روی کرد جمع و اجتماعی دارد (اولاً) و سخن از ویژگی عبودیت این گروه دارد (ثانیاً).

از این رو، تنها «قوم عابدین» که در قله رفیع رشد و کمال خود یعنی عبودیت الهی بار یافته اند و آن را هدف اصلی و اصیل خویش به آغوش کشید ه اند، با گام های سه گانه یاد شده، کاروان تاریخ بشری را فراسوی امت واحد و حکومت صالحان می توانند روانه سازند.

گستره مبارزه حق پرستی و شیطان پرستی به وسعت تمام تاریخ، به گونه ای است که تمامی مؤمنان و پیروان انبیا و اوصیا را با تمامی کافران و پیروان ابلیس به چالش خوانده و در طول تاریخ به جریان خود ادامه داده است تا این که به آخرین حلقه درگیری کفر و ایمان یعنی امت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم و نظام کفر و جبهه باطل بار یافته است.

«از نظر قرآن مجید، از آغاز جهان همواره نبردی پی گیر میان گروه اهل حق و گروه اهل باطل، میان گروهی از تراز ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پیروان مؤمن آنها و گروهی از تراز نمرود و فرعون و جباران یهود و ابوسفیان و امثالهم برپا بوده است. هر فرعون، موسایی در برابر خود داشته است: «لکلّ فرعون موسی.»(۱)

در این نبرد ها و ستیز ها، گاهی حق و گاهی باطل پیروز بود، ولی البته این پیروزی ها و شکست ها، با نگاه به سلسله عوامل اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی متفاوت بوده است.(۲) قرآن به نقش



---

۱- قیام و انقلاب مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص۵۴.

۲- قیام و انقلاب مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص۵۵.

به اصطلاح مرتجعانه «ملأ» و «مترفین» و «متکبرین» و نقش حق طلبانه «مستضعفین» تصریح کرده است. با وجود آن که از نظر قرآن، آن جهاد مستمر پیش برنده ای که از فجر تاریخ وجود داشته و دارد، ماهیت معنوی و انسانی دارد، نه مادی و طبقاتی.(۱)

این گونه جامعه و تاریخ بشری به حرکت و سیر تکاملی خویش ادامه داده است و رو به جلو می رود تا در نقطه عطف تاریخ و توسعه و گسترش عبودیت الهی در گستره هستی استقرار یابد. هم چنان که قرآن می فرماید: ((مَّا لَكُمْ لاَ تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا* وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا)) (۲) کلمه «وقار» در مورد خدای تعالی به معنای ثبوت و استقرار او در ربوبیت است که قهراً مستلزم الوهیت و معبودیت هم هست. مجمع البیان نیز «وقار» را به عظمت معنا کرده است.(۳)

حجت آیه این است که چه چیز شما را وادار کرد به این که ربوبیت خدای تعالی و به تبع آن الوهیت و معبودیت او را نفی کردید و از وقار او مأیوس شدید، با این که خود می دانید او شما و این عالم را که در آن زندگی می کنید، چنان خلق فرموده که هرگز از این نظام که در آن جاری است، منفک نمی شود. تدبیر عالم نیز که انسان ها آن را به ارباب نسبت می دهند جز همین تطورات پدید آمده در اجزا نیست. تدبیر عبارت از همین تطورات و نظام جاری در عالم است که آن نیز به خود خدا مستند می شود. پس تدبیر عالم همان خلقت عالم است و خالق بودن خدا یعنی این که او مالک و مدبر عالم باشد، پس رب عالم نیز خود اوست و جز او هیچ ربی نیست. پس باید تنها او را معبود و اله گرفت.(۴)



---

۱- المیزان، ص۵۷.

۲- سوره نوح، آیه های ۱۳ و ۱۴.

۳- المیزان، ص۴۶.

۴- المیزان، ص۴۷.

جمله «و قـد خلقکم أطواراً» نیز حال از فاعل فعل «ترجون» است. کلمه «اطوار» جمع «طور» به معنای حـد و حالت هرچیز است. حاصل معنای جمله این است که شما برای خدا امید وقار و ثبات در ربوبیت ندارید، در حالی که او خود شما را خلق کرد و به اطوار و احوال گونـاگون خلق کرد که هر طوری طور دیگر را به دنبـال دارد؛ یـک فرد از شـما را نخست از خاک آفریـد، آن گاه نطفه، سپس علقه و در مرحله چهارم مضـغه و در مرحله پنجم جنین و در مرحله شـشم طفل و آن گاه جوان و سپس سال خورده و در آخر پیر آفریـد. این درباره فرد فرد شـما بود. جمع شـما را هم مختلف آفریـد؛ هم از نظر نر و مادگی و هم از نظر رنـگ، قیـافه، نیرومنـدی، ضـعف و غیرذلـک. آیا این چیزی به جز تـدبیر است؟ پس مـدبر امور شـما خود اوست، پس او رب شماست.(۱)

بر همین اسـاس، دست تـدبیر الهی جوامع، تاریـخ و جهـان را براسـاس اراده و مشـیت خویش به اطوار و مراحـل و در اطوار و مراحـل گونه گونه می گردانـد و رهنمون می شود و کـاروان تاریـخ بشـر را از آدم تـا خـاتم با اطوار و ادواری که آفریـده، به جریـان انـداخته و آن را بـا دوره های شـرایع پیامبران اولوالعزم از حضـرت نوح، ابراهیم، موسـی، عیسـی علیهم السـلام و پیامبر عظیم الشأن اسـلام محمد مصـطفی صـلی الله علیه و آله و سـلم به اوج و شـکوفایی رسانید و بشـر از دوران طفولیت و کودکی تاریخی خویش گذر کرده و فراسوی آگاهی تاریخی و رشد و بلوغ تاریخی خود، گام به گام و طوربه طور و مرحله به مرحله و دوربه دور، ادوار و اطوار صـعب العبور و کـدح حرکت انسـان را به سوی لقـای پروردگـار به نمـایش می گـذارد. ((یـا أَیُّهَا الإنسَانُ إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحًا



---

۱- المیزان، ص۴۸.

فَمُلَاقِيهِ))؛(۱) خیل عظیم انسان در سیر تاریخی خود از معبر و گردنه های کدح و پرمشقت رو به سوی ملاقات رب در حال حرکت است. خداوند بنابر شأن ربوبیتش سیر تکامل تاریخی را تدبیر می کند؛ «الی ربّک ...».

آفریدگار به گذر زمان و تاریخ قسم یاد می کند که: ((وَالْعَصْرِ* إِنَّ الإنسَانَ لَفِي خُسْرٍ)).(۲) قسم به دوره ها و گذر زمان که انسان در یک جریان از دست رفتن و خودباختگی قرار دارد. این انذار و اعلام خطر ازدست رفتگی و خودباختگی انسان، انذار و اعلامی تاریخی است. کسانی از این انذار در امانند؛ آنان که به مبدأ و معاد و به آغاز و فرجام خویش ایمان آورده اند.

ایمان باید با عمل و رفتار صالح پیوندی یابد و نظام رفتاری را باورمند و عاشقانه شکل دهد. در این نظام رفتاری همواره دو شاخص نظام مند تعامل اجتماعی دارد: سفارش متقابل به حق و صبر.

ایمان و عمل در قلمرو روابط اجتماعی در قالب تعامل متقابل اجتماعی در دو شکل تجلی می کند تا پیوسته دو عنصر «حق» که حریم آن شناخته و پاس داری شود و با «صبر» که مقاومت بر محور حق و خارج نگشتن از سپهر است، آن را همراه باشند. بدین سان انسان تاریخی در دوره های تاریخی خویش از خسر می رهد و در بوستان رشد می خلد.

انسان تاریخی (انّ الانسان) است که با ایمان و عمل صالح، توصیه به حق و صبر می تواند نظام کارآمد و اثربخش نظارت اجتماعی خویش را رقم زند و کاروان بشری را در مسیر «إلی



---

۱- سوره انشقاق، آیه۶.

۲- سوره عصر، آیات ۱ و ۲.

ربّک کدحاً...» به راه بیاندازد و با امداد گرفتن از شئون ربوبیت او گردنه های پر از سنگلاخ مصاف کفر و ایمان را گذر کند.

گستره ربوبیت الهی به گونه ای است که هردو جبهه ایمان و کفر را با «امداد» خویش پوشش می دهد؛ ((کُلاًّ نُّمِدُّ هَؤُلاء وَهَؤُلاء مِنْ عَطَاء رَبِّکَ وَمَا کَانَ عَطَاء رَبِّکَ مَحْظُورًا)) (۱) عطا و بخشش خداوند متعال هردو گروه را امداد می رساند و در سپهر ربوبیت اوست که این عطا و بخشش از آن دو گروه منع نمی شود و شئون ربوبیت حضرت حق پیوسته در مناسبات دو گروه حضور دارد و امور را تدبیر می نماید و او بر همه آنها محیط است؛ ((إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُّحِیطٌ))(۲)

و او با تسلط و احاطه، روند تاریخی را در مجموع به سمت حرکت تکاملی رقم می زند و تدبیر می نماید. با امداد جبهه ایمان، از جمله امداد در سه محور «پیام مکفی، بلوغ با آن پیام و دست یابی به آرمان و آرزو ها به وسیله آن بلوغ» انسان تاریخی را بر آن می دارد که به «قیام تاریخی» خویش نایل شود؛ ((لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ))(۳) تا بدین وسیله به امت واحد دست یابد که کمال مطلوب فطری و تاریخی اش است. ((کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً))(۴)

خداوند سرحلقه های تاریخ بشر را که انبیا هستند، پیوسته ارسال فرمود تا همراه با «بینات»، «کتاب» و «میزان»(۵) انسان تاریخی به «بلاغ» و «فرآیند پیام مکفی، بلوغ و وسیله دست یابی آرمان» راه یابد و به «قیام تاریخی» خود برسد. انسان باید با ورزیدگی های ذهنی، قلبی و رفتار خود در گذار مشقت بار و کدح



---

۱- سوره اسراء، آیه ۱۷.

۲- سوره فصلت، آیه۵۴.

۳- سوره حدید، آیه۲۵.

۴- سوره بقره، آیه۲۱۳. «وَ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» (سوره انبیاء، آیه۹۲)

۵- سوره حدید، آیه۲۵.

اطوار و ادوار تاریخی اش، با پای خود و روی پای خود بایستد و قیام تاریخی را رقم زند: ((إِنَّ اللّهَ لاَ یغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّی یغَیِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ)).(۱) انسان تاریخی وقتی به فرآیند سه گانه بلاغ دست یافت و به قوم و گروهی تحول گرا تبدیل شد و تغییر و تحول درونی و اساسی را با گذار از اومانیسم و خودپرستی به اطاعت و خداپرستی تغییر داد، به «قیام تاریخی» می تواند دست بزند و روی پای خویش می تواند ایستد و قسط و عدالت فراگیر را می تواند به پا دارد و به امت واحدی که به اوج کمال و عبودیت دست یافته، نایل شود.

سنّت های الهی در تدبیر تاریخ

سنت های الهی بشر را در روند تکاملی اش همراهی می کنند و هرچه که بشر به پیش می رود سنت ها در دو حوزه حق و باطل عینیت و نمود بیشتر و روشن تری می یابند. براساس آیات و روایات و هم براساس تحلیل فلسفی از تاریخ غایت این سنن جایی جز آرمان شهر مهدوی نیست.

خداوند متعال براساس هدایت عمومی خود، مکر و کید می کند و نقشه می کشد. کید متین که دو شاخص «استدراج» و «املاء» دارد، گام به گام و مرحله به مرحله امور را به پیش می راند و کافران و منافقان و فاسقان را اخذ می کند و با مهلتی که به آنان می دهد، فرصتی برای بروز تمامی بطون و درونشان می آفریند.

خداوند با وجود کید متین، با قوت و اقتدار و همراه با شاخص «استدراج و املاء»(۲) کافران و منافقان را مغرورانه به او هام و خیالات خام خویش فرو می برد. از این رو، اینان کسانی هستند که



---

۱- سوره رعد، آیه۱۱.

۲- سوره اعراف، آیه۸۳.

تلاش و سعیشان در زندگی دنیا هدر رفته و گم شده و با این حال می پندارند که کار نیک انجام داده اند؛ ((الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَهُمْ یحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یحْسِنُونَ صُنْعًا)).(۱) هم چنین قرآن می فرماید:

((أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ یعْمَلُونَ السَّیئَاتِ أَن یسْبِقُونَا سَاء مَا یحْكُمُونَ))(۲) آنان غافل از آن هستند که در تحت کید متین و مکر جامع او به سر می برند؛ ((فَلِلّه المكرُ جَميعاً)) از همین رو او بهترین مکر کننده است ((وَاللّهُ خَيرُ الْمَاكِرِينَ)) (۳) و تمامی مکر ها در پوشش ربوبیت او تبدیل می شوند؛ ((ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيئَهِ الْحَسَنَهَ)).(۴) در این صورت مکر آنان هدف و کارکرد دیگری می یابد و به اهل آن نشانه می رود؛ ((وَلاَ يحِيقُ الْمَكْرُ السَّيئُ إِلاَّ بِأَهْلِهِ)).(۵)

آنان این گونه به قدری خام و خالی از شعور می شوند که نمی فهمند به خود مکر می کنند و خویش را هدف گرفته اند؛ ((وَمَا يمْكُرُونَ إِلاَّ بِأَنفُسِهِمْ وَمَا يشْعُرُونَ)) و بدین سان، کید متین با قوت و اشتداد و مکر جامع و فراگیری هماره با دو شاخصه «استدراج» و «املاء» اهل کفر و نفاق و فسق را به خودزنی می کشاند و نشان می گیرد و فرآیند «محق» و خروج تدریجی آنان را از صحنه به نمایش می گذارد و انحلال اراده های منفی در اراده های مثبت را تدبیر می کند و با طلوع حق، ز هاق و غروب باطل به چشم ها می نشینند.

آفریدگار هستی با کید متین و مکر جامع، جوامع و تاریخ بشری را تدبیر می کند و می گرداند و با «مداوله ایام» همراه با دو شاخص «استدراج» و «املاء» به هدایت عمومی و تربیت تاریخی



---

۱- سوره کهف، آیه۱۰۴.

۲- سوره عنکبوت، آیه۴.

۳- سوره آل عمران، آیه۵۴.

۴- سوره اعراف، آیه۹۵.

۵- سوره فاطر، آیه۴۳.

خویش جان می بخشد و این گونه قوه و استعداد آدمی به ظهور می رسد و معلوم می شود و گواه و شاهد اعمال و رفتار خویش می گردد و مؤمن واقعی شناخته می شود.

آن گاه که به خلوص و طهارت از ناخالصی ها دست می یابد (لیمحص)؛ فرآیند «جاء الحق» شکل می گیرد و زمینه های «محق» باطل را هموار می سازد، یعنی با فرآیند «لیعلم الله الذین آمنوا ... ، و یتّخذ منکم شهداء ... و لیمحص الله الذین آمنوا»؛ مداوله ایام آمدن حق را رقم می زند و زمینه های ز هاق و محق باطل را فراهم می سازد و نسل کفر و نفاق را برمی چیند.

خداوند به منظور هدایت عمومی و تربیت و تدبیر بشر، مداوله ایام را این گونه شکل می دهد. از همین رو، کید متین و مکر جامع او برای امتحان و آزمون آدمیان به جریان می افتد. هم چنان که علامه طباطبایی می فرماید: «چون اگر امتحان در کار نیاید، سنتی که خداوند در سوق دادن تمامی انواع موجودات به سوی سعادتشان دارد و در خصوص انسان، جریان پیدا نمی کند، آن هم در این عالم که عالم کون و فساد است و هر سیر و تکاملی در آن محکوم است به این که به تدریج صورت بگیرد.»(۱)

خداوند متعال برای رسانیدن تمامی موجودات و انسان به این تکامل تدریجی، سنت امداد خود را به کار می بندد و هردو جبهه ایمان و کفر را مدد می رساند تا آن جا که به قول علامه طباطبایی «خداوند نه تنها اهل سعادت را در رسیدن به سعادت کمک می کند، بلکه اهل شقاوت را نیز در رسیدن به کمال شقاوتشان مدد می نماید،(۲) هم چنان که ((کُلاًّ نُّمِدُّ هَؤُلاء وَهَؤُلاء مِنْ عَطَاء رَبِّکَ وَمَا



---

۱- المیزان، ج۷، ص۴۴۳ - ۴۴۴.
۲- المیزان، ج۷، ص۴۴۴.

كَانَ عَطَاء رَبِّكَ مَحْظُورًا)) (۱) و ((... مِنْ عَطَاء رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاء رَبِّكَ مَحْظُورًا)) حکایت از آن دارد که امداد هردو گروه از شئون ربوبیت الهی است که تدبیر تمامی موجودات و از جمله جوامع بشری و تاریخ را عهده دارد.

خداوند متعال سنت امداد خویش را در آیه ای دیگر این گونه به تصویر می کشد:

((فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ فَتَحْنَا عَلَيهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُواْ بِمَا أُوتُواْ أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ))؛(۲)

هنگامی که آن چه را به آنها یادآوری شده بود، فراموش کردند، در های همه چیز (از نعمت ها) را به روی آنها گشودیم تا (کاملاً) خوش حال شدند (و دل به آن بستند) ناگهان آنها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم)، در این هنگام همگی مأیوس شدند.

((فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ))؛(۳)

(به این ترتیب) دنباله (زندگی) جمعیتی که ستم کرده بودند، قطع شد و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است.

خداوند با امداد خویش و گشودن در های نعمت خود به سوی کفار، آنان را به دام «استدراج» و «املاء» می کشد و کید متین و مکر جامع را اعمال می کند تا آنان به اوج شقاوت که به اختیارشان برگزیده اند، نایل شوند. بدین سان بزم فرح و سرور آنان را به ابلاس و شدت اندوه و غصه تبدیل می کند.



---

۱- «همه را چه آن گروه و چه این گروه از عطای پروردگارت کمک می دهیم که عطای پروردگار تو منع شدنی نیست.» (سوره اسراء، آیه ۲۰)

۲- سوره انعام، آیه۴۴.

۳- سوره انعام، آیه۴۵.

خداوند گروه ستم کاران را به نابودی و هلاکت می رساند و نسل آنان را ریشه کن می نماید. کلمه «ربّ العالمین» حکایت از این دارد که نابودی و هلاکت ستم کاران از شئون ربوبیت و تدبیر و تربیت عمومی خداوند است. از این رو، تمامی حمد و سپاس او را سزد «و الحمدالله ربّ العالمین». و این گونه، اراده های منفی کافران به محاق می رود و نسل آنها ریشه کن شده و برچیده می شود.

ادوار جوامع بشری و تاریخ به مانند ادوار کودکی، جوانی و پیری انسان نشان می دهد که بشر از خفتگی به شکفتگی تاریخی رشد و نمو می کند. در واقع می توان گفت که گذار تاریخ و حرکت جوامع بشری، بستر و ظرف رشد و شکوفایی استعداد های نهفته و توان فطری انسان است. از این رو، انسان ماهیت تاریخی دارد و آمده است که در بستر و گستره تاریخ به رشد فطری خویش دست یابد و پاسخ بگوید. انسان تاریخی موجودی با قابلیت «نمو» است که رو به جلو و کمال حرکت می کند و فرآیند شکوفایی و نمو او با گذار از معبر تاریخی و جوامع بشری در قالب کودکی، جوانی و پیری تحقق و عینیت می یابد. به همین جهت، انبیا که سرحلقه های حرکت تاریخ هستند، پیوسته انبیای سلف را تصدیق و به انبیای خلف و آینده دعوت می نموده اند و یک جریان پیوسته و متصل را با هویت توحیدی نشان می داده اند. موضوع و مخاطب این جریان، فطرت آدمی بوده که در سیر تاریخی اش باید به کمال خویش دست یابد؛ «و لیثیروا لهم دفائن العقول.»

پیوسته خداوند متعال انبیا و رسل را به سراغ مردم فرستاده تا دفائن عقول و گنجینه های نهفته در عقول و فطرت آنان را زیرورو کنند و رشد و شکوفایی آنها را سامان دهی نمایند.

ص: ۱۸۳

بلندای رشد فطرت به قامت تاریخ است و در کلاس سیر تاریخی است که قد می کشد و نمو می کند و انبیایی که معلمان بشری هستند، آنان را مرحله به مرحله سیر می دهند و به پیش می برند. باور و ایمان به این سیر تاریخی فطری توحیدی، بر مؤمنان واجب است:

((قُولُواْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ وَيعْقُوبَ وَالأسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ))؛(۱)

بگویید ایمان آوردیم به خداوند و آن چه بر ما نازل شده و آن چه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگانش نازل شده و آن چه به موسی و عیسی داده شد و به آن چه پیامبران دیگر از جانب پروردگارشان داده شدند. ما میان هیچ یک از آنها فرق نگذاریم و سر به فرمان اوییم.

خداوند متعال براساس هدایت عمومی خود که از آیه ((قال رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى))(۲) استفاده می شود، موجودات از جمله انسان را آفریده و با تربیت و تدبیر خویش آنان را فراسوی کمال متناسبشان هدایت و رهنمون می شود. در این جا سخن از توصیف و تعریف «ربوبیت» هرچیزی است که به آن «شیء» اطلاق می گردد. خداوند هر شیئی را که لباس خلقت و وجود به تن می پوشد، پیوسته در سایه ربوبیت و تدبیرش هدایت و رهنمون می گردد.



---

۱- سوره بقره، آیه۱۳۶.

۲- سوره طه، آیه ۵۰.

این هـدایت عمومی و ربوبیت و تـدبیر الهی همگان را امداد می کند تا به اوج فعلیت و به ظهور رسانیدن اسـتعداد های درونی خویش برسـند. انسان ها با حسن و یا سوء انتخاب خود به سـمت اعلی یا اسـفل، به فوز و یا خوض، به ایمان و یا کفر نشان می گیرند و می خلند.

از همین رو «مهـدویت» به مثـابه تحقق فلسـفه خلقت، چشم انـداز، برنامه و تلاش حرکت جوامع بشـری و تاریـخ را با گـذار از معبد و ادوار سه گانه انسان نشان می دهد، هم چنان که استاد مطهری می فرمود:

شمـا می بینیـد یک فرد سه دوره کلی دارد: ۱. دوره کودکی که دوره بـازی و افکـار کودکانه است؛ ۲. دوره جوانی که دوره خشم و شهوت است؛ ۳. دوره عاقله مردی و پیری که دوره پختگی و استفاده از تجربیات، دوره دور بودن از احساسات و دوره حکومت عقل است. اجتماع بشری هم همین طور است.

اجتمـاع بشـری سه دوره را بایـد طی کنـد: یـک دوره، دوره اساطیر و افسانه ها و به تعبیر قرآن دوره جاهلیت است؛ دوره دوم، دوره علـم است، ولی علم و جـوانی، یعنی دوره حکـومت خشم و شـهوت. به راسـتی عصـر مـا بر چه محـوری می گردد؟ اگر انسان، دقیق حساب کند، می بیند محور گردش زمان ما یا خشم است و یا شـهوت. عصـر ما بیش از هرچیزی عصـر بمب است (یعنی خشم) و عصـر مینی ژوب است (یعنی شـهوت). آیـا دور ه ای نخواهـد آمـد که آن دوره، حکومت، نه حکومت اساطیر باشد و نه حکومت خشم و شهوت و بمب و مینی ژوب؟ دور ه ای که واقعاً در آن دوره، معرفت و عدالت و صلح و انسانیت و معنویت حکومت کند؟ چگونه می شود که چنین دور ه ای نیاید؟ مگر می شود که

خداونـد این عالم را خلق کرده باشـد و بشـر را به عنوان اشـرف مخلوقات آفریده باشد، بعد بشـر به دوره بلوغ خودش نرسـیده یک مرتبه تمام بشر را زیرورو کند؟(۱)

انتظار جریان پیوستهٔ تاریخ

روز ظهـور، یـک روی داد تصـادفی و غیرمنتظره و یـا یـک تقـدیر کـور و بـدون برنـامه قبلی نیسـت، بلکه نـتیجه طـبیعی اراده پروردگار در برنامه کلی خویش است که پیامبران در زمینه سازی آن مشارکت کرده و به خاطر آن، ادیان الهی را تبلیغ نموده و در راهش فداکاری و جان فشانی کرد ه اند.

از این رو، می توان گفت انتظار جریان پیوسـته تاریـخ است، هم چنان که آمـده است: «السـلام علیک أیّها المقدّم المأمول؛(۲) سلام بر آرمان پیوسـته بشـر.» آرمانی که پیشـینیان تا پسـینیان تاریخ، آن را پیوسته سرلوحه تمامی خواسته های آرمانی خویش پنداشـته انـد. از همین رو، مـا به یک نمونه از توجهات انبیای الهی به نقطه آرمانی و آرزوی ایشان در خصوص حضـرت لوط علیه السلام اشاره می کنیم:

((وَلَمَّا جَاءتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يوْمٌ عَصِيبٌ))؛

و هنگامی که رسولان ما به سراغ لوط آمدند از آمدنشان ناراحت شد و قلبش پریشان گشت و گفت امروز روز سختی است!

((وَجَاءهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيهِ وَمِن قَبْلُ كَانُواْ يعْمَلُونَ السَّيئَاتِ قَالَ يا قَوْمِ هَؤُلاء بَنَاتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُواْ اللّهَ وَلاَ تُخْزُونِ فِی ضَيفِی أَلَيسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ))؛



---

۱- سیری در سیره ائمه اطهار، ص۲۹۸-۲۹۹.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت آل یس.

و قومش به سرعت به سراغ او آمدند – و قبلاً کار های بد انجام می دادند – گفت ای قوم من! اینها دختران منند، برای شما پاکیزه ترند (با آنها ازدواج کنید و از اعمال شنیع صرف نظر نمایید) از خدا بترسید و مرا در مورد میهمان هایم رسوا مسازید، آیا در میان شما یک مرد رشید وجود ندارد؟!

((قَالُواْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِی بَنَاتِکَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّکَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِیدُ))؛

گفتند تو که می دانی ما حق (و میلی) در دختران تو نداریم و خوب می دانی ما چه می خواهیم؟!

((قَالَ لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ))؛(۱)

گفت (افسوس) ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود (آن گاه می دانستم با شما ددمنشان چه کنم؟!)

بنابر نقل روایات و تفاسیر اسلامی، حضرت لوط در آن هنگام در مزرعه خود مشغول به کار بود. عده ای از جوانان زیباروی را دید که به سمت او می آیند و می خواهند که مهمان او باشند. وی در شرایط سختی قرار گرفت؛ زیرا از طرفی منش و علاقه او به پذیرایی از مهمان و از سوی دیگر توجه او به این واقعیت که حضور این جوانان زیبا، در شهری که گرفتار فرهنگ زشت و انحرافات جنسی است، موجب مشکلات خواهد شد، او را سخت در تنگنا و فشار قرار داد.

امواج این مسائل و دغدغه ها فکر و ذهن او را با مشکلی جان کاه درگیر نمود و با خود گفت که امروز روز سخت و وحشت ناکی است.



---

۱- سوره هود، آیه های ۷۷-۸۰.

با توجه به بزرگواری و بزرگ منشی آن پیامبر خدا، راهی جز این نداشت که میزبان آنان باشد و از آنها پذیرایی کند.

«همسر لوط که زن بی ایمانی بود و به این قوم آلوده و گنه کار کمک می کرد، از آمدن جوانان زیبا آگاه شد و برفراز بام رفت و آتش روشن نمود. گروهی از این قوم منحرف را آگاه ساخت که طعمه چربی به دام افتاده!»(۱)

آن گاه قرآن می فرماید: ((وَجَاءهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيهِ))؛ «قوم لوط با سرعت شدید و با حرص و ولع برای دست یابی به مقصد شوم خود به سوی لوط آمدند.» «یهرعون» از ماده «اهراع» و به معنای سوق دادن و راندن با شدت است و از وسعت و عمق انحراف آنان حکایت می کند؛ انحرافی که در بدنه اجتماعی آنان ریشه دوانده و در فرهنگ عمومی ایشان جایگاه یافته است و به منزله نمودی از نماد های «جهل ورزی» در فرهنگ نامه این قوم نفوذ کرده است. این قوم سیه رو و ننگ بار، «از قبل اعمال زشت و بدی انجام می دادند»، ((وَمِن قَبْلُ كَانُواْ يعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ)). از این رو، «جهل ورزی» آنان سابقه دیرینه داشته و تاکنون ادامه یافته است. این نشان می دهد که فرهنگ ها جریان پیوسته اند و به زمان محدود نیستند و فرهنگ سازان با آراستگی و یا آلودگی تاریخ، سروکار دارند. از این رو، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم در خصوص سزای کسی که سنتی بیافریند، فرموده اند:

من سنَّ سنَّه حسنه عمِلَ بها من بعده کان له أجره و مثل اُجورِهم من غیر أن ینقص من اُجورهم شیئاً، و من سنّ سنّه سَیّئه فعمل بها بعده کان علیه وزرُه و مثلُ أوزارهم من غیر أن ینقُص من أوزارهم شیئاً؛(۲)



---

۱- المیزان، ج ۱۰، ص ۳۶۲.

۲- میزان الحکمه، ص ۲۵۹۸.

هرکه سنت نیکویی بگزارد که پس از مرگش بدان عمل شود، هم اجر خودش را دارد و هم به اندازه اجر کسانی که به آن عمل می کنند، بی آن که از اجر ایشان چیزی کم شود و هرکه سنت ناپسندی بنهد و پس از مرگش بدان رفتار شود، گنه کار است و به اندازه گنا هان کسانی که به آن سنت عمل می کنند نیز برایش باشد، بی آن که از گناه آنان چیزی کم شود.

حضرت لوط در چنین فضای سنگین و فشار روحی جان کاهی به آنها گفت من حتی حاضرم دختران خودم را به عقد شما درآورم، اینها برای شما پاکیزه ترند و از خدا بترسید، آبروی مرا نبرید و با قصد سوء در مورد میهمانانم مرا رسوا مسازید! آیا در میان شما یک انسان رشید و عاقل و شایسته وجود ندارد که شما را از این اعمال ننگین و بی شرمانه باز دارد؟

قوم لوط با توجه به این که می توانند از راه مشروع و انسانی به خواسته های طبیعی خود دست بیابند، اصرار بر «جهل ورزی» می نمایند. از همین رو، در جواب لوط پیامبر، بی شرمانه پاسخ گفتند: «تو خود به خوبی می دانی که ما را در دختران تو حقی نیست و خوب می دانی ما چه می خواهیم!»

جالب این که دستگاه فکری آلوده قوم لوط، در این جا به تولید مفاهیم دست یازیده و تعریفی از حق و باطل ارائه می دهند. آنان با جسارت و جدیت، تأکید و پافشاری (قالو لقد علمت ... ) اعلام می کنند که تو به خوبی می دانی که «... مالنا فی بناتک من حقّ؛ ما را در دختران تو حقی نیست.» و ما بر خود بهره مشروع با دختران را «حق» نمی دانیم و باطل می انگاریم. ما در مرام خود به مفاهیم «حق» و «باطل» پای بندیم و مرز های آن را نیز خودمان تعیین و تعریف می نماییم.

«و إنّک لتعلم ما نرید؛ و تو مسلماً می دانی ما چه چیز می خواهیم؟» ما براساس اراده و خواسته های نفسانی خویش به تولید مفاهیم اقدام می کنیم.

این داستان بشر نابالغ و ناکامی است، که حتی در حوزه غرایز جنسی به بلوغ خود دست نیافته و تصویر و تفسیر شنیع و زشتی از خود ارائه می دهد و با این ذهنیت و زاویه دید است که تئوری پردازی هم چون فروید و دیگران با سطح بسیار نازل و پستی به انسان نگاه می کند و مفهوم می سازد و بی کرانه های وجودی انسان را تا گستره جاودانگی او نمی بیند و آدمی را هم چون چارپایان در مزرعه هفتادساله مهار می کند.

آن پیامبر ارجمند و بزرگوار خود را در چنین فضایی در محاصره یافت و برآشفت و فریاد زد که «ای کاش قوه و قدرتی در خود داشتم یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود - آن گاه می دانستم با شما ددمنشان چه کنم...»؛ ((قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ)).

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیات فوق فرمود: منظور از «قوه» همان «قائم» و منظور از «و رکن شدید» ۳۱۳ نفر یاران آن حضرت است.(۱) این تفسیر در واقع حکایت از آن دارد که پاک سازی از این آلودگی توسعه یافته و امثال آن در زندگی بشری نیازمند به حضرت «قائم» و «رکن شدید و ۳۱۳» مهدی یاوران است.

انبیا این گونه پیوسته نگاه به جلو و آینده آرمانی بشر داشته اند و مقاطع و مراحل مختلف تاریخ را فراسوی آن مدیریت می کرده اند. «و إنّ الانبیا دعاهُ و هداهُ رشدکُم؛(۲) و پیامبران دعوت گران و



---

۱- تفسیر البر هان، ج۲، ص۲۲۸.

۲- المزار الکبیر، ص۵۶۷؛ بحار الانوار، ج۹۴، ص۳۶؛ مصباح الزائر، ص ۴۳۰.

هدایت گران به سوی رشددهی های شما و تربیت دادنتان هستند.» انبیا کاروان بشر را به آستان مکتب رهنمون شد ه اند و آنان را مرحله به مرحله آماده پذیرایی رشد و تربیت خاندان عصمت و طهارت کرد ه اند.

این گونه مهدی امت ها و جامع تمام کلمات وحی، ولی و رهبر انسان عصر ظهور است، «السلام علی مهدیّ الاُمم و جامع الکلم.»(۱) این عصاره عصر است ((وَالْعَصْرِ)) (۲) که وارث انبیاء الهی است؛ «السلام علی وارث الأنبیاء.»(۳)

انسان عصر ظهور وعده الهی را خواهد دید که به امت ها درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف داده شده بودند.

خداوند عقاید مختلف را به وجود او جمع می کند و مردم روی زمین را از تفرقه و پراکندگی می ر هاند و زمین را پر از عدل و داد می گرداند و همه قوای عالم از او تمکین می کنند و وعده خدا پیرامون عزت ایمان آورندگان به وقوع می پیوندد؛ «السلام علی المهدیّ الذی وعد الله عزّوجلّ به الاُمم، أن یجمع به الکلم، و یلمَّ به الشّعث، و یملأ به الأرض قسطاً و عدلاً و یمکّن له و ینجز به وعد المؤمنین.»(۴)

این نعمت بزرگ و بی بدیل ثمره و نتیجه «انتظار» تاریخی است و انسان عصر ظهور بر گرد سفره این انتظار تاریخی نشسته اند و انتظار، جریان پیوسته تاریخ است.

انسان عصر ظهور وقتی که با انبیا هم جهت و هم داستان می شود، به آستانه ظهور نایل می شود و این همان بلوغ جوامع



---

۱- مفاتیح الجنان، دعای حضرت صاحب الامر.

۲- سوره عصر، آیه۱.

۳- المیزان، ج ۱۰، ص۳۶۲.

۴- المیزان، ج ۱۰، ص۳۶۲.

بشری است که برای آن زحمات بسیاری کشید ه اند؛ زیرا انتظار آماد گی انسان هاست. با وجود این انتظار و آمادگی، «قابلیت» لازم برای بشر به وجود می آید تا تصویر عصر ظهور را به آسمان چشمان خویش بنشانند و به قول شهید مطهری، ماهیت قیام حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، از قبیل حوادثی نیست که تنها جنبه انفجار دارد، بلکه ماهیت قیام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از نوع دیگر است؛ انفجاری نیست بلکه مانند میوه در صراط تکامل است.

... میوه یک موقعی دارد که باید برسد، یعنی سیر تکاملی خودش را طی کند و برسد به مرحله ای که باید چیده شود. مسئله ظهور حضرت حجت بیش از آن که شباهت داشته باشد به انفجار یک دمل، شباهت دارد به رسیدن یک میوه، یعنی اگر ایشان تاکنون ظهور نکرد ه اند، نه فقط به خاطر این است که گناه کم شده است، بلکه هم چنین هنوز دنیا به آن مرحله از «قابلیت» نرسیده است و لهذا شما در روایات شیعه زیاد می بینید که هر وقت آن اقلیت ۳۱۳ نفر پیدا شد، امام ظهور می کند. هنوز همان اقلیت ۳۱۳ نفر - یا کمتر یا بیشتر - وجود ندارد، یعنی زمان باید آن قدر جلو برود که از یک نظر هر اندازه فاسد بشود، از نظر دیگر آنهایی که می خواهند حکومت را تشکیل بدهند و به تبع و در زیر لوای ایشان زمام دار جهان بشوند، پدید آیند. هنوز چنین مردان لایقی در دنیا به وجود نیامد ه اند.(۱)

انتظار، فرهنگ رشد و نمو و آماده باش بودن و آمادگی انسان تاریخی است که به یک قابلیت از بلوغ اجتماعی دست می یابد که یک پارچگی امت جهانی و حکومت جهانی را در مسیر توحید و عبودیت خواستار می شود. از همین رو گل واژه «انتظار» در



---

۱- سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، ص۲۹۵.

آموزه های دینی و در زبان روایی ما درخشش و فروغ ویژ ه ای یافته است. از آن جمله امام جواد علیه السلام می فرمایند:

أفضل أعمال شیعتنا إنتظار الفرج من عرف هذا الأمر فقد فُرّج عنه بِانتظاره؛(۱)

برترین عمل شیعیان، انتظار فرج است. هرکس این امر را بداند و آن را بشناسد، خداوند با همین انتظار برای آنها فرج عطا می فرماید.

همین مضمون از امام صادق، امام رضا و امام هادی علیهم السلام در روایات دیگر نیز روایت شده است. از این روایات به دست می آید که فرهنگ انتظار ملاک و معیار فرج و گشایش است (فقد فرّج عنه بانتظاره). و در حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «أفضل العباده إنتظار الفرج؛(۲) برترین عبادت ها انتظار فرج است.»

پس مردم عصر ظهور با آرمان های انبیا هم جهت هستند و از مهم ترین و کانونی ترین محور هم داستانی و هم جهتی ایشان مسئله «انتظار فرج» است؛ این که گستره جهانی با استخلاف مستضعفان، با تمکن و اقتدار دین مورد رضایت خدا و در اوج امنیت و بدون هیچ گونه ترسی، به بارگاه عبودیت الهی بار یابند و جهانی بدون شرک را به نظاره بنشینند.(۳)

انبیای الهی مردم را در هر دوره به آمادگی و سطحی بالاتر از «قابلیت» اجتماعی و بلوغ اجتماعی ارتقا داد ه اند تا به افق فرج نزدیک شوند. این اقدام تاریخی انبیا براساس فلسفه بزرگ جهانی و فلسفه انتظار فرج نظام یافته است؛ زیرا حرکت انبیا در



---

۱- الزام الناصب، ص۶۸؛ بحار الانوار، ج۵۲، ص ۱۱۰؛ الغیبه (نعمانی)، ص ۱۸۰.
۲- بحار الانوار، ج۵۲، ص۲۵.
۳- سوره نور، آیه۵۵.

چهارچوب هدایت عمومی الهی و برنامه کلی پروردگار متعال رقم خورده و هر حرکتی با توجه به هدف و غایت آن معنا و تفسیر می شود و غایت حرکت انبیا براساس برنامه کلی و هدایت ذات ربوبی، فلسفه فرج و گستره عینیت بخشی عبودیت در جهان بشریت است.

پس از آن که انبیا رشد و نمو مردم را به حدی رسانیدند و آنان را آماده ساختند و سمت وسوی این رشد و نمو هم بار یافتن انسان به آستان پاکان هستی بود (إنَّ الانبیاء دُعاه و هُداه رُشدِکم)،(۱) کاروان رشد و شکوفایی بشر به فراسوی غایت هدایت عمومی و برنامه کلی الهی شتاب گرفت.



---

۱- المزار الکبیر، ص۵۶۷؛ بحار الانوار، ج۹۴، ص۳۶؛ مصباح الزائر، ص ۴۳۰.

## فصل چهارم: مهندسی بلوغ اجتماعی – تاریخی بشر و زمینه سازی ظهور

اگر برآیند تحلیل های موجود در فلسفه تاریخ اسلامی و نیز آموزه های برآمده از آیات و روایات گویای این مطلب باشد که آینده تاریخ و تحولات بشری بسته به نحوه عمل کرد جامعه انسانی و افراد آن است بحث زمینه سازی برای ظهور آینده ای روشن برای بشر به صورت جدی مطرح می شود. چراکه تحلیل ها و آموزه های فوق الذکر بد یا خوب بودن آینده را نه جبری بلکه در دست خود بشر می داند.

زمینه سازی ظهور موعود نیز در راستای تحلیل فوق قابل بررسی است. بنابراین در این فصل به بررسی تئوری های زمینه سازی ظهور از زاویه فلسفه تاریخ و سنن تاریخی برآمده از آیات و روایات می پردازیم:

عن ابی الحسن علیه السلام:

ص: ۱۹۵

الشیعهُ تُرَبّی بِالأمانیِّ منذُ مِأئَتی سَنَه؛(۱)

شیعه دویست سال است که در سایه آرمان ها پرورده و تربیت می شود.

بی تردید آرمان ها قدرت شگرفی در عرصه زندگی انسان دارند؛ چراکه استعداد های آدمی را می پرورند و او را تربیت می کنند. آرمان بلند ظهور مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف که تحقق آن براساس سنن الهی ربط مستقیم به تحولات جامعه بشری دارد نیز از این امر استثنا نیست. بنابراین آنان که با نگاه فلسفه تاریخی و از مجرای سنن الهی به تاریخ می نگرند باید زمینه های آن را پیدا کرده و برای زمینه سازی این آرمان بلند تلاش کنند.

پیوسته شیعه در کوه سار آرمان های بلند، به جریان رشد و بالندگی و پرورش خود، ادامه داده است. این گونه بار مسئولیت را در گردنه های سخت تاریخی بر دوش کشیده و از حرکت باز نایستاده و همیشه به این آرمان ها دل گرم بوده است. «فَعلِّلنا بِالامانیّ.»(۲)

تربیت و آمادگی شیعه براساس آرمان ها، جریان پیوسته تاریخ است. با همین جریان، روند رشد و شکوفایی شیعه و بلوغ اجتماعی او به ظهور می رسد و این آرمان ها را به دغدغه عمومی جوامع بشری سرایت می دهد و همگان را به آستانه بلوغ اجتماعی و بلندای آرمان های خویش فرا می خواند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إنّما هلک الناس من استعجالهم لهذا الأمر. إنَّ الله لایعجل لعجله العباد، إنَّ لهذا الأمر غایه ینتهی إلیها، فلو قد بلغو ها لم یستقدموا ساعهً و لم یستأخروا؛(۳)

ص: ۱۹۶

---

۱- الکافی، ج۲، ص۱۹۲، روایت ششم.
۲- الکافی، ج۲، ص۱۹۲، روایت ششم.
۳- الکافی، ج۲، ص۱۹۴، روایت هفتم.

مردم به دلیل شتابشان برای این امر هلاک گشتند. همانا خدا برای شتاب بندگان، شتاب نمی کند. برای این امر پایانی است که باید به آن برسد و اگر مردم به آن پایان رسیدند، ساعتی پیش و پس نیفتند.

بنابراین، تا بندگان خدا و مردم به این غایت نرسند و شیعه براساس آرمان های خود تربیت نشود، بلوغ اجتماعی رقم نمی خورد، یعنی براساس آن تربیت آرمانی است که جامعهٔ شیعی، به بلندای قامت آرمانشان و به «هذا الامر» که همان تحقق حکومت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و فرج مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، دست می یابند و افزون بر این، نه تنها در سطح جامعه شیعی بدان افق بلند دل مشغول می شوند، بلکه آن را در سطح جوامع بشری با تلاش خود به چالش می کشند و به دغدغه و گفتمان مسلط زمانه تبدیل می نمایند.

ممکن است مردم بدون آمادگی و قابلیت لازم خواستار «هذا الامر» و فرج آل محمد باشند، ولی این خواسته عجولانه غیر از هلاکت برای آنان چیزی دیگر نخواهد بود. آفریدگار حکیم با عجله و شتاب بندگان، شتاب و عجله ای نمی نماید؛ زیرا برای این امر، پایانی است که باید به آن برسد و تا این غایت و پایان شکل نگیرد و سر نیاید، توقع و درخواست تحقق «هذا الامر» جز عجله و شتاب و در نتیجه هلاکت نخواهد بود.

در نهایت حضرت می فرمایند که «فلو قد بلغو ها» پس اگر واقعاً به این غایت، بلوغ لازم را بیابند و حقیقتاً به آن برسند، در واقع به بلوغ اجتماعی راه یافته اند و به آستانه غایت «هذا الامر» نایل شد ه اند. در این صورت، «لم یستقدموا ساعةً و لم یستأخروا»، تحقق «هذا الامر» به اندک لحظه ای، پیش و پس نیاید؛ چراکه «دیو چو بیرون رود فرشته درآید» و تا دیو جهل بشری و دیو خامی و

نابالغی آدمی بیرون نشود؛ فرشته نجات بشری در نیاید. و تا بلوغ «خواستن» در انسان شکل نگیرد و «هذا الامر» را نخواهد، قطعاً این امر نشاید. گفتنی این که خود بندگان باید به این غایت برسند و بلوغ اجتماعی بیابند و این شرط تحقق «هذا الامر» را فراهم سازند.

تا این شرط محقق نشود، مشروط هم تحقق نمی یابد؛ لطف و عنایت هستی آفرین، هستی را پر کرده است و از ناحیه فاعل منع و بخلی در کار نیست؛ مشکل در خود قابل است. آن چه چاره می سازد و گره می گشاید، قابلیت قابل است و بندگان را قابلیت باید تا که با این بلوغ اجتماعی به آستانه مشروط بار یابند. باید توجه نمود که:

حاملی محمول گرداند تو را

قابلی مقبول گرداند تو را(۱)

قابل این گفت ها شو گوش وار

تا که از زر سازمت من گوش وار(۲)

از همین رو، باید به صورت مسئله عنایت جدی بنماییم و محل نزاع را به خوبی دریابیم و بدانیم که کانونی ترین و پایه ای ترین مسئله در عصر غیبت، موضوع بلوغ اجتماعی و قابلیت یافتن بندگان خدا و عموم مردم است. وقتی چنین التفات و توجهی یافتیم، به حل مسئله و راه کار آن خواهیم پرداخت و به دست می آوریم که چگونه می توان سامانه های بلوغ اجتماعی را سامان داد و به مهندسی اجتماعی و مهم ترین محور زمینه سازی ظهور پرداخت.



---

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول.

۲- مثنوی معنوی، دفتر اول.

شاخص های بلوغ اجتماعی

مهندسی بلوغ اجتماعی به شناخت شاخص های آن نیازمند خواهد بود تا براساس آنها بتوانیم ساختار نظام مند مهندسی اجتماعی خود را استوار سازیم. از این رو، به شاخص های سه گانه زیر اشاره می نماییم: رغبت اجتماعی به دولت کریمه: (إنّا نرغب إلیک فی دوله کریمه)؛ شکایت اجتماعی از وضعیت موجود: (إنّا نشکو إلیک فقد نبیّنا و غیبه ولیّنا) و استعانت اجتماعی: (و أعنّا علی ذلک بفتح منک تعجّله).(۱)

رغبت اجتماعی

مدیریت میل جوامع بشری، از جمله محور های کلیدی استراتژیست های استکباری است، تا آن جا که پس از تغییر میل و ذائقه پیشین آنها بر آنند که میل متناسب با اهداف خویش را برای ایشان تعریف، تعیین و جانشین نمایند. این مشق را از استاد و راهنمایشان شیطان گرفته اند، هم چنان که قرآن می فرماید:

((وَکَذَلِکَ جَعَلْنَا لِکُلِّ نِبِی عَدُوًّا شَیاطِینَ الإِنسِ وَالْجِنِّ یوحِی بَعْضُهُمْ إِلَی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاء رَبُّکَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا یفْتَرُونَ * وَلِتَصْغَی إِلَیهِ أَفْئِدَهُ الَّذِینَ لاَ یؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ وَلِیرْضَوْهُ وَلِیقْتَرِفُواْ مَا هُم مُّقْتَرِفُونَ))؛(۲)

و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن گماشتیم که برای فریب، بر یک دیگر سخنان فریبنده القا می کنند و اگر پروردگار تو می خواست، چنین نمی کردند. پس ایشان را با افترایی که می بندند ر ها کن. و [نتیجهٔ این وسوسه ها] برای این است که



---

۱- مفاتیح الجنان، دعای افتتاح.

۲- سوره انعام، آیه۱۱۱-۱۱۲.

قلوب کسانی که به آخرت ایمان ندارنـد به آن گفتار [باطل] مایل شود و به آن دل خوش دارنـد و آن چه را درصدد ارتکاب آن هستند، مرتکب شوند.

آنها می خواهند قلوب کسانی را که ریشه در ایمان و باور به ادامه و اسـتمرار خود ندارند و عشق به آخرت در وجودشان موج نمی زنـد، به وسوسه های زودگـذر خود متمایل نماینـد و در واقع قلوب آدمی در کشاکش دو مبدأ میل قرار گرفته است: میل به ادامه و استمرار خویش و آخرت و دیگر میل به وسوسه های محدود در هفتاد سال عمر انسان در دنیا.

انبیا و اوصیا و اولیای الهی، میل به اسـتمرار و شـیاطین انس و جن، میل به وسوسه های محدود مدیریت و سـرپرستی می کنند. پیوسـته شـیاطین بر آن هسـتند که از طریق شـنیدن و به همراه دل سپردن به آن، مخـاطب را موافق و متمایـل به خود سازنـد. از همین رو، اگر کسـی به سـخن دیگری با نظر همراهی و موافقت گوش کند، به آن «صغو» و «إصغاء» می گویند. مقوله «اصغاء» نرم افزار و مغزافزار مباحث ارتباطات و رسانه ها و تبلیغات است. از همین رو امام جواد علیه السلام فرمود ه اند:

من أصغی إلی ناطقٍ فقد عبده فإن کان الناطق عن الله فقد عبد الله و إن کان الناطق ینطق عن لسان إبلیس فقد عبد إبلیس؛(۱)

کسـی که گوش جان به سـخنان گوینـد ه ای بسـپارد، در واقع او را بنـدگی و اطاعت کرده است و حال اگر از جانب خـداوند سخن گوید و مطالب الهی بر زبان راند، همانا خداوند را بندگی کرده و اگر از زبان ابلیس

ص: ۲۰۰

---

۱- سوره انعام، آیه۱۱۲.

اشراب و سرشار شود و سخن گوی او گردد، به درستی که او را بندگی و اطاعت کرده است.

بنابراین، آدمی پس از «اصغاء» به مراحل بعدی که همان «ارضاء» و «اقتراف و ارتکاب» است، تن خواهد داد. همان گونه که در آیهٔ مورد بحث خواندیم:

((وَلِتَصْغَى إِلَيهِ أَفْئِدَهُ الَّذِينَ لاَ يؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ وَلِيرْضَوْهُ وَلِيقْتَرِفُواْ مَا هُم مُّقْتَرِفُونَ))؛

و این گونه فرآیند اصغاء، ارضاء و اقتراب با هم پیوسته و یک پارچه شکل می گیرند، عمل می کنند، و از هم نمی گسلند، در قلوب انسان ها چنگ می اندازند و آنها را درگیر می سازند و در نهایت به رفتار و اطاعت تبدیل می گردانند.

قرآن می فرماید:

((وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آياتِ اللّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعُدُواْ مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِّثْلُهُمْ إِنَّ اللّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا))؛(۱)

و خداوند [این حکم را] در قرآن بر شما نازل کرده که هرگاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می کنند، با آنها ننشینید تا به سخنان دیگری بپردازند، وگرنه شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می کند.

از هم نشینی و مجالست کسانی نهی می کند که آیات خدا را انکار و استهزا می نمایند؛ ((فَلاَ تَقْعُدُواْ مَعَهُمْ)) و در ادامه می فرماید:



---

۱- سوره نساء، آیه ۱۴۰ و سوره انعام، آیه ۶۸، با اندکی تفاوت.

((حَتَّى يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيرِهِ))، اگر هم نشینی و مجالست ننمایید آنان به سخنان دیگری خواهند پرداخت. این آیه به خوبی می نماید که اصرار و ادامه در کفرگویی و استهزای ایشان تابع نشستن شما در مجالس و دل سپردن به سخنان آنان است. همین نشستن ها و گوش جان سپردنها، شما را مثل و همانند آنان می سازد؛ ((إِنَّكُمْ إِذًا مِّثْلُهُمْ)) و در ردیف نفاق و کفر می نشاند: ((إِنَّ اللّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا)).

در طول تاریخ بستر جهل آدمی میدان تاخت وتاز شیاطین بوده و او را در ایستگاه خودمحوری و خودپرستی بازیچه خویش ساخته و از بهره ها و هدایت های آسمانی محروم کرده است. از همین رو، نوعاً به مدل های حکومت آسمانی و الهی از طریق انبیا و اوصیا تن نداده و به بافته های اومانیستی خودپرستانه سر سپرده است. بدین سان مبدأ میل انسان ها با فرآیند اصغاء، ارضاء و اقتراف رقم خورده و مدیریت و سرپرستی شده، به گونه ای که از تنگ ترین و دیکتاتوری ترین الگو های حکومتی مدیریتی تا گشاده ترین و لیبرالی ترین الگو های حکومتی و مدیریتی را تجربه نموده و محک زده است و این انسان چموش و خسته آماده می شود تا از این پس گوش جان خود را از ناطق ابلیسی بر هاند، و به ناطق الهی بسپارد و مبدأ میل خویش را با آسمانیان بیآغازد و از زمینیان و خودمحوران به خدامحوران و از خودپرستان به خداپرستان بپیوندد. همان گونه که امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: «دنیا پس از چموشی ها و روگردانی های خود به ما رو می کند، همانند مهربانی ماده شتر ناسازگار بر فرزند خویش.»(۱)

ص: ۲۰۲

---

۱- نهج البلاغه، حکمت۲۰۹.

از این رو، به دولت کریمه و شاخص های آن می اندیشد و دل می سپارد و رغبت و شوق به آن را فریاد می زند و حضور امام مهربان و شفیق را حس می کند و با پا های خسته و رنجور خویش ندای او را لبیک می گوید و آماده می گردد. این سرآغاز بلوغ اوست که از جلوه های لطف او حکایت می کند؛ چراکه:

رغبت ما از تقاضای تو است

جذبه حق است هرجا ره رو است(۱)

شکایت اجتماعی

اللهم انا شکوا الیک فقد نبینا صلواتک علیه و آله و غیبه و لینا و کثره عدوّنا، و قله عددنا، و شده الفتن بنا، و تظاهرَ الزّمان علینا؛(۲)

خداوندا ما به درگاه تو شکایت می کنیم از فقدان پیامبرمان – که درودهای تو بر او و خاندان او باد – و از غیبت ولیّ و سرپرستمان. و بسیاری دشمن ما و کمی عدد ما و فتنه های سخت بر ما و غلبه زمان و روزگار بر ما.

آری، دومین شاخص جامعه بالغ و جامعه در حال انتظار؛ شکایت اجتماعی است به درگاه خداوند از این که رهبر و سرپرست آنها در حال غیبت است.

و این شکایت از سه جهت است:

الف) کثرهٔ عدوّنا و قلّهٔ عودنا؛ زیادی دشمنان ما و کمی دوستان ما.

ب) شدّهٔ الفتَن بنا؛ دشواری و سختی فتنه های تودرتو بر علیه ما.



---

۱- مثنوی معنوی، دفتر پنجم.

۲- صحیفه سجادیه، دعای۸.

ج) تظاهر الزمان علینا؛ غلبه دوران و زمان بر ما.

دوران غیبت همراه با کثرت و زیادی دشمن و اندکی دوست شکل گرفت و ادامه یافت و این زایش فتنه ها و شدت آن را در پی خواهد داشت. و در نتیجه زمان و زمانه را بر علیه ما رقم خواهد زد.

امام سجاد علیه السلام در خصوص فرآیند «شیطان، زمان و سلطان» بیان بلندی دارند:

نَعوذ بک ... و أن یَستَحوذ علینا الشَّیطان أو ینکبنا الزَّمان أو یَتهضَّمنا السلطان؛(۱)

به تو پناه می بریم ... از چیرگی شیطان بر وجودمان، یا واژگون شدن زمان و از این که روزگار ما را به سختی دراندازد و یا این که سلطان بر ما جور و ستم روا دارد و تحت ستم سلطان قرار بگیریم. این سیر و روند چیرگی شیطان و سپس واژگونی زمان و سپس استیلا و تسلط سلطان است.

و در فرازی دیگر می فرماید:

و اکفنا حدّ نوائب الزَّمان، و شرّ مصاید الشَّیطان، و مراره صوله السُّلطان؛(۲)

خداوندا تو خود ما را نسبت به برندگی سختی های روزگار کفایت فرما و از شرّ دام های شیطان دور دار و از تلخی قهر و ستم سلطان حفظ فرما.

فرایند «شیطان»، «زمان» و «سلطان» حرکت اولیه ای است که مهندسی باطل را تولی و سرپرستی می نماید. یعنی شیطان به



---

۱- صحیفه سجادیه، دعای۸.

۲- صحیفه سجادیه، دعای۵.

عنوان محور باطل با شگردهای خویش زمینه های تسلط و چیره گی را تمهید می کند و براساس آن فضا و ادبیات روز و زمانه را شکل می دهد، و بدین سان زمانه را واژگون می سازد. در این صورت است که جامعه آمادگی و قابلیت پذیرش سلطان جور را می یابد و تحت ستم آن قرار می گیرد. در واقع زمینه های پذیرش اجتماعی سلطان، از زمینه های پذیرش شیطان می آغازد. یعنی این که درون انسان ها از طریق رذایل و ناپسندی های یاد شده در فرازهای پیشین دعا، استعداد و آمادگی پذیرش شیطان و چیرگی آن را می یابند؛ از این پس این شیطان است که فرهنگ و گفتمان مسلط جامعه او را سرپرستی و مهندسی می نماید. پس در ابتدا افراد جامعه با تسویل نفسانی و رذایل یاد شده در دعا زمینه تسلط شیطان را فراهم می کنند و شیطان هم با واژگون کردن ادبیات زمان، زمینه های تسلط شیطان را می آفریند. این بیان با اندکی اندیشه در فرازهای پیشین دعا که با «اعوذ» و به صورت متکلم وحده شروع شده و به بیان «نعوذ» انجامیده و در قالب اجتماعی درآمده است، به خوبی به دست می آید.

شیطان با فروپاشیدن دیواره های شناختی، عاطفی و رفتاری انسان با فرایند «وهن»، «ضعف» و «استکانت» قله صبر و مقاومت آنان را می گشاید:

((وَكَأَين مِّن نَّبِی قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُواْ لِمَا أَصَابَهُمْ فِی سَبِيلِ اللّهِ وَمَا ضَعُفُواْ وَمَا اسْتَكَانُواْ وَاللّهُ يحِبُّ الصَّابِرِينَ))؛(۱)

و بسی پیامبران که خداپرستان بسیاری در کنارشان نبرد کردند و از هر رنجی که در راه خدا دیدند سست و



---

۱- سوره آل عمران، آیه۱۴۶.

زبون و درمانده نشدند، و خدا صابران را دوست می دارد.

شیطان با ایجاد وهن و سستی در ساختار شناخت، باور و رفتار فردی و اجتماعی؛ ادبیات هنجار زمانه را نشانه می گیرد و آن را به ضعف و زبونی می کشاند، و سپس به استکانت و درماندگی می رساند. و در این صورت است که هیچ مقاومت و صبری در قبال حفظ هنجارها و ارزش نمی تواند نشان بدهد. و با چیرگی شیطان و تغییر زمانه؛ سلطان و سیاست دست ساز او بر اریکه قدرت و حکومت و مدیریت کلان می نشیند. و این شیطان است که همراه با پذیرش ولایت او در سطح اجتماعی منجر به تغییر ذائقه اجتماعی و متعاقباً حاکمیت سلطان متناسب آن می گردد. البته باید توجه نمود که بین سلطان و زمان اثرگذاری متقابل وجود دارد و تغییر هریک در تحول آن دیگری مؤثر است.

از همین روست که می فرمایند:

إذ تغیّر السُّلطان تغیّر الزَّمان؛(۱)

زمانی که سلطان و سیاست حاکم تغییر نماید به تبع آن زمانه تغییر می گردد.

نکته این جاست که سلطان نتیجه و ثمره کار است یعنی همان فرایند «شیطان، زمان و سلطان»؛ ولی اگر سلطان تغییر کند در این حال است که زمان و زمانه نیز تغییر پذیرفته است. و مراد از «زمان» اهل زمان و انسان است که فرهنگ هر دوران و زمانه را دگرگون می کند. هم چنان که در این خطبه اشاره رفته است «و لقد أصبحنا فی زمان قد اتَّخذ أکثر أهله الغدَر کیساً؛(۲) در زمانی به



---

۱- نهج البلاغه، نامه ۳۱؛ بحار الانوار، ج۷۴، ص۲۳۲، روایت دوم.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۴۱.

وجود آمده ایم که بیشتر مردم آن زمان خیانت و حیله گری را کیاست و عقل می شمارند.»

و هم چنان که می فرمایند: «الناس بزمانهم أشبه منهم بابائهم؛(۱) شباهت مردم به فرهنگ زمانه خویش بیشتر از مشابهت ایشان است نسبت به پدرانشان.»

و در روایت دیگر می فرمایند «إذا تغیّرت نیّةُ السُّلطان تغیّرَ الزَّمان؛(۲) زمانی که نیت و اندیشه و انگیزه سلطان تغییر کند؛ زمان و زمانه تغییر می پذیرد.» تغییر زمان تابع تغییر انگیزه و اندیشه سلطان خواهد بود.

این بیان هم در راستای همان فرمایش امام سجاد علیه السلام است که در فرایند «شیطان، زمان و سلطان» گفته شد.

این شیطان است که زمان را که در اختیار متزمن است؛ یعنی انسان را واژگون می کند و ساحت شناختی، عاطفی و رفتاری او را زیرورو می سازد. و در نتیجه مردم پذیرای سلطان متناسب با فرهنگ مسلط آن زمان خواهند شد که بر آنان مسلط و چیره می شود.

این تحلیل با استفاده ای که از آیه ((إِنَّ اللّهَ لاَ يغَيّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يغَيّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ))؛(۳) سازگارتر به نظر می رسد، یعنی تغییر هر قوم و گروه اجتماعی تابع متغیر «انفس» ایشان خواهد بود. تا جوامع بشری از درون متحول نشوند و خود را با هنجارها و ارزش های فطری و الهی همراه و سازوار ننمایند؛ تغییر و تحول ساختاری در سطح کلان برای آنها نخواهد بود. از این رو سیاست تابع فرهنگ



---

۱- بحار الانوار، ج۷۵، ص۴۶.
۲- غررالحکم، واژه سلطان.
۳- سوره رعد، آیه۱۱.

است و فرهنگ تابع ولایت و تولی و پذیرش ولایت «رحمان» یا «شیطان».

شیطان زمان سلطان

تولی فرهنگ سیاست

وقتی که این فرآیند «شیطان، زمان و سلطان» نهادینه شد؛ پس از تحقق آن عملاً حدّت نوائب زمان، شرّ مصائد شیطان و مرارت سولت سلطان شکل می یابد و تثبیت می شود، که در بیان امام سجاد علیه السلام خواندیم:

و اکفنا حدّ نوائب الزَّمان، و شرّ مصاید الشَّیطان، و مراره صوله السُّلطان.(۱)

از همین ر وست که در کلام امام صادق علیه السلام می خوانیم:

العالم بزمانه لاتهجم علیه اللوابس؛(۲)

کسی که زمان شناس باشد حوادث و شبهات بر او هجوم نخواهد آورد.

و امام علی علیه السلام فرمود:

من عرف الأیّام لم یَغفُل عن الاِستعداد؛(۳)

هرکسی که روزگار خود را شناخته و زمان شناس باشد از آمادگی غافل نخواهد شد.

یعنی این موج اجتماعی است که خود را به گستره شناختی، گرایشی و رفتاری افراد تحمیل می کند و مردم را با حوادث و شبهات روبه رو می سازد.



---

۱- صحیفه سجادیه، دعای۵.
۲- الکافی، ج۱، ص۲۷، روایت۲۹؛ تحف العقول، ص۳۵۶؛ بحار الانوار، ج۷۵، ص۲۶۹، روایت۱۰۹.
۳- الکافی، ج۸، ص۲۳، روایت چهارم؛ الأمالی (صدوق)، ص۴۰۰، روایت نهم؛ تحف العقول، ص۹۸؛ بحار الانوار، ج۷۵، ص۲۸۷، روایت یکم.

هرکس که ادبیات و زبان زمان خویش را بشناسد و به جریان شناسی دوران خود آشنا باشد؛ پیوسته از آمادگی لازم برخوردار بوده و مورد تهاجم حوادث و شبهات نخواهد بود. زیرا هر روز از زمان زندگی بشر روز جدید و نوین است «و هذا یومٌ حادثٌ» و بر ما، شاهد و گواهی آماده است «و هُو علینا شاهدٌ عتیدٌ»، اگر خوبی کنیم ما را سپاس گویان ترک کند «إن أحسنّا ودّعنا بحمدٍ» و اگر بدی کنیم نکوهش کنان از ما جدا گردد «وَ إن أسأنا فارقَنا بذمٍّ».(۱)

معلوم می شود که هر روز از زمان و هر دورانی:

۱. موجود نوین و جدیدی است.

۲. این موجود بر ما شاهد و گواهی آماده است.

۳. حس و ادراک دارد و در برابر رفتار ما واکنش نشان می دهد.

۴. در مقابل خوبی ما قدرشناس و سپاس گوست.

۵. و در مقابل بدی ما مذمّت و نکوهش می کند.

و در ادامه می فرماید:

اللّهمّ صلّ علی محمّد و اله، و ارزُقنا حُسنَ مصاحبَتِهُ، و اعصِمنا مِن سُوء مفارقَته بِارتکابِ جریره أو إقتراف صغیره أو کبیره، و اجزِل لنا فیه مِن الحَسَنات، و اخلنا فیه مِن السَّیّئاتِ، وَ املأ لَنا ما بَینَ طَرفیهِ حمداً و شکراً و أجراً و ذخراً و فضلًا و إحساناً؛(۲)

بار خدایا بر محمد و آلش درود فرست، و حسن همراهی با این روز را روزی ما گردان، و ما را از سوء مفارقتش به خاطر ارتکاب گناه یا کسب معصیت



---

۱- صحیفه سجادیه، دعای۶.

۲- صحیفه سجادیه، دعای۶.

کوچک و بزرگ حفظ فرما، و بهره ما را از خوبی ها در آن سرشار کن، و ما را در این روز از زشتی ها پیراسته نما، و از ابتدا تا پایان آن را برای ما از حمد و شکر و اجر و اندوخته آخرتی و فضل و احسان پر ساز.

کلام در پذیرش تولی و سرپرستی «رحمان» یا «شیطان» است؛ که هرکدام ساختار متناسب خود را و کارآمدی و اثربخشی متناسب با آن را به دست می دهد:

۱. رحمان زمان سلطان

۲. شیطان زمان سلطان

که در فرازهای دعای امام سجاد علیه السلام ملاحظه شد.

سخن در «مدیریت زمان» است که با استحواذ و چیرگی شیطان بر اهل زمان؛ آنان را به نکوب و واژگون از ارزش های فطری، انسانی و اسلامی می کشاند و به تبع آن نظام مدیریت را در سطح کلان به سلطان و حاکم متناسب آن زمانه واژگون می سپارد. و این همه نتیجه تولی و پذیرش ولایت شیطان خواهد بود و در نتیجه زمانه شیطانی و سلطان شیطانی را در پی خواهد داشت؛ همان گونه حضرت می فرمایند «و حوّل سلطانه عنّا»(۱)؛ تسلط او را از ما بگردان.

شیطان با آرایش ویژه ای و ساختار خاصی که در نظام طراحی و عملیات خویش دارد وارد صحنه جنگ و درگیری با جبهه حق می شود؛ هم چنان که امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

اللّهمّ إنّا نعوذ بک من نزغات الشیطان الرجیم و کیده و مکایده، و من الثقه بأمانیه و مواعیده و غروره و مصایده، و



---

۱- صحیفه سجادیه، دعای۱۷.

أن یطمع نفسه فی أضلالنا عن طاعتک، و امتهاننا بمعصیتک أو أن یحسن عندنا ما حسَّن لنا، أو أن یثقل علینا ما کرّه ألینا.(۱)

این دعا که برای مبارزه و درگیری با شیطان است را امام با این فرازها آغاز می فرمایند:

خداوندا ما از وسوسه های شیطان رانده شده و کید و مکرهایش به تو پناه می بریم(۲) از این که شیطان در گم راهی ما از اطاعتت و در خواری ما، به وسیله معصیتت به طمع اندازد. و یا در نزد ما آن چه را که او خوب جلوه می دهد، جلوه کند و یا آن چه که او آن را مکروه و ناپسند می نمایاند بر ما سنگین آید.

کلام در استعاذه گروهی و پناه جمعی مردم به خداوند است از:

۱. نزغات شیطان رجیم و وسوسه های او.

۲. کید شیطان.

۳. مکائد و مکرهای او.

۴. اعتماد و اطمینان به:

الف) آروزهای شیطان.

ب) وعده های شیطان.

ج) فریب های شیطان.

د) و دام های شیطان.

جبهه حق با دشمنی روبه روست که این گونه آرایش و صف آرایی کرده است:

با وسوسه و تباه کاری خود کار خویش را کلید می زنید. و برای هرکس و هر جریانی یک «کید» متناسب با ضعف های او را به کار



---

۱- صحیفه سجادیه، دعای۱۷.

۲- و هم چنینی از اطمینان به گفته های دروغین و آرزوهای او، از وعده ها، زیب ها و دام هایش به تو پناه می بریم.

می بندد و در ادامه آن با مکرها و مکائد گونه گون؛ او را به محاصره می کشد و تمامی راه های خروجی را می بندد. و بدین سان در چهار محور آرزوها، وعده ها، فریب ها و دام های خویش اعتمادبخشی می کند.

استعانت اجتماعی

زمانی که انسان افتقار خود را درک کرد و دریافت که بافته هایش کارساز و چاره ساز نیست، رو به آسمان می کند، و جویای سبب متصل بین زمین و آسمان می گردد و فریاد «أین السبب المتّصل بین الأرض و السماء»(۱) را طنین می اندازد. آن گاه بلوغ خواستن در او جوانه می زند و این همان توانستن است و به پای خود ایستادن؛ چراکه خواستن، توانستن است و به پا ایستادن؛ «لیقوم الناس بالقسط.»(۲)

از این رو، دعا و خواستن از هست آفرین و کسی که پیوسته تدبیر هستی در دست اوست، معرفت عمیقی به همراه می آورد: ۱. اظهار میل به دولت کریمه از درگاه الهی؛ ۲. شکایت از وضعیت موجود به درگاه الهی؛ ۳. استعانت و درخواست فتح و گشایش سریع از خداوند متعال.

با در نظر گرفتن شاخصه های بلوغ می توان گفت دعا، نماد بلوغ اجتماعی است. چراکه وقتی جوامع بشری به منجی و موعود میل بیابند و از وضعیت موجود شکایت کنند و درخواست و استعانت به درگاه او نمایند، حکایت از آن دارد که به بلوغ اجتماعی بار یافته اند و از دام خودمحوری و خودپرستی به نعمت خدامحوری و خداپرستی نایل گشته اند. دعا مخ و مغزافزار



---

۱- مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

۲- سوره حدید، آیه۲۵.

عبودیت است؛ «الـدعاء مخّ العباده.»(۱) عبودیت که غـایت آفرینش و نهـایت و قله رشـد و بلوغ انسـان هـاست، با مغزافزار دعا شکل می یابد و تجلی می نماید. از این رو، دعا نماد عبودیت و نماد بلوغ است.

از همین رو، حضرت در توقیع شریفشان به اسحاق بن یعقوب می فرمایند:

فاغلقوا ابواب السؤال عمّا لایعنیکم و لاتتکلّفوا علی ما قد کُفیتم و أکثروا الدّعاءَ بتعجیل الفرج فإنَّ ذلک فرجکم؛(۲)

در های سؤال را بر آن چه برای شـما سودی نـدارد و آن را از شـما نخواسـته انـد، ببندیـد و برای تعجیل در امر ظهور و فرج ما بسیار دعا کنید که فرج شما در همین دعا کردن است.

چه زیبا ما را ره نمود می بخشـند و از یمین و یسار زدن ها و سؤال های بیهوده و بی ثمر و ره زن می ر هانند و به مسیر اصـلی که رشـد و بلوغ را به همراه دارد، هـدایت می کننـد. این گونه است که دعـا از جمله وظایف کانونی، مغزافزار عبودیت و نماد بلوغ بشری به شمار می رود و به آن سفارش جدی می شود؛ چراکه بشر به این بلوغ رسیده است که:

مدحت بالغناء عن خلقک و أنت أهل الغنی عنهم، و نسـبتهم إلی الفقر و هم أهل الفقر إلیک، فمن حاول سدّ خلّته من عندک، و رام صـرف الفقر عن نفسه بک فقد طلب حاجته فی مظانّها، و أتی طلبته من وجهها. و من توجَّهَ بحاجته إلی أحدٍ من خلقک، أو جعله سبب نجحها دونک فقد تعرّض للحرمان، و استحقّ من عندک فوت الإحسان؛(۳)



---

۱- السنن (ترمذی)، ج۵، ص۱۲۵.

۲- الغیبهٔ (طوسی)، ص۱۷۶.

۳- صحیفه سجادیه، دعای۱۳.

خداونـدا تو وجود خود را به بی نیازی از همه خلق سـتود ه ای و تو، به بی نیازی از ایشان شایسـته ای و ایشان را به نیازمندی و فقر نسـبت داد ه ای و در واقع آنهـا سـزاوار چنین نسـبتی هسـتند. از این جهت، هرکس رفع نیاز خود را از جانب تو بخواهـد و برگرداندن فقر را از خویشـتن به وسـیله تو طلب کند، حقا که حاجتش را در جایگاه اصـلی خود خواسـته و به دنبال مطلبش از راه صـحیح برآمـده و هرکه در نیاز خود به یکی از آفریـدگان تو رو کند، یا او را به جای تو وسـیله برآمدن حاجت قرار دهد، بی شک خود را در معرض نومیدی آورده و از جانب تو سزاوار محرومیت از احسان گشته است.

قرآن می فرماید:

((قُلْ مَا یعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْلاَ دُعَاؤُکُمْ فَقَدْ کَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ یکُونُ لِزَامًا))؛(۱)

بگو پروردگار من برای شـما ارجی قائل نیست اگر دعای شـما نباشد؛ شما (آیات خدا را) تکذیب کردید، و (این عمل) دامان شما را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد.

معلوم می شود آن چه که به انسان در پیش گاه خداونـد ارزش می بخشـد، توجه به پرودگار و دعا و بندگی به درگاه اوست. به همین دلیل، از ادامه آیه این چنین به دست می آید که: شما در گذشته، خدا و پیامبران و آیاتش را تکذیب کردید و اگر به سوی دعا و بندگی خدا نشتابید، هیچ ارج و مقامی نزد او نخواهید داشت، و نتیجه تکذیبتان دامن گیرتان خواهد شد.

بنابراین، زمانی انسان از گرفتاری هایی که از لوازم تکذیب حق و بریدن از خداپرستی و پیوسـتن به خودپرستی است، ر ها می شود



---

۱- سوره فرقان، آیه۷۷.

که به خودپرستی پشت کند و به خدا و دعا و بندگی او رو آورد تا مورد عنایت و توجه اش قرار گیرد و ارزش بیابد. البته روزی چنین خواهد شد، هم چنان که امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است:

لتعطفنَّ الدُّنیا علینا بعدَ شماسِها عطفَ الضّروسِ علی ولد ها؛(۱)

دنیا پس از چموشی های خود به ما رو می کند، همانند مهربانی ماده شتر ناسازگار بر فرزند خویش.

آری حضرت می فرمایند این دنیا پس از سرکشی، به ما روی می کند؛ چونان شتر مادهٔ بدخو که به بچهٔ خود، مهربان گردد.

بنابراین، بشر پس از تجربه های گران و سنگین و خستگی های پیاپی و تکرار های کور خودمحورانه، رو به درگاه آفریدگار می کند و در همین جهت، به راه و «سبیل الله» و «صراط» و «وجه» و «باب ا لله» رو می کند؛ هم چنان که فرمود ه اند:

السلام علیک یا سبیل الله الذی من سلک غیره هلک؛(۲)

سلام بر آن راه الهی که سلوک بر غیر آن با هلاکت همراه است. (یعنی سلام بر تنها راه)

این باب الله الذی منه یؤتی أین وجه الله الذین إلیه یتوجّه الأولیاء؛(۳)

کجاست آن باب الهی که از آن درگاه وارد می شوند. کجاست آن وجه الهی که دوستان خدا به سوی او روی می آورند.

أنتم الصراط الأقوم؛(۴)



---

۱- نهج البلاغه، خطبه۲۰۹.
۲- مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر.
۳- مفاتیح الجنان، دعای ندبه.
۴- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

شمایید آن راه پایدار و استوار.

از همین رو، ما در جهت گیری (توجّهنا) و همراهی (و استشفعنا) و اتخاذ وسیله به سوی خداوند (و توسّلنا بک إلی الله)، فقط به شما خاندانِ پاکانِ هستی روی می آوریم.

این گونه است که با رشته اتصال شما پاکان هستی ما در دعا، نماز، روزه، استغفار و سایر اعمال خویش از افتادن در خطا مصون و محفوظ می مانیم و دچار اشتباه نمی شویم؛ «و عصمتنا بکم لدعائنا و صلاتنا و استغفارنا و سائر أعمالنا.»(۱)

این مهر بی کران شماست که می خواهید ما با کثرت و فراوانی دعا و راز و نیاز به درگاه خداوند، از خودمحوری به خداباوری رو کنیم و با تضرع، به درگاهش فرج را به آغوش کشیم؛ چرا که گستره معرفتی دعا به وسعت مخ و مغزافزار عبودیت است که فلسفه خلقت به شمار می رود؛ هم چنان که می خوانیم:

و إلیک منتهی الرغبه فی الدّعاء؛(۲)

غایت آرمانی در دعا به سوی توست و تو خود سرانجام دعا هستی.

بنابراین، ما با دعای برای فرج، تو را و عبودیت تو را می خواهیم تا این که با تحقق فرج به آستانه فلسفه فرج و عبودیت الهی بار یابیم؛ «یعبدوننی لا یشرکون.»(۳)

شاخص های بلوغ اجتماعی وقتی معنا می یابند و کارآمد و اثربخش خواهند بود که در بستر جمعی و عمومی و اجتماعی تجلی یابند، هم چنان که در توقیع شریف حضرت به شیخ مفید آمده است:



---

۱- المزار الکبیر، ص۵۶۷؛ بحار الانوار، ج۹۴، ص۳۶.

۲- مفاتیح الجنان، اعمال شب ۲۷ رجب.

۳- سوره نور، آیه۵۵.

و لو أنّ أشیاعنا وفّقهم الله لطاعته علی اجتماعٍ من القلوب فی الوفاء بالعهد علیهم لما تأخّر عنهم الیمن بلقائنا و لتعجّلت لهم السعاده بمشاهدتنا علی حقّ المعرفه و صدقها منهم بنا فما یحبسنا عنهم إلّا ما یتّصل بنا ممّا نکرهه و لانؤثّره منهم؛(۱)

اگر شیعیان ما که خداوند آنها را به طاعت و بندگی خویش موفق بدارد، در وفای به عهد و پیمان الهی اتفاق و اتحاد می داشتند و آن را محترم می شمردند، سعادت دیدار ما برای ایشان به تأخیر نمی افتاد و هرچه زودتر به سعادت دیدار ما نایل می شدند، در صورتی که براساس معرفت واقعی و راست گویی و صداقت آنها به ما بود.

بر این اساس، آن چه سعادت لقاء و مشاهده و ظهورش را به تعجیل و تأخیر می انجامد، بود و نبود اجتماع قلبی مردم است که بر معرفت و صداقت ایشان مبتنی است.

در این صورت، آن چه مهم می نماید دست یافتن به بلوغ اجتماعی و شاخص های آن است. در این زمینه، ما ناچار از مهندسی بلوغ اجتماعی هستیم، تا زمینه های ظهور آن «موفور السرور» را تمهید و هموار سازیم.



---

۱- الاحتجاج، ج۲، ص۴۹۸.

## خاتمه و نتیجه گیری

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم، کام امتش را به انتظار شیرین کرد و بدین سان شهد فرهنگ انتظار را به آنان چشاند و چشم اندازنگری، برنامه محوری و عمل گرایی را در ایشان نهادینه ساخت. آن گاه که فرمود:

أفضل أعمال أمّتی إنتظار الفرج من الله عزّوجلّ؛

برترین اعمال امت من، انتظار گشایش از سوی خداوند عزوجل است.

از این رو، حرکت کاروان امت براساس چشم اندازنگری رقم خورد. امت اسلام، فراسوی نگره خویش را با فلسفه فرج نظاره می کند و همواره فرج را انتظار می کشد. در این میان، فرهیختگان و عالمان امت، باید حس یوسف خواهی مردم را یعقوب وار بیدار سازند و سرلوحه برنامه آنان قرار دهند، همان گونه که امام هادی علیه السلام برنامه و وظایف عالمان دین را چنین می فرماید:

ص: ۲۱۹

لولا من يبقى بعد غيبه قائمنا عجل الله تعالى فرجه الشريف، من العلماء الداعين إليه والدالّين عليه والذابّين عن دينه بحجج الله والمنقذين لضعفاء عباد الله من شباک إبلیس و مردته و من فخاخ النواصب لما بقی أحد إلّا ارتدّ عن دین الله و لکنّهم الذین یمسّکون أزمّه قلوب ضعفاء الشیعه کما یمسک صاحب السفینه سکّانها أولئک هم الأفضلون عندالله عزّوجلّ؛(1)

اگر در روزگار غیبت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف، عالمانی نبودند که ظهور و فرج او را یاد کنند و مردم را به سوی او راه نمایند و از دین او، با استدلال های محکم، به دفاع برخیزند و کسانی را که ایمان سستی دارند، از تور ابلیس و پیروانش و از شکار ناصبیان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام ر هایی بخشند، هیچ کس باقی نمی ماند، مگر آن که راه ارتداد پیش می گرفت، ولی آنان، زمام دل های شیعیان را در دست می گیرند، چونان که ناخدای کشتی، سکان کشتی را. اینان نزد خداوند عزوجل افضل و برترین مردم هستند.

دعوت، دلالت، دفاع و نجات، سرلوحه برنامه عالمان دین در عصر غیبت

در عصر غیبت، کانون فعالیت های فرهنگی و دینی عالمان بزرگوار شیعه، گل واژه انتظار است. کانون فرهنگ سازی آنان، دعوت و دلالت به اسلام، دفاع از دین قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف، نجات مستضعفان از تور های ابلیسیان و شکار ناصبیان و توجه به خود حضرت و فرهنگ انتظار است. اساس کار عالمان دینی در عصر غیبت، مدیریت ذهن ها و اراده ها و جهت دهی مردمان به سوی خلیفه خدا و حجت اوست. از این رو، به سوی او فرامی خوانند و او را پایگاه دعوت گری خویش قرار می دهند؛ زیرا:



---

۱- الاحتجاج، ج۲، ص۹.

من أراد الله بدء بکم و من وحّده قبل منکم و من قصده توجّه بکم؛(۱)

آن که خـدا را اراده کنـد، از شـما می آغازد و هرکه آهنگ آموزه های توحیـدی پویـد، از شـما می جوید و هر که خداطلب شود، با توجه شما باشد.

از همین رو، فرهیختگان و دانشمندان فراخوان خویش را با سروش «أین باب الله الذی منه یؤتی و أین وجه الله الذی إلیه یتوجّه الأولیاء و أین السبب المتّصل بین الأرض و السماء؛(۲) کجاست آن آسـتان الهی که از آن روانه می شوند، کجاست آن جهت الهی که دوسـتان خدا بدان روی می آورند و کجاست عامل اتصالِ زمین و آسـمان؟» می آغازد و با یک کرشمه، دو کار می کنند.

عالمـان دین، افزون بر دعوت، به دلالت و راه نمایی نیز دست می یازنـد، یعنی مغز و فکر منتظران با قلب و دل آنان نیز ارتباط برقرار می کنند. گام به گام در دهلیز های شـناختی و گذرگاه های قلبی و ساقه های روانی منتظران، هم زبانی و هم نوایی می کنند تا در هنگامه های امتحان از پا نیفتند و شبهه ها و شهوت ها، آنان را به کام های آتشین شیطانی نلغزاند.

عالمان در عصـر غیبت، گذشـته از دعوت و دلالت به حجت خـدا، از دین او نیز دفاع می کنند و مرز های اعتقادی را پاس می دارنـد. آنان می کوشـند با ارائه نظام های مورد نیاز فکری و راه کار های وحیانی، مـدیریت دینی امت را رهنمون شوند. بدین گونه، حریم دین او را از تمامی آسـیب ها حفظ می کننـد تا از التقاط و دست برد ره زنان به دور بماند؛ زیرا می دانند که تنها در



---

۱- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.
۲- مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

سایه سار دعوت و دلالت به دین خدا و دفاع از آن، بندگان خدا را از دام های شیطانی ر هایی می توان بخشید.

راه برد فقیهان برای آشنا کردن مردم با نور حقیقت

عالمان شیعه با شاخصه های دعوت و دلالت به دین خدا و دفاع از آن و نجات مردم، مدیریت فرهنگیِ جامعه را پیش می برند و شبکه های پیچیده کفر و نفاق را متلاشی می کنند و زمامِ دل ها را به دست خود می گیرند و هم چون سکّان دار کشتی، سرنشینان را از تلاطم امواج خطر ها می ر هانند. آری، سیاست راه بردی آنان در عرصه دین و فرهنگ، براساس فقه آنان شکل می گیرد و ماجرای فقه و تفقه را می توان از بارِ مفهومی این کلیدواژه دریافت که به معنای «فهم، دقت و تأمّل» است. امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید:

إنّا والله لانعدّ الرجل من شیعتنا فقیها حتّی یلحن له، فیعرِف اللحن؛(۱)

به خدا سوگند کسی از شیعیان خود را فقیه نمی شماریم تا این که به رمز، سخنی به او گفته شود و او آن رمز را دریابد.

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند:

یک خبر که آن را درک می کنی، بهتر است از ده خبر که تنها آنها را روایت می کنی. بی گمان هر «حقی»، «حقیقتی» دارد و هر کار «درستی» دارای «نوری» است.

سپس فرمود:

به خدا سوگند، کسی از شیعیان خود را فقیه نمی شماریم تا این که به رمز، سخنی به او گفته شود و



---

۱- الغیبه (نعمانی)، باب۱۰، ص۱۹۸، روایت دوم.

او آن رمز را دریابد. همانا امیرالمؤمنان علیه السلام بر فراز منبر کوفه فرمود: «به راستی که فتنه هایی ظلمانی پشت سر دارید که جز نُوَمَه کسی از آن نجات نمی یابد.» به آن حضرت عرض شد: «ای امیرمؤمنان نُوَمَه کیست؟» فرمود: «آن که مردم را می شناسد، ولی مردم او را نمی شناسند.» و بدانید که زمین از حجّت خدای عزّوجلّ خالی نمی ماند، ولی خدای عزیز به زودی دیدهٔ خلقش را به دلیل ظلم و جورشان و زیاده روی آنان درباره خودشان از او نابینا می سازد و اگر زمین یک ساعت از حجت خدا خالی بماند، اهل خود را فرو می برد، ولی آن حجت مردم را می شناسد و آنان او را نمی شناسند؛ چنان که یوسف مردم را (برادرانش را) می شناخت و آنها او را نمی شناختند. سپس آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: ((يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُون))؛(۱) «دریغا بر این بندگان؛ هیچ فرستاده ای بر آنان نیامد مگر آن که او را ریش خند می کردند.»(۲)

فقیه، فرآیندِ مهندسیِ «کشف»، «استخراج» و «تبدیل» را همواره به کار می بندد تا به ژرفا و گستره حقیقت راه یابد. فقیه، حقیقتِ حق و نورِ هر صواب را آشکار می کند و شهد کلام را در کامِ جانش می چشاند. از این رو، با رمز سخن آشناست و آن رمز آشنا با اسرارِ کلام امیرمؤمنان اوج می گیرد که فرمود: «به راستی فتنه هایی ظلمانی پشت سر دارید که جز «نُومَهَ» کسی از آن نجات نمی یابد، یعنی کسی که مردم را می شناسد، ولی مردم او را نمی شناسند.» فقیه می داند که در فضای فتنه و شب دیجور،



---

۱- سوره یس، آیه ۳۰.

۲- سوره یس، آیه ۳۰.

نمی شود سطحی اندیش بود و به امور ظاهری پرداخت و گرد و خاک به پا کرد و در طرح دشمن قرار گرفت.

او به ریشه ها می اندیشد و هرگز اسیر نگاه ها و تلقین ها نمی شود. گستره نگاه او، در اخلاص ریشه دارد و لذا هر نسیمی او را به بازی نمی گیرد. کوه استوار و تفسیرِ «سترگ» است و بازی گر هر صحنه خستگی نمی شود تا همه او را شناخته باشند. او مردم را می شناسد و زمان شناس و زبان شناس است، ولی مردم او را نمی شناسند و روشن است که در دل فتنه ها و شب دیجور، تنها چنین فرهیختگانی نجات می یابند.

فقیه رمز سخن حضرت را می فهمد که چگونه باید به عمق ریشه ها بپردازد و از امیرمؤمنان می آموزد که زمین از حجّت خدا خالی نمی شود که اگر زمین ساعتی از حجت خدا خالی شود، اهل خود را فرو می برد.

فرآیند انحطاط و سقوط بدکاران، جهل ورزان و ستم گران

((وَجاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِها يَسْتَهْزِئُون))؛(۱)

و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند. بنابراین، خدا بر آن نبود که بر ایشان ستم کند، لکن خودشان بر خود ستم می کردند آن گاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود، [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریش خند می گرفتند.

ناکامی آدمی از نابالغی او سرچشمه می گیرد. او از حس زیبایی شناسی و حس یوسف خواهی محروم مانده است. از



---

۱- سوره روم، آیه ۹ و ۱۰.

همین رو، «لم یمتثل أمر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الهادین بعد الهادین؛(۱) دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره جانشینانش، یکی پس از یکی دیگری پیروی نشد.» «والأمّه مصرّه علی مقته؛(۲) و امت بر دشمنی با آنان پافشاری ورزیدند.» و «مجتمعه علی قطیعه رحمه و إقصاء ولدِه؛(۳) بر قطع رحم او و دور کردن مقام و منزلت فرزندانش یک پارچه شدند.»

این جمله ها، فرآیند سقوط امت اسلامی را در سه مرحله تحلیلی به نمایش می گزارد و حس خفته آنان را ترسیم می کند: «إلاّ القلیل ممّن وفی لرعایه الحقّ فیهم، فقتل من قتل، و سبی من سبی، و اُقصی من اُقصی؛(۴) [از این سقوط]، تنها گروه اندکی [ر هایی یافتند] که به رعایت حق آنان وفادار ماندند. در نتیجه برخی کشته، برخی اسیر و برخی دیگر تبعید شدند.»

«و جری القضاء لهم بما یرجی له حسن المثوبه؛(۵) و قضا و قدر برای آنان، به آن چه در برابرش، انتظارِ پاداش خوب داشتند، جاری شد.» پیشوایان بر آن بودند که شهد بندگی و عصاره هستی را به کام انسان بچشانند و چشم به راه تحقق آرمان موعود الهی بودند و در این راستا، تمامی قضا و قدر الهی را با جام رضا به سر کشیدند.

«إذ کانت الأرض للّه یورثها من یشاء من عباده، والعاقبهٔ للمتّقین و سبحان ربّنا إن کان وعد ربّنا لمفعولاً، و لن یخلف اللّه وعده، و هو العزیز الحکیم؛(۶) زیرا زمین از آنِ خداوند است و



---

۱- مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

۲- مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

۳- مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

۴- مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

۵- مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

۶- مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

او برای هرکـدام از بندگانش که بخواهد آن را به ارث می گذارد و فرجام نیک برای پرهیزکاران است و منزّه است پروردگار ما، همانا وعده پروردگار، شدنی است و در وعده خدا هیچ تخلفی راه نمی یابد.»

توجه به ماهیت انتظار و تبیین مؤلفه معرفت در آن

نگـاه فرد منتظر و بهره منـد از فرهنـگ انتظـار، چنـان باشـکوه است که زاویه دیـد، سازه های بینش، منش و روش هر فردی را سامان می دهـد و هنـدسه فکری و گفتمان مسـلط او را رقم می زنـد؛ هم چنین فرآورده های نرم افزاری نظریه او را فراسویش قرار می دهـد؛ چنان که امام زین العابـدین علیه السـلام می فرماید: «إنتظار الفرج من أعظم الفرج؛(۱) انتظار فرج، خود بزرگ ترین فرج است.»

انتظار یعنی چشم داشت، امیـدواری، مترصد چیزی بودن و چشم به راهی داشـتن.(۲) حـالتی روحی و روانی است که آدمی را برای آن چه انتظارش را می کشد، آماده می سازد.(۳)

انتظـار، فرهنـگ است؛ خیمه ای است که ذهنیت فرد منتظر را درگیر می سازد و نگاه او را به فراسوی افق می دوزد؛ فرد منتظر دل مشغول است و با تمام وجودش در آماده باش کامل به سر می برد.

قلمرو «شناختی، عاطفی و رفتاریِ» او دغدغه مند است و این دغدغه، پیوسته است؛ هم چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

وانتظروا الفرج صباحاً و مساءاً؛(۴)

صبح و شب در انتظار فرج باشید.



---

۱- بحار الانوار، ج۵۲، ص۱۲۲.

۲- لغت نامه دهخدا، ج۲، ص۲۹۶۲.

۳- مکیال المکارم، ج۲، ص۱۵۲.

۴- بحار الانوار، ج۵۱، ص۱۵۶.

نیز امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

إنّ محبّنا ینتظر الروح والفرج فی کلّ یوم و لیله؛(۱)

دوست دار ما شب و روز منتظر گشایش و فرج است.

انتظار فرج در کلام بلند امام باقر علیه السلام بافضیلت ترین اعمال شیعیان شمرده شده است: «أفضل أعمال شیعتنا إنتظار الفرج.»(۲) و در کلام شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بزرگ ترین جهاد امتش به شمار آمده است: «أفضل جهاد اُمّتی إنتظار الفرج.»(۳)

انتظار، هم نگاه است و هم حالت روحی و هم عمل، بلکه بافضیلت ترین اعمال به شمار می رود و خیمه یوسف خواهی است. هرکه حس یوسف خواهی دارد، به خیمه اش در می آید و در آن جا برترین عبادت را به جا می آورد؛ هم چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «أفضل العباده إنتظار الفرج»(۴) و برترین جهاد و برترین اعمال را انجام می دهد تا زمینه های بزرگ ترین فرج را فراهم سازد.

البته باید توجه داشت فرجی که در سایه انتظار به بار می نشیند در راستای معرفت حقیقی امکان پذیر است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

من عرف هذا الأمر فقد فُرِج عنه بلإنتظاره؛(۵)

هرکس این امر (انتظار فرج) را بازشناسد، برای او به همین انتظارش فرج حاصل می شود.



---

۱- بحار الانوار، ج۲۷، ص۱۲۱.

۲- بحار الانوار، ج۵۲، ص۱۳۳.

۳- بحار الانوار، ج۷۷، ص۱۴۳.

۴- بحار الانوار، ج۵۲، ص۱۲۵.

۵- الکافی، ج۲، ص۱۹۸، روایت سوم.

شیعه با معرفت و درک خود از فرج آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، نظام فکری دوران غیبت را مهندسی می کند و از گذرگاه معرفت، شاخصه های انتظار را سامان می دهد. بنابراین، در جهت نظریه انتظار ره می پوید و «آینده نگری»، «آینده سازی» و «آینده پردازی» را رصد می کند و آینده جهان و جهان آینده را با نمایش نظری خویش صلا می زند.

اهل بیت علیهم السلام با نگاهی ویژه به این امر، پیوسته آن را در اذ هان یاران خود نهادینه کرد ه اند و پیوسته بر شناخت ولیّ امر و انتظار فرج او و اطاعت از او و فضیلت پایداری در زمان غیبت او تأکید ورزید ه اند. آنان برای این منظور، بار ها از اراده الهی که فراتر از خیالات خیال پردازان است و جهان را از زمزمه توحید پر خواهد کرد، دم زد ه اند تا حتی هوس پیشگان نیز در ضمیر ناخودآگاهشان از به ارث ماندن زمین برای بندگان صالح بیم ناک باشند. چنین است که باران بشارت برگزیدگان الهی به سوی استواران در راه حق باریدن می گیرد؛ چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید:

طوبی لشیعه قائمنا المنتظرین لظهوره فی غیبته و المطیعین له فی ظهوره! اُولئک أولیاء الله الذین ((لا خوف علیهم ولا هم یحزنون))؛(۱)

خوشا به حال شیعیان قائم ما که در زمان غیبت، انتظار ظهور او را می کشند و در زمان ظهور از او فرمان می برند. آنها کسانی هستند که هیچ گونه اندوهی بر آنها نیست و آنها اولیای الهی هستند.

در حدیثی دیگر امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: ۲۲۸

---

۱- یوم الخلاص، ج۱، ص۳۸۷، روایت ۴۳۱. (به نقل از: منتخب الأثر، ص۵۱۴؛ بحار الانوار، ج۵۲، ص۱۲۳؛ الزام الناصب، ص۵۷ و ۱۳۷)

إعرف إمامك، فإنّك إن عرفته لم يضرّك تقدّم هذا الأمر أو تأخّر و من عرف إمامه، ثمّ مات قبل أن يرى هذا الأمر، كان له مثل أجر من قتل معه؛(۱)

امام خود را بشناس که در آن زمان تو را باکی نیست که این امر جلو بیفتد یا عقب بماند. کسی که امامش را بشناسد و پیش از فرا رسیدن این امر از دنیا برود، مانند کسی است که در محضر او - حضرت بقیةالله - به شهادت رسیده باشد.

«خوف و حزن» بر وجود فرد منتظر راه ندارد. او به ولیّ خدا راه یافته است و در بوستان معرفتش آشیان گزیده و بر مقام اولیاء الله بار یافته است. او اندوهی از گذشته ندارد؛ زیرا تاکنون در خیمه انتظارش بوده است و از دایره فرمان دهی حضرتش بیرون نبوده است.

او با معرفت به امام خویش، از مرگ جاهلیت ر هایی می یابد و به خیمه اش درمی آید. معرفت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اکسیر اعظم است. او از «آینده» هیچ «خوفی» ندارد؛ آینده، روشن و جنس او از جنس آیندگانِ مطیع امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: ((يَا أَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا))،(۲) فرمود:

يا أيها الذين آمنوا اصبروا على أداء الفرائض و صابروا على أذيّه عدوّكم و رابطوا إمامكم المهديّ المنتظر. من مات و هو



---

۱- یوم الخلاص، ج۱، ص۳۷۹. (به نقل از: منتخب الأثر، ص۵۱۵؛ الغیبه (طوسی)، ص۲۷۶؛ الکافی، ج۱، ص۳۷۱)

۲- «ای کسانی که ایمان آورد ه اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرز ها را نگهبانی کنید.» (سوره آل عمران، آیه۲۰۰)

عارفٌ لإمامه لایضرّه تقدّم هذا الأمر أو تأخّر. و من مات و هو عارفٌ لإمامه کان کمن هو مع القائم فی فسطاطه؛(۱)

بر ادای واجبات صبر کنید و بر آزار دشمنان، شکیبا باشید و با امامتان، مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف، رابطه ناگسستنی داشته باشید. هرکس پس از شناخت کامل امام خویش از دنیا برود، از این که این امر جلو بیفتد یا در آن تأخیر شود، او را زیانی نخواهد رسانید و کسی که با معرفت امام خود از دنیا برود، همانند کسی است که با حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در اتاق فرمان دهی اش همراه است.

مهم، شناخت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ چه توفیق درک حضورش باشد و یا نباشد. آن چه انسان را به آستان امام نزدیک می کند و در خیمه اش پرواز می دهد، معرفت اوست. معرفت، دوری مسافت را از میان می برد و فرد منتظر، به گونه ای با امام خود پیوند برقرار می سازد که در غیبت او، حس حضور می یابد. با این توضیح، او دیگر احساس زیان نمی کند؛ چون از او جدا نیست. او را می شناسد و با او ارتباط برقرار می کند و با تمام وجودش او را حس می کند.

از این رو، امام سجاد علیه السلام می فرماید:

یا أباخالد إنّ أهل زمان غیبته، القائلون بإمامته، المنتظرون لظهوره أفضل أهل کلّ زمان، لأنّ الله تعالی ذکره أعطاهم من العقول و الأفهام والمعرفه ما صارت به الغیبه عندهم بمنزله المشاهده و جعلهم فی ذلک الزمان بمنزله المجاهدین بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالسیف، اُولئک المخلصون حقّاً و شیعتنا صدقاً



---

۱- منتخب الأثر، ص۴۸۹ و ۵۱۵؛ الغیبه (نعمانی)، ص۱۰۵ و ۱۸۰؛ الکافی، ج۱، ص۳۷۲.

والدعاه إلی دین الله سرّاً و جهراً. و قال علیه السلام: إنتظار الفرج من أعظم الفرج؛(۱)

ای اباخالد، کسانی که در دوران غیبت او به امامتش باور و از منتظران ظهورش باشند، برترین مردمان زمان ها خواهند بود؛ زیرا خداوند آنان را از نعمت عقل ها و فهم ها بهره مند ساخته است. آن چنان معرفتی به آنها داده است که غیبت در نزدشان چونان دیدار است. امر پنهان برای آنها به منزله آشکار است. در آن زمان، خداوند ایشان را همانند مجاهدان در پیش گاه رسول خدا قرار داده است که در راه اهداف حضرتش به جهاد می پردازند. آری، منتظران عصر غیبت، مخلصان حقیقی و شیعیان واقعی ما هستند و در پنهان و آشکار، به دین خدا دعوت می کنند. سپس در ادامه فرمود: انتظار فرج، خود بزرگ ترین گشایش است.

آنان که به امامتش باور دارند و در انتظار ظهورش به سر می برند، از عقل، فهم و معرفتی برخوردارند که «غیبت» برایشان به منزله دیدار است. با این روی کرد و با این حس و حال، گویا با شمشیر به جهاد می پردازند و از اخلاص حقیقی برخوردارند و شیعه راستینند و بدون خستگی، در پنهان و آشکار به دین خدا فرا می خوانند.

این همه شکوه برای منتظران، از خوان معرفتِ امام است که با او پیوند برقرار می سازد و از مرگ جاهلیت(۲) ر هایی می دهد. در زیارت جامعه می خوانیم:



---

۱- بحار الانوار، ج۵۲، ص۱۲۲.

۲- «من مات و لم یعرف إمام زمانه مات میتهٔ جاهلیّهٔ؛ هرکس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.»

أسئلك أن تدخلنی فی جمله العارفین بهم و بحقّهم؛

خدایا از تو می خواهم که مرا در زمره معرفت یافتگان به ایشان و حقوق ایشان قرار بدهی.

در بخش دیگری می خوانیم:

... اللّهمّ عرّفنی حجّتک فإنّک إن لم تعرّفنی حجّتک ضللت عن دینی؛(۱)

بارالها، معرفت حجّت خودت را به من عنایت فرما و او را به من بشناسان که اگر چنین نکنی، از دینم گم راه می شوم.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لا یثبت علی إمامته إلّا من قوی یقینه و صحّت معرفته؛(۲)

بر امامت او (حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ) استوار نمی ماند، جز کسی که یقینش بسیار قوی و شناختش بسیار درست و استوار باشد.

با این بیان، انتظار فرج و چشم اندازنگری شیعیان، برترین اعمال آنان است؛ چراکه پیوسته نگاهی به افق های امیدبخش و آینده روشن دارند.

انتظار، توقع و ترقب

آینده نگری و توجه به افق روشن، ویژگی زمینه سازان برای ظهور تاریخی موعود است. با همین ویژگی کارآمدی و ثمربخشی اندیشه شیعی به نمایش گذاشته می شود. در نگاه امت اسلامی چشم اندازنگری و آینده نگری، جایگاه ویژ ه ای دارد. این ذهنیت،



---

۱- مفاتیح الجنان، دعای حضرت صاحب الامر.

۲- منتخب الأثر، ص۲۱۵؛ ینابیع المودّه، ج۳، ص۸۲.

در ساحت های «شناختی»، «عاطفی» و «رفتاری» آنان نمود می یابد و نمادآفرینی می کند. بدین سان دو کارکردِ «کارآمدی» و «اثربخشی» را به اوج می رساند؛ زیرا آنان بر این باورند که:

و أنّ وعد الله فیک حقّ لا أرتاب لطول الغیبه و بعد الأمد و لا أتحیّر مع من جهلك و جهل بک منتظر متوقّع لأیّامک؛(۱)

بی گمان وعده خداوند درباره تو حق است و طول غیبت تو و درازای مدت آن هیچ گونه تردیدی برایم نیافریده و حیرت و سرگردانی جاهلان به حق تو بر من راه نیافته است. من چشم به راه تو نشسته ام و آینده نگرم و برای تحقق ایام حکومت تو آماده و آینده ساز هستم و دست به کار شد ه ام.

امت اسلام و جهان تشیع از آسیب جان کاهِ «شک» و «حیرتِ» جاهلانِ مدرن دوران غیبت مصون می ماند؛ زیرا در سایه سار آموزه های وحیانی و از زبان امام صادق علیه السلام آموخته است که:

ای مفضل! اخبار مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به شیعیان ما بازگوی، تا در دین خود به تردید نیفتند.(۲)

در فرهنگ جاهلیت عصر غیبت، شک و حیرت به عنوان دو شاخص فرهنگی آن موج می زند. طول غیبت و درازای آن، برای برخی غفلت زدگان ایجاد تردید کرده است. از طرفی ناآگاهی و بی خبری آنان به وجود امام و مقام و جایگاه والای او، سرگردانیشان را گسترش داده است؛ زیرا غفلت از وعده الهی، شک می آفریند و در نتیجه، انسان در گرداب سرگردانی دست و پا می زند و خود را در گستره هستی، بدون راه نما و اسیرِ امواج طوفانی می یابد.



---

۱- مفاتیح الجنان، دعای حضرت صاحب الامر.

۲- بشارة الاسلام، ص۲۶۷.

آنان که از شک به وعده الهی در امان باشند و به وجود و مقام والای امام معرفت یافته باشند، هرگز گرفتار تحیّر و سرگردانی نخواهند شد و با نشاط و امید، به افق های سرسبز آینده چشم می دوزند. آنان در همین زمینه، حالِ اقدام دارند و به وقوع و تحقق آن می اندیشند و برنامه محورند (متوقع) و تا رسیدن زمان ظهور، پیوسته وضعیت مطلوب را رصد می کنند و حساب گرند (مترقب).

باورمندان به آستان او صدا می زنند که:

إذ أنت نظام الدین و یعسوب المتّقین و عزّ الموحّدین و بذلک أمرنی ربُّ العالمین. فلو تطاولت الدهور و تمادت الأعمار لم أزدد فیک إلاّ یقیناً و لک إلّا حبّاً، علیک إلاّ متّکلًا و معتمداً و لظهورک إلاّ متوقّعاً(۱) و منتظراً،(۲) و لجهادی بین یدیک(۳) مترقّباً؛(۴)

همانا تو نظام بخش دین و پیشوای پرهیزکاران و شرافت بخش موحدان عالم هستی و خداوند عالم، مرا به این باور و ایمان و عهد به ولایت تو امر فرموده است. پس هرگاه روزگار طولانی شود و عمر ها بر دوران غیبتت بگذرد، در من جز آن که بر یقینم و بر محبتم به تو بیفزاید و اعتمادم بر تو کامل تر شود، تأثیری نخواهد داشت. برای ظهور تو، آماده، آینده ساز، چشم به راه و آینده نگر هستم. برای جهادی سترگ که ملازم رکاب حضرتت باشم و زیر پرچم سرافراز تو جان فشانی کنم، لحظه شماری می کنم و آن روز پرافتخار



---

۱- نسخه بدل: توقّعاً.

۲- نسخه بدل: انتظاراً.

۳- نسخه بدل: ترقّباً.

۴- مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر.

را دیده بانی می کنم و به آینده پردازی و حساب گری می پردازم.

بنـابراین، «تطویـل دهور و تمدیـد أعمار»، افزایش و رویشِ یقینِ در ساحت تو و عشق، اتکال و اعتماد بر تو را به همراه خواهد داشت. این باورمنـدی تا مرز یقین، تجلی اعتقادی راسـخ است و بر شاخ سارش عشق جوانه می زند. بدین سان شـکوه سـرمایه اجتماعیِ جامعه منتظر را به نمایش می گزارد، آینـده سازی می کند و سامانه های آینده را تحقق می بخشد (مترقع). فرد منتظر نگاه خود را از آینده نگری منحرف نمی کند و روحیه ارتجاعی و قهقرایی را برنمی تابد (منتظر). جامعه منتظر با چنین هندسـه فکری درباره سـرمایه اجتماعی، خویش برای ظهور مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشـریف دست به کار می شود و آینده سازی می کنـد. چنین جامعه پویا و زند ه ای پیوسـته حساب گر است و پردازش مناسب از آن به دست می دهد (مترقّب). این نکته بسیار مهم، در زیارت جامعه هم به خوبی موج می زند: «منتظر لأمرکم، مرتقبٌ لدولتکم.»

هم چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

وانتظر الفرج صباحاً و مساءاً؛(۱)

شب و روز چشم به راه باید بود.

در ادامه زیارت جامعه می خوانیم:

آخذ بقولکم، عامل بأمرکم، مستجیر بکم، زائر لکم، لائذ عائذ بقبورکم؛

سخن شـما را می شـنوم و امر شـما را به کار می بندم و به درگاه شـما پناه می آورم و به زیارت شما می شتابم و به مرقد مطهر شما پناه می آورم.



---

۱- بحار الانوار، ج۵۲، ص۱۳۳.

پیوسته باید در سایه عنایت آن حضرت بود و او را معیار حقیقت دانست:

الحقّ ما رضیتموه و الباطل ما اسخطتموه؛

حق آن است که شما بدان راضی هستید و باطل آن است که شما از آن ناخرسندید.

حیرت دوران غیبت و وظایف منتظران

زراره از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

یأتی علی الناس زمان یغیب عنهم إمامهم. فقلت له: ما یصنع الناس فی ذلک الزمان؟ قال: یتمسّکون بالأمر الذی هم علیه حتّی یتبیّن لهم؛(۱)

برای مردم زمانی فرا می رسد که امامشان از آنان غایب شود. عرض کردم: مردم در آن زمان چه باید بکنند و تکلیفشان چیست؟ فرمود: به طریقه ای که در دست دارند و به امری که بر آن هستند، تمسک کنند و بر آن چنگ بزنند تا وقتی که طریقه ای دیگر برایشان ظاهر گردد.

در حدیثی دیگر راوی می گوید:

یکون فتره لایعرف المسلمون إمامهم فیها؟ فقال: یقال ذلک. قلت: فکیف نصنع؟ قال: إذا کان ذلک فتمسّکوا بالأمر الأوّل حتّی یتبیّن لکم الآخر؛(۲)

به امام صادق علیه السلام عرض کردم ایام فترت خواهد شد که مسلمانان امام خودشان را در آن روزگار نخواهند شناخت؟ فرمود: چنین خواهد شد. عرض کردم: پس در



---

۱- بحار الانوار، ج۵۲، ص۱۳۳.

۲- بحار الانوار، ج۵۲، ص۱۳۲، روایت۳۷.

آن هنگام، چگونه رفتار کنیم؟ فرمود: اگر این فترت رخ داد، به امری که در دست داریـد، چنگ بزنیـد تا طریقه و امر دیگری برای شما آشکار شود.

عن عبـدالله بن سـنان قـال: دخلت أنـا و أبی علی أبی عبـدالله علیه السـلام فقال: کیف أنتم إذا صـرتم فی حال لایکون فیها إمام هـدی و لاـعلم یری فلاـینجو من تلـک الحیره إلاّ من دعا بـدعاء الحریق فقال أبی: هـذا والله البلاء فکیف نصـنع جعلت فـداک حینئذ؟ قال: إذا کان ذلک و لن تدرکه، فتمسّکوا بما فی أیدیکم حتّی یصحّ لکم الأمر؛(۱)

عبـدالله بن سـنان گویـد: من و پدرم به خدمت امام صادق علیه السـلام مشرف شدیم. آن حضـرت به ما فرمود: «اگر در زمانی باشـید که در آن زمـان امامی نباشـد تا هـدایت کنـد و نشانه ای هم نباشـد، در آن روزگار چگونه خواهیـد بود؟ از آن حیرت نجات نمی یابـد، مگر کسـی که به دعای حریق دعا کنـد.» پـدرم گفت: «به خـدا سوگنـد، این حالت حیرت، گرفتاری خواهد بود. پس فـدای تو شوم چه بایـد بکنیم؟» فرمود: «هرگـاه این حیرت رخ داد و او - قـائم عجل الله تعالی فرجه الشـریف - را در نیابید، هر آینه به آن چه در دست دارید چنگ بزنید و آن را از دست ندهید تا امری فرا رسد که سامان شما را به همراه دارد.»

فضـای ایـن احـادیث، فضـای غیبت، فـترت و حیرت است. امـام زمـان، در پسِ غیبت به سـر می برد و مردم از نعمت ظهـور او محرومند. چنین محرومیتی دو پی آمد فترت (فاصـله میان حضور و ظهور با غیب و شهود) و «حیرت» (سرگشتگی مردم از نبود رهبری آشکار) را در پی خواهد داشت.



---

۱- بحار الانوار، ج۵۲، ص۱۳۳.

در ایـن فضـا مردم وظیفـه دارنـد به آن چه در دست دارنـد، یعنی «کتـاب و سـنت» چنـگ بزننـد و بـا مراجعه به کارشـناسان و خبرگان، از آموزه های وحیانی بهره مند شوند. هم چنان که حضرت در توقیع شریفشان به اسحاق بن یعقوب، چنین فرمود:

و أمّا الحوادث الواقعه فارجعوا فیها إلی رواه حدیثنا فإنّهم حجّتی علیکم و أنا حجّه الله علیکم؛(۱)

امـا در مورد رخ داد های جدیـدی که برای شـما پیـدا می شود، به کسانی که احادیث ما را روایت می کننـد رجوع کنیـد. این دسته حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر همه شما هستم.

متخصـصان و فقیهان باید براساس آموزه های وحیانی، نظام های مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسـی، اقتصادی و... را تولید و توزیع کنند تا کاروان عصر غیبت، «فترت و حیرت» را به سلامت به سر منزل مقصود برساند.

آنان با اجتهاد خود می کوشـند و معادن پرفیض کتاب و سـنت را می کاوند، ولی آن چه که بر تمامیت پیکره آنان سایه افکن است، فرهنگ «انتظار» است.

به آن چه در دست دارنـد چنگ می زنند و حریم آن را پاس می دارند. با آن زندگی را سامان می دهند، ولی پیوسـته نگاهی به جلو دارنـد: «حتّی یتبیّن لهم، حتّی یتبیّن لکم الآخر، حتّی یصحّ لکم الأمر.» با نگاهی به آینده و آینده نگری، تمام امور خود و تکالیف خویش را همراه و هم آهنگ می سازند. پیوسـته در سایبان «آینده نگری»، «آینده سازی» و «آینده پردازی» آرمید ه اند.

امام صادق علیه السلام به ابو بصیر می فرماید:



---

۱- الغیبهٔ (طوسی)، ص۱۷۶.

ألا أُخبركم بما لايقبل الله عزّوجلّ من العباد عملاً إلّا به؟ فقلت: بلى فقال: شهاده أن لاإله إلّا الله، و أنّ محمّداً عبده و رسوله و الإقرار بما أمرالله و الولايه لنا، و البراءه من أعدائنا، يعنى أئمه خاصّه والتسليم لهم، و الورع والاجتهاد، و الطمأنينه و الإنتظار للقائم ثمّ قال: إنّ لنا دوله يجىءُ الله بها إذا شاء.

ثمّ قال: مَن سُرّ أن يكون من أصحاب القائم فلينتظر وليعمل بالورع و محاسن الأخلاق، و هو منتظر، فإن مات و قام القائم بعده كان له من الأجر مثل أجر من أدركه، فجدّوا وانتظروا هنيئاً لكم أيّتها العصابه المرحومه؛(۱)

آیا خبر ندهم به شما از چیزی که خداوند عالم، هیچ عملی را از بندگان نمی پذیرد، جز با آن؟ گفتم: بله. پس فرمود: آن چیز، شهادت به یگانگی خداوند، رسالت و بندگی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اقرار به اوامر الهی و ولایت ما و تبری جستن از دشمنان ما و (ائمّه علیهم السلام) است؛ هم چنین تسلیم شدن به ایشان و طریقه تقوا را پیش گرفتن و در بندگی کوشیدن و مطمئن بودن و انتظار ظهور قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف کشیدن است. سپس فرمود: به یقین ما دولتی داریم که خداوند هرگاه بخواهد آن را می آورد. در ادامه فرمود: هرکس که دوست دارد از اصحاب قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد، باید منتظر ظهور آن حضرت باشد؛ و در انتظارش پرهیزکار باشد و به اخلاق پسندیده مزیّن گردد. منتظر واقعی این چنین است. اگر در این حالت او را مرگ دریابد و قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از او ظهور نماید، هر آینه به او همانند اجر کسی که آن حضرت را دریافته است، می رسد. پس تلاش کنید و منتظر باشید. گوارایتان باد، ای امت دست یافته رحمت الهی!



---

۱- الغیبهٔ (طوسی)، ص ۱۴۰، ح ۵۰.

در این حدیث، امام صادق علیه السلام از بایسته های قبول اعمال سخن رانده است و در آن منظومه اعتقادی تشیع را بیان کرد ه اند. در ادامه به چهار محور «ورع»، «اجتهاد»، «طمأنینه» و «انتظار» توجه می دهند؛ باید به دور از پیرایه های شناختی، عاطفی و رفتاری باشند و با وارستگی و پارسایی به سر برند. هم چنان که در روایات فرموده اند: «إیّاک و الکسل و الضجر؛ از کسالت و بی میلی و تنبلی و دل مردگی بپرهیزید.» باید با دوری جستن از آنها و تلاش بسیار، هم چنان با قلبی مطمئن و آرام، راه سپرد؛ زیرا با نظام اعتقادی استوار و «ورع» و «اجتهاد»، عنصر اطمینان، طبیعی و منطقی خواهد بود. در این فضا، آخرین شاخص قبولی اعمال را باورمندی به «انتظار قائم» می دانند.

پیش از ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف باید به آن چه در دست دارند، چنگ بزنند و براساس آن زندگی کنند، ولی باید بدانند آن چه از شاخص های پذیرش اعمال آنان به شمار می آید، «انتظار قائم» است؛ یعنی بدون چنین شاخصی، اعمالشان پذیرفته نخواهد شد. از این رو، او پارسامنشانه می کوشد و در انتظار قائم به سر می برد.

سپس امام صادق علیه السلام برای کسانی که دوست دارند از «اصحاب قائم» باشند، شاخص هایی نشان می دهد. آنان باید منتظر باشند و رفتاری پارسامنشانه و اخلاقی نیکو داشته باشند. چنین افرادی منتظران واقعی اند. این عبارت ها به خوبی نشان می دهد که «انتظار» بر تمامی رفتار، منش، اعمال و اخلاق آنان اشراف دارد. انتظار، سایبانی است که اعمال و اخلاق منتظران را باید پوشش دهد.

از سویی، انتظار شاخص قبولی اعمال و از سوی دیگر، شاخص علاقه مندان اصحاب قائم است؛ تا آن جا که باید گستره اعمال و اخلاق را تحت پوشش خود در آورد. این گونه است که

انتظار واقعی، تعریف خود را می یابد و بدین سان، قبولی اعمال و اصحاب واقعی بودن حضرت، با آینده نگری هم آهنگ می شود.

اگر چنین منتظری پیش از ظهور از دنیا برود، همانند کسی خواهد بود که او را درک کرده باشد. پس منتظرانه بکوشید؛ کوششی که روح انتظار، «آینده نگری»، «آینده سازی» و «آینده پردازی» بر آن حاکم است.

بایسته ها و شاخص های قبولی اعمال، همان چیز هایی است که پایداری و ماندگاری می آفریند:

((کَلِمَهً طَیِّبَهً کَشَجَرهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ* تُؤْتِی أُکُلَهَا کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا))؛(۱)

سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه اش استوار و شاخه اش در آسمان است. میو ه اش را هر دم به اذن پروردگارش می دهد.

اگر این شاخص ها نباشند، اعمال نابود می شوند و هیچ کدام از اعمال او را نپذیرند.(۲)

هم چنان که علی علیه السلام فرموده است:

أعینونی بورع و اجتهاد و عفّه و سداد؛(۳)

مرا با پرهیزکاری، پاکی و پیمودن راه صحیح یاری دهید.

امام صادق علیه السلام نیز ورع و پاکی، اجتهاد و کوشش، اطمینان و آرامش، انتظار و آماده باش بودن را به عنوان چهار شاخص لازم برای باورمندان به قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف برشمرد ه اند. مهدی باوران و



---

۱- سوره ابراهیم، آیه۲۴ - ۲۵.

۲- نک: مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر.

۳- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

مهدی یاوران با این چهار بایستگی، در طول تاریخ، رفعت وجودی یافته اند و پرچم حق را پیوسته برافراشته اند و تفکر شیعه را جاودانه ساخته اند. آنان با اقرار به ولایت اهل بیت، عاشقانه بر این باورند که:

مؤمن بسرّکم و علانیتّکم و شاهدکم و غائبکم و أوّلکم و آخرکم و مفوّض فی ذلک کلّه إلیکم و مسلّم فیه معکم و قلبی لکم مسلّم و رأیی لکم تبع و نصرتی لکم معدّه حتّی یحیی الله تعالی دینه بکم؛(۱)

من به ظاهر و باطن شما و به حاضر و غایب شما و به اولین و آخرین شما ایمان دارم و در تمام این امور، تسلیم فرمان شما هستم. قلبم تسلیم شما، رأی و نظرم تابع رأی شما و یاری ام آماده برای شماست. من پیوسته چنین هستم تا آن که خداوند تعالی، دین خودش را به ولایت و حکومت شما زنده گرداند.

شیعه با پارسایی همراه با طمأنینه، آرامش و بدون پریشانی در نظام فکری، روحی و رفتاری چشم به آینده دارد. ریشه های مستحکم اعتقادی شیعه رشد می کند تا درختی تنومند گردد: ((أَصْلُهَا ثَابِتٌ))؛ آن گاه شاخ و برگ می دهد و چون سرو به آسمان قد می کشد: ((وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ)). بدین سان فرآیند «ورع، اجتهاد، طمأنینه و انتظار» برای قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد بود و چرخه فعال «پارسایی»، «تلاش»، «آرامش در فکر، روح و رفتار» و در نهایت «انتظار و آینده نگری» باورمندان را به منظور تحقق آرمان قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف راه می اندازد و در نقطه عطف تاریخ به اذن الهی، دولت مهدوی را ایجاد می کند:



---

۱- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

إنّ لنا دوله یجیءُ الله بها إذا شاء؛

برای ما دولتی است که اگر خداوند بخواهد آن را می آورد.

از این رو، باورمنـدان به قـائم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف بـا آن شـاخص هـای چهارگـانه در طول تاریـخ، تحقق حکومت مهدوی را نشانه گرفته اند. این همان آرمان پیوسته بشری است که می خوانیم:

السلام علیک أیّها المقدّم المأمول؛(۱)

سلام بر آرمان همیشگی و پیشین بشری.

شیعه می دانـد که اگر بخواهـد از زمره اصـحابش باشـد بایـد «انتظار» را سایبان خویش سازد و آینـده نگر باشد. با این فرآیند، گرچه ظهورش را درک نکند، اجر درک ظهورش را می یابد. حال که چنین است:

فجدّوا وانتظروا هنیئاً لکم أیّتها العصابه المرحومه؛

پس باید با فرهنگ انتظار و در زیر سایبان انتظار تلاش گر باشید.

بـا این نگـاه است که عبـارت هـای «منتظر لأمرکم و مرتقب لـدولتکم ... مفوّض فی ذلک کلّه إلیکم و مسلّم فیه معکم و قبلی لکم مسلّم و رأیی لکم تبع و نصـرتی لکم معده حتّی یحیی الله تعالی دینه بکم» در زیارت جامعه سیر تحلیلی خود را بیان می کنند. چون شیعه به این دستگاه فکری باور دارد، در تمام کار هایش به حجت های الهی و جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «تفویض و تسلیم» جـدی دارد. او بـا قلبی تسـلیم به آنـان، رأیی تابع آنان و نصـرتی آماده برای آنان، همواره در تلاش است تا خداوند دینش را به دست این خاندان احیا کند.



---

۱- مفاتیح الجنان، زیارت آل یاسین.

مهندسی احیاگری دینی و جایگاه دعا در آن

مهندسی احیاگری دین در ظرف مشیت الهی، به سازه های سه گانه «قلب مسلّم»، «رأی تابع» و «نصرت معدّه» نیازمند است. در چنین بستری، زمینه های شکوفایی و احیای دین تحقق می یابد.

باید تعلق قلوب از آلودگان بریده شود و به پاکان پیوند خورد. باید رأی و نظر ها از غیر کارشناسان و نادانی ها و از شتاب زدگان و نابردباری ها و از کوته بینان و سطحی اندیشی ها ر هایی یابد و به علم، حلم و حزم پیوند بخورد.

هم چنان که در زیارت جامعه می خوانیم:

و رأیکم علم و حلم و حزم؛

رأی شما خاندان اهل بیت در علم، حلم و همه جانبه نگری و به دور از شتاب زدگی و دوراندیشی ریشه دارد.

هم چنین، باید یاری مان را از هر حیث آماده سازیم و در مسیر تحقق آرمان بلند آنان هزینه کنیم. در این صورت، زمینه های احیای دین شکل می گیرد.

داستان عصر غیبت، با دو بحران فترت و حیرت همراه است. از درون این بحران ها، فتنه هایی برمی خیزد که سرانجام بشر به خواری، انواع گرفتاری ها، پرتگاه ها و در نهایت به آتش فرو می غلتد:

و بکم أخرجنا الله من الذلّ و فرّج عنّا من غمرات الکروب وأنقذنا من شفا جرف الهلکات و من النّار؛(۱)

با شما خاندان اهل بیت است که خدا ما را از خواری و امواج گرفتاری ها می ر هاند و گشایش می آورد و از لبه پرتگاه نجات می دهد و مانع از افتادن به آتش می شود.



---

۱- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

شاخص های سقوط آدمی، با فرآیند چهارگانه یاد شده است. انسان وقتی در بستر فترت و حیرت دچار فتنه ها شود، جایگاه خود را از دست می دهد و خود را گم می کند. او هم چون خار و خسی گرفتار امواج طوفان می شود و به لبه پرتگاه روانه می گردد و سرانجام به قعر آتش فرو می غلتد. خاندان اهل بیت علیهم السلام انسان را از خواری بیرون می آورند و از «غمرات الکروب» و «شفا جرف الهلکات» می ر هانند و در نهایت، از فرو غلتیدن در «نار» ر هایی می بخشند. از همین رو، امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

والله لیغیبنّ غیبه لاینجو فیها من الهلکه إلاّ من ثبّته الله عزّوجلّ علی القول بإمامته، و وفّقه فیها للدعاء بتعجیل فرجه؛(۱)

به خدا سوگند، آن چنان از دیده ها غایب می شود که از هلاکت نجات نمی یابد جز کسی که خدا او را در اعتقاد بر امامتش استوار نگه دارد و او را برای دعا به تعجیل فرجش موفق سازد.

آری آن چه در عصر غیبت، انسان را از هلاکت می ر هاند، ثبات در اعتقاد به او، و دعا برای فرج ایشان است.

یکی از اصحاب امام هادی علیه السلام، از حضرت پرسید که شیعیان شما در عصر غیبت چه بکنند؟ فرمود: «بر شما باد دعا و انتظار فرج.»(۲)

دعا پیوند میان انسان و خداست. هرچه شرایط آن جدی تر گرفته شود، این پیوند دقیق تر و رقیق تر می شود. انسان به گستره و عمق نیاز های فطری و خویشتن خویش نزدیک می شود و سروش



---

۱- کمال الدین، ج۲، باب۳۸، ص۳۸۴، روایت یکم.

۲- بحار الانوار، ج۹۵، ص۳۳۶.

توحیـدی در وجودش طنین انـداز می گردد. بـدین سان ظرفیت وجودی اش رنگ الهی می گیرد و به بوسـتان «تخلّقوا بأخلاق الله»(۱) بار می یابد.

در آیه یاد شـده خداوند متعال هفت بار به ذات پاک خود اشاره فرموده و اوج پیوسـتگی خود را با انسان ها بیان فرموده است. در این آیه بـا اشـاره به جایگـاه بلنـد دعـا، خداونـد از سـر لطـف، هفت مرتبه واژه «خودم» را بیـان کرده است: «بنـدگان خود» «درباره خودم»، «من خودم به آنان نزدیک هستم»، «خودم مستجاب می کنم»، «خودم را بخوانند»، «به سراغ خودم بیایند»، و «به خودم ایمان بیاورند».

این همه لطف، برای آن است که انسـان تصـمیم گرفته از خود به خـدا پرواز کنـد و آهنـگ مناجـات با او را کرده است. دعا، آدمی را بالاـ می برد و خداونـد می گویـد: من به تو نزدیکم و دعـایت را اجابت می کنم. تو فقط به سوی خودم بیا. پس باید دعوت مرا بپذیرند و باید به من ایمان بیاورند تا راه کمال بپویند.

با پـذیرش ایمان به او، عبودیت در وجود انسان شـکل می گیرد، آدمی به آسـتانش سـر می سایـد و راز دل می گشایـد. بدین سان دعا، «مفاتیـح النجاح» و «مقالیـد الفلاح»(۲) می شود و کلیـد هـای پیروزی و گنجینه هـای رسـتگاری را به دعاکننـده می بخشد.

درباره فضیلت دعا و تشویق بر آن، روایات فراوانی وجود دارد. از جمله، در حدیثی از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است:

إنّ الله عزّوجلّ یقول: ((إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ)).(۳) قال: «هو الدعاء و أفضل العباده



---

۱- بحار الانوار، ج۲، ص۹۶.
۲- الکافی، ج۴، ص۲۱۳.
۳- سوره غافر، آیه ۶۰.

الدعاء، قلت: «إنّ إبراهيم لأوّاهٌ حليم»؟ قال: «الأوّاه هو الدعاء»؛(۱)

خداوند می فرماید: «در حقیقت، کسانی که از پرستش من کبر می ورزند به زودی خوار در دوزخ درمی آیند.» آن گاه فرمود: «مقصود از عبادت، دعاست و بهترین عبادت، دعاست.» پرسیدند مقصود از «أوّاه» در این آیه که می فرماید: «به راستی ابراهیم بسی دل سوز و بردبار بود.»(۲) چیست؟ حضرت فرمود: «أوّاه» یعنی دعا.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است:

... و كان اميرالمؤمنين عليه السلام رجلاً دعّاء؛(۳)

حضرت امیرالمومنین علیه السلام انسانی بود که بسیار دعا می کرد.

در روایت دیگری سدیر گوید:

قلت لأبی جعفر علیه السلام: أیّ العباده أفضل؟ فقال: ما من شیءٍ أفضل عند الله عزّوجلّ من أن یسأل و یطلب ممّا عنده و ما أحد أبغض إلی الله عزّوجلّ ممّن یستکبر عن عبادته و لایسأل ما عنده؛(۴)

به امام باقر علیه السلام عرض کردم: کدام عبادت بهتر است؟ فرمود: چیزی نزد خدای عزوجل بهتر از این نیست که از او درخواست شود و از آن چه نزد اوست، خواسته شود. و کسی نزد خدای عزوجل مبغوض تر نیست از آن کس که از عبادت او سرپیچی کند و از آن چه نزد اوست درخواست ننماید.



---

۱- الکافی، ج۴، ص ۲۱۰، روایت یکم.

۲- سوره توبه، آیه۱۱۴.

۳- الکافی، ج۴، ص۲۱۳، روایت هشتم.

۴- الکافی، ج۴، ص ۲۱۰، روایت دوم.

هم چنین امام صادق علیه السلام فرموده است:

علیکم بالدعاء فإنّکم لاتقرّبون بمثله ولاتترکوا صغیره لصغر ها أن تدعوا بها، إنّ صاحب الصغار هو صاحب الکبار؛(۱)

بر شما باد به ملازمت دعا؛ زیرا با هیچ چیزی همانند آن، به خدا نزدیک نتوانید شد. درخواست و دعا برای نیاز های کوچک را نادیده نگیرید و ر ها نکنید؛ زیرا آن کس که برآورنده نیاز های کوچک است و گره های کوچک را باز می کند، همان کس برآورنده نیاز های بزرگ است و گره های بزرگ را نیز می گشاید.

این روایت برای آن است تا آستانه توحید آدمی را ارتقا بخشد و پیوند میان انسان و خدا را اوج دهد. بشر باید درک کند که او محیط بر هستی است و همه چیز در حیطه قدرت اوست. کانونی ترین مبحث هستی، پیوند میان انسان و خداست. بشر باید از نگاه خودمحوری ر ها گردد. باید خود را عامل اصلی حل مشکلات نپندارد و از خودپرستی توبه کند و به خداپرستی بازگردد. باید «عبد» بودنِ خویش را بازخوانی کند و به «عبودیت» او برسد. با این ذهنیت است که «الدّعاء مخّ العباده»(۲) می گردد و دعا روح حاکم بر عبادت می شود؛ زیرا از طریق «مخّ العباده» می فهمد که «لاـ مؤثّر فی الوجود إلاّ اللّه.»(۳) و فقر محض جز خدا و غنای محض او را درمی یابد. از این رو، انسان به اوج فلسفه خلقت بار می یابد که: ((وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلاّ لِيَعْبُدُونِ)).(۴) هدف از خلقت جنّ و انس، عبادت است و دعا مغز به شمار می رود.



---

۱- الکافی، ج۴، ص۲۱۲، روایت ششم.

۲- مستدرک الوسائل، ج۵، ص۱۶۷؛ بحار الانوار، ج۹۳، ص۳۰۰.

۳- نهایهٔ الحکمهٔ، مرحله هفتم، فصل هشتم.

۴- سوره ذاریات، آیه۵۶.

از همین رو، رسول اعظم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

الدّعاء سلاح المؤمن و عمود الدین و نور السماوات و الأرض؛(۱)

دعا سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمان ها و زمین است.

مؤمن با سلاح دعا، خاک ریز های منیت را که شیطان ها به پا کرد ه اند، فتح می کند و پایه های دین خود را استوار می سازد و این گونه سبک بال می شود:

((یضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلَالَ الَّتِی کَانَتْ عَلَیهِمْ)).(۲)

دعا، غل و زنجیر های خودپرستی و خودمحوری را از گستره وجودی انسان می گشاید و بسان مرکبی راه وار، انسان دعاکننده را به آسمان پرواز می دهد و به سوی خدا سیر می دهد.

میسّر بن عبدالعزیز می گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود:

یا میسِّر اُدع ولاتقل: إنّ الأمر قد فرغ منه، إنّ عند الله عزّوجلّ منزله لاتنال إلاّ بمسأله، و لو أنّ عبداً سدّ فاه و لم یسئل لم یعط شیئاً، فسل تعط، یا میسّر إنّه لیس من بابٍ یقرع إلاّ یوشک أن یفتح لصاحبه؛(۳)

ای میسر! دعا کن و مگو که کار، از کار گذشته است و آن چه مقدر شده، همان می شود و دعا اثری ندارد؛ زیرا نزد خداوند عزوجل مقامی است که جز با درخواست و دعا بدان نتوان رسید. اگر بند ه ای درخواست نکند،



---

۱- الکافی، ج۴، ص۲۱۳، روایت یکم.

۲- «و از [دوش] آنان قید و بند هایی را که برایشان بوده است برمی دارد.» (سوره اعراف، آیه۱۵۷)

۳- الکافی، ج۴، ص۲۱۱، روایت سوم.

چیزی به او داده نشود. پس درخواست کن تا به تو داده شود. ای میسر! هیچ دری نیست که کوبیده شود، جز این که امید آن رود که به روی کوبنده آن باز شود.

پس تنها با دعا که اوج بندگی است، می توان به مقام های دست نایافتنی راه یافت. با «خواستن» است که سرشاریِ «توانستن» رقم می خورد.

انسان با دعا، نهایت تواضع و بندگی خود را در پیش گاه خداوند متعال هویدا می سازد. دعا چنان جایگاه ویژ ه ای دارد که قرآن می فرماید:

((قُلْ مَا یعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْلاَ دُعَاؤُکُمْ))؛(۱)

بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند.

زیرا اگر از او درخواست نکنیم و به فقر محض خویش اعتماد کنیم، استکبارکرد ه ایم که هرگز بنده را نشاید.

در فرهنگ دعا، انسان جایگاه خود و خدا را می فهمد و می داند فقر محض است و او غنای محض است. می فهمد که برای رسیدن به جایگاه عالی باید از برترین وسیله بهره جوید. از این رو، ارزش دعا را می داند و به خوبی می فهمد که باید به او پیوند بخورد. قرآن به صراحت می گوید: فراموش کردن خدا، سبب «خودفراموشی» می شود؛ زیرا از یک سو، فراموشی پروردگار سبب می شود انسان در لذت های حیوانی فرو رود و هدف آفرینش خود را فراموش کند. در نتیجه، از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند. از سوی دیگر، فراموش کردن خدا، به



---

۱- سوره فرقان، آیه۷۷.

معنای فراموشی صفات پاک اوست. او هستی مطلق، علم بی پایان و غنای بی انتهاست و هرچه غیر او، به او وابسته و نیازمندند!

((وَلاَ تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ))؛(۱)

و چون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنها را دچار خودفراموشی کرد؛ آنان همان نافرمانانند.

از این رو، در واقع، تفکر اومانیستی به حراج گذاشتن هویّت انسانی و خروج از کانون انسانیت و انحراف از جایگاه هویت اصیل اوست؛ آنان فاسقند؛ چون به بیراهه افتاد ه اند و از خودمحوری خویش سرمست شد ه اند. ریشه گرفتاری بشر همین است که نظام فکری، عاطفی و رفتاری خویش را براساس بافته های غیروحیانی تنیده است و در خانه عنکبوتی خویش پیوسته کابوس فترت، حیرت، فتنه و یأس را نظاره می کند.

علت یابی عصر غیبت

در عصری که سبب آسمانی در پَسِ غیبت، پنهان گشته، فاصله از عنایت آشکار و ظهور او، فترتی جان کاه است. این فاصله و فترت، سرگردانی و حیرت را به ارمغان می آورد و انسان ها به دست حوادث روزگار سپرده می شوند. آن گاه مردمان هر دم، اندیشه جدیدی را به امید نجات تجربه می کنند، ولی تلخ کامی آن را می چشند و دوباره های مکرر را می آزمایند.

از درون این سرگردانی و حیرت تودرتو، فتنه ها سر می کشد و آشوب ها و جنایت ها به راه می اندازد. در نهایت بشر پس از



---

۱- سوره حشر، آیه۱۹.

تکرار های بی حاصل، زانوی غم می گیرد و در بی کرانه های یأس می ماند. از این پس، چشم ها از زمین قطع امید می کنند و به افق های آسمانی خیره می گردد و با نگاهی پر از التماس همگانی، نجات را فریاد می کنند. آن گاه حس یوسف خواهی در جهان فراگیر می شود.

عنصری که ضرب آهنگ سیر بلوغ بشری را پرشتاب می سازد، نوع نگاه نخبگان و عالمان بزرگوار است و این که بتوانند یعقوب وار با مدیریت کلان فرهنگی جامعه، حس یوسف خواهی را در بدنه اجتماعی بدمند و آنان را از خفتگی به شکفتگی رسانند.

به فرموده امام حسن عسکری علیه السلام عالمان دین باید سیاست های راه بردی فرهنگ جامعه جهانی را در عصر غیبت با شاخص های دعوت، دلالت، حمایت و انقاذ و نجات، براساس فرهنگ مهدویت مبتنی سازند. این چهار راه برد را می توان روش های متقابل برخورد عالمان دین با جبههٔ استکبار در گردنه های فترت، حیرت، فتنه و یأس دانست.

همواره شیطان ها در کمین انسان ها نشسته اند و در تقابل جبهه حق و باطل، آرایش خویش را به نمایش می گزارند.

ابلیس در احتجاجی که با ذات ربوی داشته است، مهلت خواسته تا آرزوی آرایش جبهه باطل خود را در این گستره، عملی سازد. اسحاق بن عمار می گوید:

سئلت أباعبدالله علیه السلام عن إبلیس قوله: ((قال رَبّ فَأنظِرنِی إلیَ یَوم یُبعَثُونَ * قَالَ فَإنَّکَ مِنَ المُنظَرِینَ * إلَی یَومِ الوَقتِ المَعلُوم)) أیّ یومٍ هو؟ قال: أتحسب أنّه یوم یبعث الله تعالی النَّاس؟ [لا] و لکن الله عزّوجلّ أنظره إلی یوم یبعث الله

ص: ۲۵۲

عزّوجلّ قائمنا، فإذا بعث الله عزّوجلّ قائمنا فيأخذ بناصيته و يضرب عنقه فذلک اليوم الوقت المعلوم؛(۱)

از امام صادق علیه السلام درباره إبلیس در این آیه پرسیدم که گفت: «پروردگارا، پس مرا تا روزی که برانگیخته می شوند مهلت ده.» خداوند فرمود: «تو از مهلت یافتگانی تا روز معین معلوم.» حال این وقت معلوم، کدام روز است؟ حضرت در پاسخ فرمود: «آیا تو گمان کرد ه ای که مراد از آن روز بعث و قیامت کبراست که مردم در حضور خداوند برانگیخته می شوند؟ نه چنین نیست، بلکه خداوند او را تا قیام قائم ما فرصت داده است. آن گاه که خداوند قائم ما را مبعوث کند، ایشان مو های پیشانی ابلیس را می گیرد و گردنش را می زند و آن زمان، وقت معلوم است.»

از همین رو، شیطان ها با ترفند های مختلف بر آنند تا نگذارند فرهنگ مهدویت گسترش یابد؛ زیرا نابودی خود را در آن می بینند. نیرو های شیطانی انسان ها را در عصر غیبت در مراحل چهارگانه فترت، حیرت، فتنه ها و یأس، به شیوه های مختلف گرفتار می کنند: ((إِنَّ الشَّیاطِینَ لَیوحُونَ إِلَی أَوْلِیائِهِمْ)).(۲)

بنابه روایتی، از امام صادق علیه السلام پرسیده شد:

یکون فتره لایعرف المسلمون إمامهم فیها؟ فقال: یقال ذلک. قلت: فکیف نصنع؟ قال: إذا کان ذلک فتمسّکوا بالأمر الأوّل حتّی یتبیّن لکم الآخر؛(۳)

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ایام فترت خواهد شد که مسلمانان امام خودشان را در آن روزگار نخواهند



---

۱- المحّجهٔ فیما نزل فی القائم الحجّه عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص۱۱۲. (به نقل از: دلائل الإمامه، ص۲۴۰)

۲- سوره انعام، آیه۱۲۱.

۳- المحّجهٔ فیما نزل فی القائم الحجّه عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص۱۳۲، روایت ۳۷.

شناخت؟ فرمود: چنین خواهد شد. عرض کردم: پس در آن هنگام، چگونه رفتار کنیم؟ فرمود: اگر این فترت رخ داد، به امری که در دست دارید، چنگ بزنید تا طریقه و امر دیگری برای شما آشکار شود.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

صاحب الأمر زمین را پر از عدل و داد می کند بعد از این که از ظلم و جور پر شده باشد و آن وقتی خواهد بود که به امامان دست رس نباشد چنان چه رسول خدا در زمان فترت پیامبران مبعوث شد.(۱)

عن عبدالله بن سنان قال: دخلت أنا و أبی علی أبی عبدالله علیه السلام فقال: کیف أنتم إذا صرتم فی حال لایکون فیها إمام هدی و لاعلم یری فلاینجو من تلک الحیره إلاّ من دعا بدعاء الحریق فقال أبی: هذا والله البلاء فکیف نصنع جعلت فداک حینئذ؟ قال: إذا کان ذلک و لن تدرکه، فتمسّکوا بما فی أیدیکم حتّی یصحّ لکم الأمر؛(۲)

عبدالله بن سنان گوید: من و پدرم به خدمت امام صادق علیه السلام مشرف شدیم. آن حضرت به ما فرمود: «اگر در زمانی باشید که در آن زمان امامی نباشد تا هدایت کند و نشانه ای هم نباشد، در آن روزگار چگونه خواهید بود؟ از آن حیرت نجات نمی یابد، مگر کسی که به دعای حریق دعا کند.» پدرم گفت: «به خدا سوگند، این حالت حیرت، گرفتاری خواهد بود. پس فدای تو شوم چه باید بکنیم؟» فرمود: «هرگاه این حیرت رخ داد و او - قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف - را در نیابید، هر آینه به آن چه در دست



---

۱- اثباه الهداه، ج۳، ص ۴۴۰، روایت سوم.

۲- اثباه الهداه، ج۳، ص۱۳۳.

دارید چنگ بزنید و آن را از دست ندهید تا امری فرا رسد که سامان شما را به همراه دارد.»

در حقیقت شیطان ها به دوستان خود وسوسه می کنند.

قال علی علیه السلام: تکون قبل المهدیّ فتره تحصر الناس حصراً ... ثمّ یبعث الله المهدیّ... فیردّ إلی المسلمین اُلفتهم ونعمتهم؛(۱)

امام علی علیه السلام فرمودند: پیش از ظهور مهدی فتنه ای به پا می شود که مردم را در تنگنای عجیبی قرار می دهد... سپس خداوند مهدی را می فرستد... پس مهدی الفت و نعمت را به مسلمین باز می گرداند.

قال الصادق علیه السلام: یخرج بعد ایاس وحتّی یقول الناس لا مهدیًّ؛(۲)

امام صادق علیه السلام فرمودند: او بعد از مأیوس شدن مردم خارج می شود به گونه ای که حتی برخی می گویند مهدی وجود ندارد.

در نهایت زمانی که تمامی نظریه ها را طراحی و ارائه ساختند، در آخرین ایستگاه نظری خویش، انسان ها را نگاه می دارند و آن را پایان تاریخ می نامند؛ یعنی می خواهند امیدزدایی کنند و مانع عبور انسان ها از ایستگاه لیبرال - دموکراسی و پایان تاریخ شوند.



---

۱- الملاحم و الفتن، ص۵۲.

۲- الملاحم و الفتن، ص۵۰.

## کتاب نامه

۱. صحیفه سجادیه.

۲. آلوسی، تفسیر، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۷۸میلادی.

۳. آیتی، عبدالمحمد، ترجمه نهج البلاغه، انتشارات فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۸ شمسی.

۴. ابی داوود، سنن، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷میلادی.

۵. ابن حمید، عبد، مسند، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷میلادی.

۶. احمدی، بابک، معمای مدرنیته، چاپ اول: نشر مرکز، تهران ۱۳۷۷شمسی.

۷. احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، انتشارات یاسین، قم ۱۳۶۳شمسی.

۸. الیاده، میرچا، فرهنگ و دین، برگزیده مقالات دایره المعارف دین، هیئت مترجمان، زیر نظر بهاءالدین خرمشاهی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۸شمسی.

۹. ابن عربی، محیی الدین، تفسیر، [بی نا]، بیروت ۱۹۸۰میلادی.

۱۰. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، انتشارات دارالکتب الاسلامیّه، تهران ۱۳۶۵شمسی.

۱۱. ابن حنبل، احمد، مسند، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۶۰میلادی.

۱۲. ابن خلدون، مقدمه، انتشارات دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۹۸۰میلادی.

۱۳. ابن طاووس، علی، الملاحم و الفتن، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم ۱۳۸۴شمسی.

۱۴. ---------- ، المزار الکبیر، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم ۱۳۸۴شمسی.

۱۵. ---------- ، مصباح الزائر، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم ۱۳۸۴شمسی.

۱۶. ابن کثیر، تفسیر، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷میلادی.

۱۷. ابن منظور، لسان العرب، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷میلادی.

۱۸. ابن منبه، همّام، صحیفه فی التفسیر، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷میلادی.

۱۹. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷میلادی.

۲۰. ابومعاش، سعید، الامام المهدی فی القرآن و السنه، انتشارات بنیاد پژوهش های قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۸شمسی.

۲۱. ادواردز، پل، فلسفه تاریخ، ترجمه بهزاد سالکی، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی، تهران ۱۳۵۷شمسی.

۲۲. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّه فی معرفه الائمه، انتشارات مکتبه بنی هاشمی، تبریز ۱۳۷۹شمسی.

ص: ۲۵۸

۲۳. استوارت هیوز، آگاهی و جامعه، ترجمه عزت الله فولادوند، چاپ سوم: انتشارات علمی و فرهنگی، [بی جا]، ۱۳۸۱شمسی.

۲۴. استنفورد، مایکل، درآمدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، نشر نی، تهران ۱۳۸۲شمسی.

۲۵. بخاری، محمّد، صحیح، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۹۰میلادی.

۲۶. بغوی، تفسیر، انتشارات دارالنشر، بیروت ۱۹۸۰میلادی.

۲۷. بیهقی، السنن الکبری، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷میلادی.

۲۸. پارسانیا، حمید، سنّت، ایدئولوژی، علم، به کوشش نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها و مرکز آموزش و پژوهش اجتماع تبلیغات اسلامی، قم ۱۳۸۰شمسی.

۲۹. ---------- ، حدیث پیمانه، به کوشش نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، چاپ پنجم: انتشارات معارف، قم ۱۳۸۰شمسی.

۳۰. پوپر، کارل ریموند، فقر تاریخی گری، ترجمه احمد آرام، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۸شمسی.

۳۱. پورسیدآقایی، مسعود، مبانی اعتقادی مهدویت، انتشارات بنیاد مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم ۱۳۶۸شمسی.

۳۲. ---------- ، پیدای پنهان، انتشارات بنیاد مهدی موعود، تهران ۱۳۷۸شمسی.

۳۳. ---------- ، میر مهر، [بی نا]، قم، [بی تا].

۳۴. ترمذی، سنن، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷میلادی.

۳۵. جان تامپسون، ب، رسانه ها و مدرنیته، ترجمه مسعود اوحدی، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۸شمسی.

۳۶. جعفری، یعقوب، بینش تاریخی قرآن، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۶شمسی.

۳۷. ----------- ، ظهور و سقوط جامعه ها و تمدن ها از دیدگاه قرآن، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۶شمسی.

۳۸. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، انتشارات اسرا، قم ۱۳۷۹شمسی.

۳۹. ----------- ، سیره پیامبران در قرآن، انتشارات اسرا، قم ۱۳۷۹شمسی.

۴۰. ----------- ، شریعت در آینه معرفت، انتشارات اسرا، قم ۱۳۷۹شمسی.

۴۱. حائری شیرازی، انتظار موعود، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۴شمسی.

۴۲. ----------- ، ولایت فقیه، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۶شمسی.

۴۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثباه الهداه، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۷شمسی.

۴۴. ----------- ، وسائل الشیعه، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۷شمسی.

۴۵. حسینی بحرانی، سید هاشم، البر هان فی تفسیر القرآن، انتشارات مؤسسه بعثت، قم ۱۴۱۷قمری.

۴۶. ----------- ، المحجّه فی ما نزل فی القائم الحجّه، نشر آفاق، تهران ۱۳۷۶شمسی.

۴۷. ----------- ، تفسیر بر هان، نشر آفاق، تهران ۱۳۷۶شمسی.

۴۸. الحرانی، ابن شعبه، تحف العقول، نشر آفاق، تهران ۱۳۷۶شمسی.

۴۹. الحویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، انتشارات افست علمیه، قم ۱۳۶۸شمسی.

ص: ۲۶۰

۵۰. حکیمی، محمدرضا، در فجر ساحل، نشر حکمت، تهران ۱۳۸۴شمسی.

۵۱. ---------- ، خورشید مغرب، نشر حکمت، تهران ۱۳۸۴شمسی.

۵۲. ---------- ، عصر زندگی، نشر حکمت، تهران ۱۳۸۴شمسی.

۵۳. حمیدی، مسند، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷میلادی.

۵۴. خویی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۰میلادی.

۵۵. داوری اردکانی، رضا، فرهنگ، خرد، آزادی، چاپ اول: انتشارات ساقی، تهران ۱۳۷۸شمسی.

۵۶. ---------- ، فارابی مؤسس فلسفه اسلامی، چاپ سوم: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، [بی جا]، [بی تا].

۵۷. ---------- ، اتوپی و عصر تجدد، انتشارات ساقی، تهران ۱۳۷۹شمسی.

۵۸. ---------- ، اندیشه پست مدرن، انتشارات ساقی، تهران ۱۳۷۹شمسی.

۵۹. دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ترجمه صفدر تقی زاده و ابوطالب صارمی، نشر اجتماع / انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۶۷شمسی.

۶۰. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، [بی نا]، [بی جا]، [بی تا].

۶۱. دوانی، علی، مهدی موعود، انتشارات دار الکتب الاسلامیّه، تهران ۱۳۶۹شمسی.

۶۲. راغب اصفهانی، مفردات القرآن، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۹میلادی.

ص: ۲۶۱

۶۳. ربانی گلپایگانی، علی، ریشه ها و نشانه های سکولاریسم، چاپ دوم: انتشارات مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، تهران ۱۳۸۱شمسی.

۶۴. رحیم پور ازغدی، حسن، پایان تاریخ و مهدویت، [بی نا]، [بی جا]، [بی تا].

۶۵. ---------- ، مهدی ده انقلاب در یک انقلاب، [بی نا]، [بی جا]، [بی تا].

۶۶. زبیدی، تاج العروس، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۹۵میلادی.

۶۷. زرشناس، شهریار، مدرنیته، آزادی، پسامدرنیسم، چاپ اول: فرهنگ سرای اندیشه، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۶شمسی.

۶۸. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ در ترازو، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲شمسی.

۶۹. زمخشری، کشّاف، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۹میلادی.

۷۰. ساروخانی، باقر، روش های تحقیق در علوم اجتماعی، انتشارات پژوهشگاه اسلامی، تهران ۱۳۸۰شمسی.

۷۱. سبحانی، جعفر، منشور جاوید، انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم ۱۳۸۴شمسی.

۷۲. ---------- ، تشکیل حکومت جهانی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم ۱۳۸۰شمسی.

۷۳. ---------- ، عقائد الامامیّه، انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم ۱۳۸۰شمسی.

۷۴. ---------- ، الالهیّات، انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم ۱۳۸۰شمسی.

۷۵. ----------- ، فلسفه تاریخ و نیروی محرک آن، انتشارات مکتب اسلام، قم ۱۳۷۶شمسی.

۷۶. سید بن طاووس، الطرائف، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۹میلادی.

۷۷. سلیمیان، خدامراد، فرهنگ نامه مهدویت، انتشارات بنیاد فرهنگی مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، تهران ۱۳۷۶شمسی.

۷۸. السمعانی، تفسیر، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷میلادی.

۷۹. سورین، ورنر و تانکارد، جیمز، نظریه های ارتباطات، ترجمه علی رضا دهقان، چاپ اول: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۱شمسی.

۸۰. سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۳شمسی.

۸۱. ----------- ، الدر المنثور، انتشارات دارالفکر، بیروت ۱۹۷۵میلادی.

۸۲. ----------- ، شرح سنن نسائی، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷میلادی.

۸۳. سیدباقری، سیدکاظم، جهانی شدن و دین، فرصت ها و چالش ها، مقالات چهارمین کنگره دین پژو هان، دفتر اول، چاپ اول: انتشارات دبیرخانه دین پژو هان کشور، [بی جا]، ۱۳۸۲شمسی.

۸۴. شرام، ویلبر، زندگی و اندیشه پیش تازان علم ارتباطات، ترجمه غلام رضا آذری و زهرا آذری، انتشارات خدمات فرهنگی رسا، تهران ۱۳۸۱شمسی.

۸۵. شهبازی، عبداللّه، زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، چاپ اول: انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، تهران ۱۳۷۹شمسی.

ص: ۲۶۳

۸۶. سروش، عبدالکریم، فلسفه تاریخ، انتشارات حکمت، تهران ۱۳۷۵شمسی.

۸۷. --------- ، تفرج صنع، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۲شمسی.

۸۷. شریعتی، علی، مجموعه آثار، چاپ اول: انتشارات الهام، تهران ۱۳۶۱شمسی.

۸۸. صافی گلپایگانی، لطف اللّه، منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، انتشارات مؤسسه سیده المعصومه علیها السلام، قم، [بی تا].

۸۹. ---------- ، باورداشت مهدویت، انتشارات مؤسسه سیده المعصومه علیها السلام، قم ۱۳۸۳ شمسی.

۹۰. ---------- ، گفتمان مهدویت، مؤسسه سیده المعصومه علیها السلام، قم ۱۳۸۳ شمسی.

۹۱. صدرا، محمد بن ابراهیم، اسفار اربعه، انتشارات حکمت، تهران ۱۳۶۵شمسی.

۹۲. صدر، محمد، تاریخ مابعد الظهور، ترجمه حسن سجادی پور، انتشارات مؤسسه سیده المعصومه علیها السلام، قم ۱۳۸۳ شمسی.

۹۳. صدوق، محمد، کمال الدین، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۷۲شمسی.

۹۴. ---------- ، الخصال، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۸۰شمسی.

۹۵. ---------- ، الغیبه، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۷۸شمسی.

۹۶. ---------- ، علل الشرایع، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۷۸شمسی.

۹۷. ---------- ، اعتقادات، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۷۴شمسی.

۹۸. ---------- ، عیون اخبار الرضا، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۶۶شمسی.

۹۹. ---------- ، من لا یحضره الفقیه، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۸۰شمسی.

۱۰۰. صفایی حائری، علی، بررسی، انتشارات لیلهٔ القدر، قم ۱۳۷۶شمسی.

۱۰۱. ---------- ، صراط، انتشارات لیلهٔ القدر، قم ۱۳۷۶شمسی.

۱۰۲. ---------- ، روش برداشت از نهج البلاغه، انتشارات لیلهٔ القدر، قم ۱۳۷۶شمسی.

۱۰۳. ضیمران، محمد، اندیشه های فلسفی در پایان هزاره دوم، چاپ اول: انتشارات هرمس، تهران ۱۳۸۰شمسی.

۱۰۴. طباطبایی، محمدحسین، نهایهٔ الحکمهٔ، [بی نا]، قم، [بی تا].

۱۰۵. ---------- ، شیعه در اسلام، [بی نا]، قم، [بی تا].

۱۰۶. ---------- ، المیزان فی تفسیر القرآن، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۸۶قمری.

۱۰۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان لعلوم القرآن، انتشارات رابطه الثقافه و العلاقات الاسلامیه، تهران ۱۴۱۷قمری.

۱۰۸. ---------- ، الاحتجاج، انتشارات دارالنشر، بیروت ۱۹۸۰میلادی.

۱۰۹. ---------- ، جامع البیان، انتشارات دارالنشر، بیروت ۱۹۸۰میلادی.

۱۱۰. طبرسی نوری، حسین، مستدرک الوسائل، انتشارات دارالکتب الاسلامیّه، تهران ۱۳۶۵شمسی.

۱۱۱. ---------- ، النجم الثاقب، انتشارات دارالکتب الاسلامیّه، تهران ۱۳۷۸شمسی.

۱۱۲. طبری، تاریخ الامم و الملوک، انتشارات دارالنشر، بیروت ۱۹۸۰میلادی.

۱۱۳. طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن، الغیبه، انتشارات دارالکتب الاسلامیّه، تهران ۱۳۷۸شمسی.

۱۱۴. ---------- ، الامالی، انتشارات دارالکتب الاسلامیّه، تهران ۱۳۷۰شمسی.

۱۱۵. ---------- ، کشف المراد، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۷۲شمسی.

۱۱۶. ---------- ، التبیان، انتشارات دارالکتب الاسلامیّه، تهران ۱۳۷۰شمسی.

۱۱۷. ---------- ، التهذیب، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۶۸شمسی.

۱۱۸. فخر رازی، تفسیر کبیر، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۷۷میلادی.

۱۱۹. الطریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، انتشارات بعثت، قم، [بی تا].

۱۲۰. فروزان فر، احادیث و قصص مثنوی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۸شمسی.

۱۲۱. فیض کاشانی، التفسیر، انتشارات اعلمی، تهران ۱۳۵۹شمسی.

۱۲۲. فرات الکوفی، تفسیر، انتشارات وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۷۱شمسی.

۱۲۳. قرطبی، التفسیر، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷میلادی.

۱۲۴. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر، انتشارات دارالکتاب، قم ۱۴۰۴قمری.

۱۲۵. قمی، عباس، مفاتیح الجنان، انتشارات دارالکتب الاسلامیّه، تهران ۱۳۸۰شمسی.

۱۲۶. ---------- ، سفینه البحار، انتشارات دارالکتب الاسلامیّه، تهران ۱۳۷۲شمسی.

۱۲۷. قولویه القمی، جعفر، کامل الزیارات، انتشارات دارالکتب الاسلامیّه، تهران ۱۳۶۹شمسی.

۱۲۸. عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷میلادی.

۱۲۹. العظیم آبادی، عون المعبود، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷میلادی.

۱۳۰. علم الهدی، شریف مرتضی، المقنع فی الغیبه، انتشارات دارالکتب الاسلامیّه، تهران ۱۳۶۹شمسی.

۱۳۱. ---------- ، رسائل، انتشارات دارالکتب الاسلامیّه، تهران ۱۳۶۰شمسی.

۱۳۲. العینی، عمده القاری، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷میلادی.

۱۳۳. عمید، لغت نامه، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۸شمسی.

۱۳۴. عنان عبداللّه، محمد، تاریخ جمعیت های سری و جنبش های تخریبی، ترجمه علی هاشمی حائری، انتشارات کتاب خانه بهجت، تهران ۱۳۸۵شمسی.

۱۳۵. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر، انتشارات مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران ۱۳۸۰شمسی.

۱۳۶. کارگر، رحیم، آینده جهان، انتشارات بنیاد امام مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، تهران ۱۳۸۴شمسی.

۱۳۷. کانرتون، پل، جامعه شناسی انتقادی، ترجمه حسن چاوشیان، انتشارات اختران، تهران ۱۳۸۵شمسی.

۱۳۸. کلینی، محمد، اصول کافی، انتشارات اسلامیه، تهران ۱۳۸۳شمسی.

۱۳۹. کامل سلیمان، یوم الخلاص، نشر آفاق، تهران ۱۳۷۰شمسی.

۱۴۰. کار، ای، اچ، تاریخ چیست، ترجمه دکتر حسن کامشاد، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۱شمسی.

۱۴۱. کورانی، علی، معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، نشر ولی‌عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم ۱۴۰۴قمری.

۱۴۲. ---------- ، عصر ظهور، نشر ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم ۱۴۰۴قمری.

۱۴۳. گروهی از نویسندگان، پست مدرنیته و پست مدرنیسم؛ تعاریف، نظریه ها و کاربست ها، نشر نی، تهران ۱۳۸۰شمسی.

۱۴۴. مجموعه مقالات، ترجمه حسین علی نوروزی، انتشارات نقش جهان، تهران ۱۳۸۰شمسی.

۱۴۵. ماکس، پلانک، علم به کجا می رود؟، ترجمه احمد آرام، نشر حکمت، تهران ۱۳۷۷شمسی.

۱۴۶. المبارک، فوزی، تحفه الاحوذی، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷میلادی.

۱۴۷. الیاده، میرچا، دین پژوهی، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، دفتر اول، انتشارات سروش، تهران ۱۳۸۳شمسی.

۱۴۸. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، انتشارات مطبعه الاسلامیه، تهران ۱۴۰۶قمری.

۱۴۹. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، انتشارات دارالحدیث، قم ۱۳۸۰شمسی.

۱۵۰. مصباح یزدی، محمدتقی، جامعه و تاریخ، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، قم ۱۳۶۸شمسی.

۱۵۱. ---------- ، نظریه سیاسی اسلام، انتشارات مؤسسه علمی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله، قم ۱۳۸۰شمسی.

۱۵۲. ---------- ، فلسفه اخلاق، انتشارات مؤسسه علمی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله، قم ۱۳۸۰شمسی.

۱۵۳. مطهری، مرتضی، فلسفه تاریخ، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹شمسی.

۱۵۴. ---------- ، قیام و انقلاب مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹شمسی.

۱۵۵. ---------- ، تکامل اجتماعی انسان، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹شمسی.

۱۵۶. ---------- ، جامعه و تاریخ، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹شمسی.

۱۵۷. ---------- ، آشنایی با قرآن، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹شمسی.

۱۵۸. ---------- ، تکامل اجتماعی انسان، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹شمسی.

۱۵۹. ---------- ، نبرد حق و باطل، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹شمسی.

۱۶۰. ---------- ، فلسفه اخلاق، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹شمسی.

۱۶۱. ---------- ، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹شمسی.

۱۶۲. ---------- ، امامت و رهبری، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹شمسی.

۱۶۳. ---------- ، مقالات فلسفی، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹شمسی.

۱۶۴. ---------- ، نقدی بر مارکسیسم، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹شمسی.

۱۶۵. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القران الکریم، انتشارات وزارت فرهنگ، تهران، [بی تا].

۱۶۶. مفید، الارشاد، انتشارات دارالنشر، بیروت ۱۹۸۰میلادی.

۱۶۷. ------------ ، الاختصاص، انتشارات دارالنشر، بیروت ۱۹۸۸میلادی.

۱۶۸. نعمان، محمد، المسائل السرویه، انتشارات دارالنشر، بیروت ۱۹۸۴میلادی.

۱۶۹. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۴شمسی.

۱۷۰. ------------ ، حکومت جهانی مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۴شمسی.

۱۷۱. موسوی اصفهانی، سیدجمال، سنت های تاریخی در قرآن، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۴شمسی.

۱۷۲. موسوی همدانی، سید محمدباقر، تفسیرالمیزان، انتشارات اسلامی، قم ۱۳۷۸شمسی.

۱۷۳. مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، مثنوی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۸۴شمسی.

۱۷۴. موسوی اصفهانی، محمد تقی، مکیال المکارم، چاپ اول: انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم ۱۳۸۲شمسی.

۱۷۵. مهدی زادگان، اسلام و سنّت وبری، انتشارات طه، [بی جا]، ۱۳۷۷شمسی.

۱۷۶. مهتا، ود، فیلسوفان و مورخان، ترجمه عزت الله فولادوند، چاپ اول: انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۶۹شمسی.

۱۷۷. موسوی بجنوردی، کاظم و دیگران، دائره المعارف بزرگ اسلامی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۷۶شمسی.

۱۷۸. نصـر، سیدحسـین، جـوان مسـلمان و دنیـای متجـدد، ترجمـه مرتضـی اسـعدی، چـاپ چهـارم: انتشـارات طرح نـو، تهران ۱۳۸۲شمسی.

۱۷۹. ---------- ، انسان و طبیعت، نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۸۳شمسی.

۱۸۰. ---------- ، نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۷۷شمسی.

۱۸۱. نجفی، تأویل الآیات الظاهره، انتشارات دارالحکمه، قم ۱۴۱۰قمری.

۱۸۲. نعمانی، ابی عبداللّه محمد بن ابراهیم، الغیبه، انتشارات مکتبه الصدوق، تهران، [بی تا].

۱۸۳. نوذری، حسین علی، فلسفه تاریخ، انتشارات طرح نو، تهران ۱۳۷۹شمسی.

۱۸۴. نووی، شرح صحیح مسلم، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷میلادی.

۱۸۵. والش، دبلیو. اچ، مقدمه ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه ضیاءالدین علایی طباطبایی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳شمسی.

۱۸۶. هگل، عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، انتشارات دانشگاه صنعتی شریف، تهران ۱۳۷۱شمسی.

۱۸۷. یاسپرس، کارل، آغاز و انجام تاریخ، ترجمه محمدحسن لطفی، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۷۳شمسی.

۱۸۸. یزدی حائری، علی، الزام الناصب، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم ۱۳۸۴شمسی.

۱۸۹. یعقوبی، احمد، تاریخ، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷میلادی.

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹